

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

فلسفه (۲)

رشته‌های ادبیات و علوم انسانی – علوم و معارف اسلامی

راهنمای معلم

پایه دوازدهم
دوره دوم متوسطه



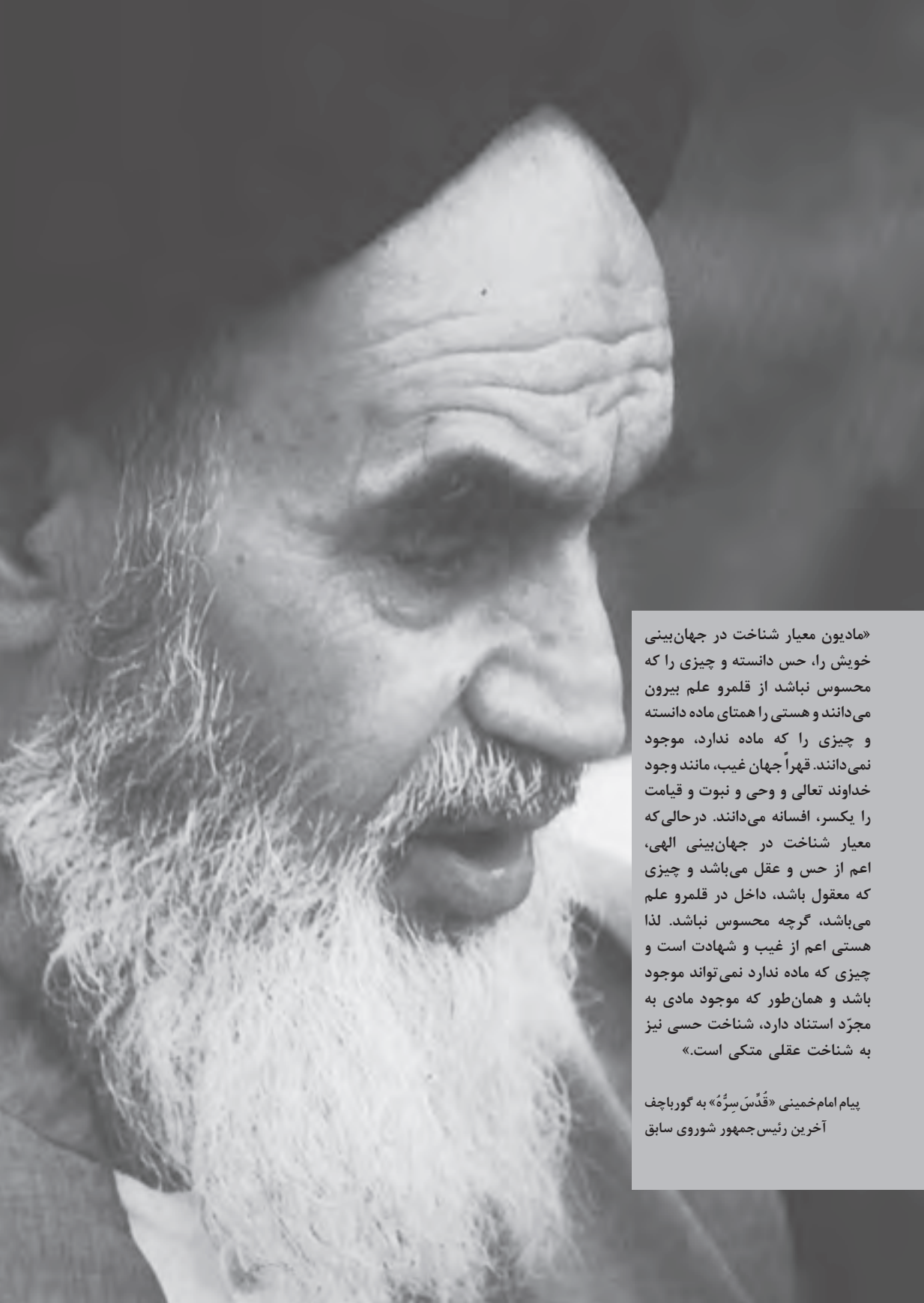
وزارت آموزش و پرورش

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

- نام کتاب: راهنمای معلّم فلسفه (۲) - پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه - ۱۱۲۳۸۳
- پدیدآورنده: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
- مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف: دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
- شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف: محمدمهدی اعتصامی، فخری ملکی، حمید پارسانیا، علی شیروانی، رسول برجیسایان، سعید انواری و مهدی رئیسی (اعضای شورای برنامه‌ریزی و تألیف)
- مدیریت آماده‌سازی هنری: اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
- شناسه افزوده آماده‌سازی: احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - جواد صفری (مدیر هنری) - مهلا مرتضوی (صفحه‌آرا) - سیده‌فاطمه محسنی، زهره برهانی‌زندگی، فرشته ارجمند، پری ایلخانی‌زاده، زینت بهشتی‌شیرازی و راحله زادفتح‌اله (امور آماده‌سازی)
- نشانی سازمان: تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)
تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹
وبگاه: www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir
- ناشر: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران - تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروپخش) تلفن: ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹
- چاپخانه: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»
- سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ دوم ۱۳۹۹

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۳۴۲۵-۰

ISBN: 978-964-05-3425-0



«مادیون معیار شناخت در جهان بینی خویش را، حس دانسته و چیزی را که محسوس نباشد از قلمرو علم بیرون می‌دانند و هستی را همتای ماده دانسته و چیزی را که ماده ندارد، موجود نمی‌دانند. قهراً جهان غیب، مانند وجود خداوند تعالی و وحی و نبوت و قیامت را یکسر، افسانه می‌دانند. در حالی که معیار شناخت در جهان بینی الهی، اعم از حس و عقل می‌باشد و چیزی که معقول باشد، داخل در قلمرو علم می‌باشد، گرچه محسوس نباشد. لذا هستی اعم از غیب و شهادت است و چیزی که ماده ندارد نمی‌تواند موجود باشد و همان‌طور که موجود مادی به مجرد استناد دارد، شناخت حسی نیز به شناخت عقلی متکی است.»

پیام امام خمینی «قُدَسِ سِرُّهُ» به گورباچف
آخرین رئیس جمهور شوروی سابق

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

فهرست

مقدمه ۱

بخش اول: پیرامون واقعیت و هستی

درس ۱: هستی و چیستی ۸

درس ۲: جهان ممکنات ۱۵

درس ۳: جهان علی و معلولی ۲۰

درس ۴: کدام تصویر از جهان؟ ۳۰

بخش دوم: پیرامون خدا و عقل

درس ۵: خدا در فلسفه (۱) ۳۹

درس ۶: خدا در فلسفه (۲) ۴۹

درس ۷: عقل در فلسفه (۱) ۵۷

درس ۸: عقل در فلسفه (۲) ۶۳

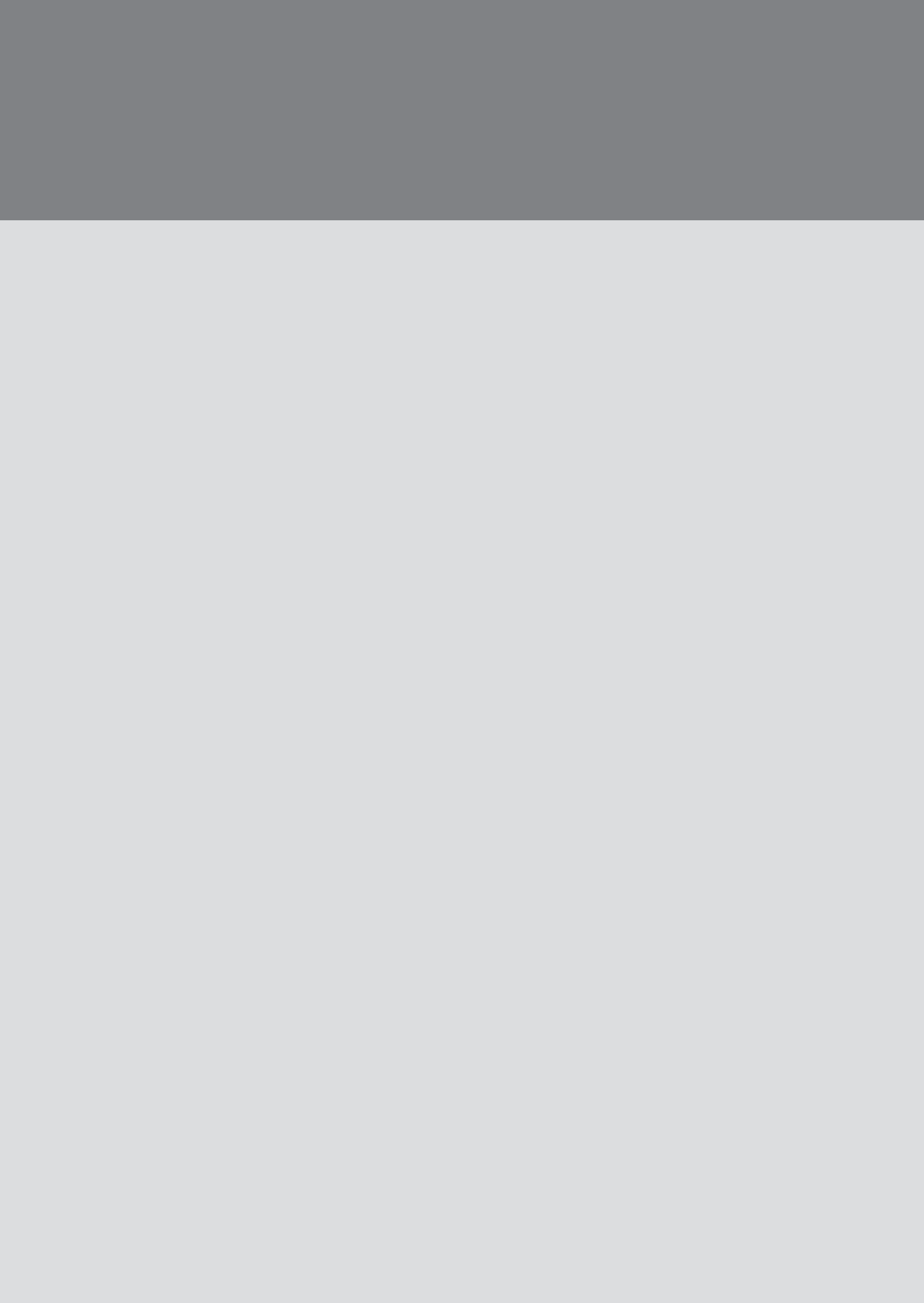
بخش سوم: نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در جهان اسلام

درس ۹: آغاز فلسفه ۷۳

درس ۱۰: دوره میانی ۷۸

درس ۱۱: دوره متأخر ۸۴

درس ۱۲: حکمت معاصر ۹۱



خداوند را سپاسگزاریم که نعمت تعلم و تعليم حکمت را به ما عطا فرمود و ما را در مسير تربيت تفکر و حکمت جمع کثیری از فرزندان این سرزمین قرار داد. از این رو از خدای بزرگ عاجزانه می‌خواهیم که توفیق رفیق راهنمان کند تا بتوانیم این مسئولیت بزرگ را به انجام برسانیم، به گونه‌ای که هم بتوانیم عقلانیت و حکمت را در سیرت و صورت خود آشکار کنیم و هم از بانیان و گسترش‌دهندگان این حقیقت نورانی در جامعه و در میان نسل جوان جامعه باشیم؛ تا این وعده خداوند شامل ما شود که فرمود:

الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

همچنین شکرگزار خداوند هستیم که در ادامه تالیف کتاب فلسفه سال یازدهم، توفیق تألیف کتاب سال دوازدهم را به ما عنایت فرمود و بدین ترتیب دوره جدید تحول در کتاب‌های منطق و فلسفه به اتمام رسید. یکی از ویژگی‌های دوره جدید تألیف، حضور فعال تعداد زیادی از دبیران محترم در نقد و اصلاح پیش‌نویس‌های دروس و ارائه پیشنهادات ارزنده و شایسته برای ارتقا و اتقان کتاب بود. امیدواریم این حضور فعال و ارتباط میان برنامه‌ریزان و مؤلفان و دبیران همچنان ادامه یابد و سبب افزایش کیفیت تدریس در کلاس شود و در یک فرایند تعاملی مستمر، سبب تقویت «برنامه درسی» و «کتاب و مواد آموزشی» گردد. در اینجا چند نکته را پیرامون این کتاب یادآور می‌شویم:

۱ این کتاب، مانند کتاب سال یازدهم با رویکردی موضوعی – تاریخی نوشته شده لذا اختصاص به فلسفه اسلامی ندارد. بلکه چند موضوع، از موضوع‌های مهم فلسفه در دستور کار قرار گرفته و در حد ظرفیت این کتاب، نظرات فیلسوفان بزرگ، از دوره یونان باستان تاکنون ارائه و مقایسه شده است و نظر فیلسوفان اسلامی هم در میان دیگر نظرات آمده است.

۲ در کتاب فلسفه سال یازدهم توضیح داده شد که فلسفه شامل یک قسمت اصلی و ریشه‌ای است که فلسفه محض محسوب می‌شود و یک قسمت فرعی و شاخه‌ای که فلسفه‌های مضاف را دربرمی‌گیرد. قسمت فلسفه محض، امروزه خود شامل دو قسمت «هستی‌شناسی» و «معرفت‌شناسی» است.

در کتاب سال یازدهم، ابتدا به ماهیت و چیستی فلسفه پرداخته شد و بخش دوم کتاب به «معرفت‌شناسی» اختصاص یافت و «هستی‌شناسی» به کتاب سال دوازدهم موکول شد که هم‌اکنون بخش اول کتاب دوازدهم را شامل می‌شود. لذا ساختار موضوعی کتاب یازدهم و دوازدهم در یک نگاه اجمالی به صورت زیر است:

بخش اول: فلسفه و ابعاد آن، شامل: چیستی فلسفه، ریشه و شاخه‌های فلسفه،

رابطه فلسفه با زندگی و آغاز تاریخی فلسفه

بخش دوم: معرفت‌شناسی در فلسفه، شامل: امکان‌شناخت، ابزارهای شناخت

و تاریخچه معرفت‌شناسی

بخش سوم: انسان‌شناسی فلسفی، شامل: چیستی و حقیقت انسان، فلسفه

اخلاق و ملاک فعل اخلاقی

کتاب فلسفه سال یازدهم

بخش اول: پیرامون هستی (هستی‌شناسی)، شامل: تمایز میان چیستی و هستی،

مفاهیم امکان و وجوب و امتناع، نیاز ممکن‌الوجود به واجب‌الوجود،

علت و معلول و لوازم آن مانند سنخیت و وجوب بخشی علت به معلول

و نفی اتفاق در نظام هستی

بخش دوم: درباره خدا و عقل در فلسفه، شامل: امکان اثبات عقلی وجود خدا،

برهان‌های اصلی فلاسفه در اثبات وجود خدا، فلاسفه غرب و مسئله

اثبات عقلی وجود خدا، خدا و معناداری جهان و انسان، رابطه عقل و

فلسفه، محدوده کارآمدی عقل نزد فلاسفه، رابطه عقل و دین و ایمان،

عقل نزد حکمای باستان و اسلامی و فلاسفه جدید غرب

بخش سوم: سیر فلسفه در جهان اسلام، شامل: زمینه‌های رشد فلسفه در جهان

اسلام، حیات عقلی و علمی و فلسفی در جهان اسلام، حکمای

مشاء: فارابی و ابن سینا، حکمت اشراقی: سهروردی، فلسفه در

دوره متأخر: حکمت متعالیه: ملاصدرا و فلسفه دوره معاصر:

علامه طباطبایی و امام خمینی علیه السلام

کتاب فلسفه سال دوازدهم

۴ علاوه بر تقویت تفکر فلسفی و آشنایی با دیدگاه‌های فیلسوفان برجسته در مهم‌ترین موضوعات، یکی از اهداف کتاب آن است که خود دانش‌آموزان به یک دیدگاه کلی عقلی نسبت به جهان و انسان دست یابند و این دیدگاه کلی راهنمای آنان در زندگی باشد. به عبارت دیگر: هدف این است که دانش‌آموزان به چارچوب‌هایی، هرچند اجمالی، برای فلسفه زندگی برسند و از دیدگاه‌های فلاسفه برای عقلانی کردن زندگی خود استفاده کنند. این هدف درسی وقتی میسر می‌شود که آنان فرصت تفکر داشته باشند. این فرصت با اجرای فعالیت‌های پیش‌بینی شده در هر درس توسط دانش‌آموزان فراهم می‌شود. لذا باید بکوشیم فعالیت‌های هر درس را به شکل مقتضی و مناسب، در کلاس اجرا کنیم.

۵ آنچه از دانش فلسفه، امروز در اختیار ماست، دستاورد و میراث فیلسوفان بزرگی در سراسر جهان و در طول تاریخ است که در قالب هزاران هزار کتاب و از طریق تعلیم و تعلم به ما رسیده است. البته ما ایرانیان مسلمان و امدار شخصیت‌های بزرگی هستیم که در شکوفایی دانش فلسفه نقشی بی‌بدیل داشته‌اند و ثمره سعی آنان یک فرهنگ عقلانی و قوی است که به ما رسیده و ما وارث آن فرهنگ هستیم. وظیفه ماست که شکرگزار این میراث باشیم و از این فرهنگ عقلانی در ابعاد مختلف زندگی بهره ببریم.

همچنین قدرشناسی و سپاسگزاری از این فیلسوفان بزرگ اقتضا می‌کند که دانش‌آموزان را با این میراث گران‌قدر فلسفی آشنا کنیم و با تقویت عزت نفس آنان، برای رشد مجدد تفکر فلسفی و فلسفه در جامعه خود زمینه‌سازی نماییم تا ان‌شاءالله در آینده‌ای نزدیک شخصیت‌هایی با توان و همت و قدرت فکری فارابی، ابن‌سینا، ملاصدرا و علامه طباطبایی ظهور کنند و بار دیگر عصر رونق فلسفه آغاز گردد.

۶ لازم است نکاتی که در ابتدای کتاب دانش‌آموزان، درباره نحوه تدریس و مطالعه و ارزشیابی آمده، در ابتدای سال تحصیلی برای دانش‌آموزان بیان گردد و در طول سال به صورت مکرر یادآوری شود تا دانش‌آموزان عزیز با همان سبک و چارچوب مورد نظر برنامه‌ریزان کتاب را مطالعه کنند و خود را برای امتحان آماده نمایند.

از خداوند متان توفیقات شما را در تدریس کتاب درسی فلسفه طلب می‌کنیم و از اینکه ما را بهره‌مند از نظرات و پیشنهادات و انتقادات خود می‌نمایید، سپاسگزاریم.

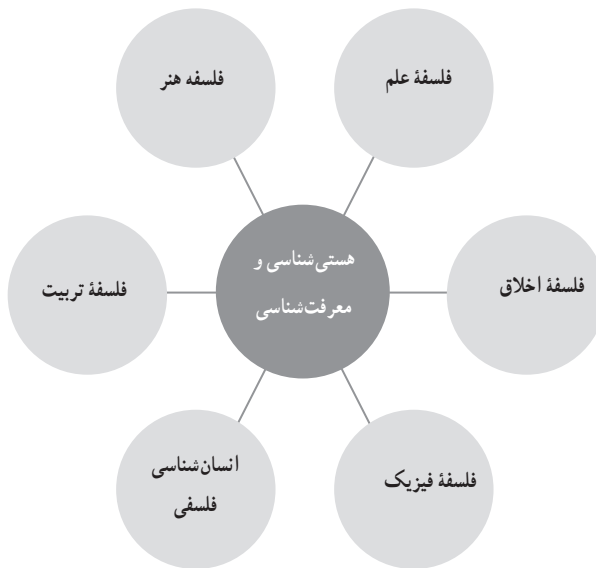
مؤلفان کتاب فلسفه دوازدهم

بخش ۱

پیرامون واقعیت و هستی

یادآوری

برای اینکه دانش‌آموزان با جایگاه مباحث این کتاب و این بحث آشنا شوند و رابطه آن را با کتاب درسی سال قبل بهتر درک کنند، لازم است که در قالب یک نمودار، برخی مباحث درس‌های اول و دوم کتاب سال یازدهم یادآوری شود و آن دایره‌ای که رابطه فلسفه محض با فلسفه‌های مضاف را نشان می‌داد، ترسیم گردد.



همچنین یادآوری شود که چه مباحثی از این نمودار در کتاب سال یازدهم هم قرار داده شده و چه مباحثی به کتاب سال دوازدهم اختصاص یافته است. ترسیم ساختار این دو کتاب، ذهن دانش‌آموزان را منسجم‌تر و هماهنگ‌تر می‌کند و ارتباط میان مباحث را سریع‌تر درمی‌یابند.
از نمودار بالا مباحث زیر در کتاب سال یازدهم آمده است:

الف) معرفت‌شناسی

ب) انسان‌شناسی فلسفی و فلسفه اخلاق

مباحث زیر نیز در کتاب سال دوازدهم آمده است:

الف) هستی‌شناسی

ب) فلسفه دین (خدا در فلسفه)، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی (عقل در فلسفه)

واقعیت و هستی

همکاران گرامی توجه دارند که دانش فلسفه دربارهٔ «وجود» بحث می‌کند و مسائل پیرامون وجود را مورد بررسی قرار می‌دهد. «وجود» به این معنای عام و گسترده شامل خود علم و معرفت هم می‌شود. زیرا علم هم نوعی از وجود است، وجود علمی در مقابل وجود عینی. اما از آنجا که مباحث مربوط به معرفت‌شناسی و شناخت، امروزه بسیار گسترده شده و مسائل و چالش‌های آن نیز مبتلا به بسیاری از افراد است، لذا انبوهی از فیلسوفان امروزی ترجیح می‌دهند ابتدا مباحث معرفت‌شناسی را تبیین کنند و سپس به مسائل دیگر فلسفه بپردازند، مثلاً علامه طباطبایی در جلد اول اصول فلسفه، از مقاله سوم وارد مباحث مربوط به معرفت‌شناسی می‌شود، اما در همان جا یادآوری می‌کند که از نظر تقدم و تأخر فلسفی، این بحث باید بعد از بسیاری از مباحث وجودشناسی قرار گیرد ولی به خاطر ضرورت و چالش‌هایی که مطرح است، این مبحث، مقدم از آنها قرار گرفته است.^۱

بنابراین، از دیدگاه فیلسوفانی مانند علامه طباطبایی و همچنین ژان‌وال، فیلسوف فرانسوی در کتاب «مابعدالطبیعه» (ترجمه یحیی مهدوی و همکاران، ص ۴۷) معرفت‌شناسی نیز خود بخشی از هستی‌شناسی و وجودشناسی می‌باشد؛ زیرا معرفت نیز خود نوعی از وجود است.

بنابراین، وقتی موضوع فلسفه «وجود» باشد، فلسفه مساوی با «وجودشناسی» می‌شود و مسائل مربوط به وجود را شامل می‌گردد. حال، این وجود، در یک تقسیم فلسفی به دو قسم «وجود علمی» یا «وجود ذهنی» و «وجود عینی» یا «وجود خارجی» تقسیم می‌شود. آنچه در بخش دوم کتاب سال یازدهم آمد و «معرفت‌شناسی» نامیده شد، در حقیقت، دربارهٔ همین وجود علمی و ذهنی بود و آنچه که در بخش اول کتاب سال دوازدهم آمده، در حقیقت، مربوط به همین وجود عینی و خارجی است.

هدف کلی

تعیین نسبت میان هستی و چیستی در موجودات

اهداف جزئی

- توانایی تشخیص دو مفهوم هستی و چیستی در یک موجود؛
- تعیین نحوهٔ حمل وجود بر ماهیات؛
- توضیح دربارهٔ جایگاه این بحث در تاریخ فلسفه.

طراحی آموزشی درس

طراحی این درس در قالب برداشتن سه قدم است و دانش‌آموز با برداشتن هر قدم به هدف نهایی آموزش که تعیین نسبت میان هستی و چیستی است، نزدیک می‌شود. در داخل هر قدم فعالیتی پیش‌بینی شده که زمینهٔ تفکر در متن را فراهم می‌کند. لذا دبیر محترم ابتدا هر قدم را توضیح می‌دهد و سپس از دانش‌آموزان می‌خواهد که فعالیت موردنظر را انجام دهند.

در قدم نخست، توجه دانش‌آموزان به اصل واقعیت جلب می‌شود؛ به این حقیقت که ما همه واقعیت را قبول داریم و میان واقعی و غیرواقعی تفاوت قائل می‌شویم و چون واقعیت‌ها را قبول داریم، از آنها استفاده می‌کنیم. به تعبیر دیگر: اینکه ما دست به سوی آب می‌بریم و آب می‌نوشیم، بدان جهت است که پذیرفته‌ایم آب یک امر واقعی است و بودن آن را در خارج پذیرفته‌ایم.

در قدم دوم توجه دانش‌آموزان به این نکته جلب می‌شود که ما با واقعیت‌های متفاوت و مختلفی روبه‌رو هستیم، یکی آب است و دیگری خاک و ... یعنی «چیستی»‌های متفاوتی پیش روی ماست. به عبارت دیگر، کودک علاوه بر مفهوم «هستی» به مفهوم «چیستی» هم می‌رسد.

در قدم سوم تأمل فلسفی ما شروع می‌شود، از این طریق که پرسش فارابی دربارهٔ رابطه «هستی» و «چیستی» طرح می‌گردد و این سؤال از جانب او بیان می‌گردد که: رابطهٔ هستی با چیستی، چگونه است؟ دانش‌آموزان روی این مسئله تفکر می‌کنند که ما از هر واقعیتی که در پیرامون ما هست دو مفهوم در ذهن خود داریم: یکی وجود و هستی آن واقعیت و دیگری چیستی و ماهیت آن.

در قدم چهارم دانش‌آموزان روی پاسخ ابن‌سینا به سؤال قبل می‌اندیشند، این پاسخ که «وجود مغایر با ماهیت است» و حمل وجود بر ماهیت یک حمل ضروری نیست، بلکه یک حمل عارضی است و لذا نیازمند دلیل است. در پایان این چهار قدم نگاهی به جایگاه این بحث در تاریخ فلسفه شده است و نشان داده شده که گرچه ابن‌سینا بحث «تمایز وجود از ماهیت» را به صورت گسترده باز کرده و مبدأ بسیاری از مباحث دیگر قرار داده، اما فارابی و قبل از وی، ارسطو هم به این بحث توجه کرده است. همچنین تذکر داده شده که این بحث از طریق طرف‌داران ابن‌سینا در دوره آخر قرون وسطی به اروپا رفته و منشأ مباحث زیادی در آنجا نیز شده است.

محورهای اصلی درس

- هر انسانی واقع‌گراست و می‌داند که پیرامون او اشیایی وجود دارد.
- هر انسانی اشیای پیرامون خود را متفاوت می‌یابد، یعنی چیستی‌های گوناگونی در مقابل خود مشاهده می‌کند.
- هستی، وجه مشترک میان موجودات است و چیستی (ماهیت) وجه اختصاصی آنها.
- تمایز مفهوم وجود از مفهوم ماهیت و دوگانگی آنها مربوط به ذهن است و این‌گونه نیست که بخشی از شیء خارجی مربوط به وجود باشد و بخشی مربوط به ماهیت.
- وقتی وجود را بر ماهیتی حمل می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم «انسان وجود دارد»، چون وجود، جزء ماهیت انسان نیست و ذاتی آن نیست، این حمل، یک حمل ضروری مانند «انسان حیوان ناطق است» نمی‌باشد. به همین جهت حمل وجود بر انسان مانند حمل حیوان ناطق بر انسان نیست که بی‌نیاز از دلیل باشد، بلکه نیازمند دلیل است. لذا می‌گویند «میان ماهیت و وجود تمایز هست» و «حمل وجود بر ماهیت یک حمل عارضی است»
- ابن‌سینا مباحث دقیق و گسترده‌ای پیرامون «تمایز وجود و ماهیت» طرح کرده است.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

بعد از مقدمه‌ای که درباره بخش اول توسط دبیر بیان می‌شود و جایگاه هستی‌شناسی در فلسفه مشخص می‌گردد، درس اول به شرح زیر تدریس می‌شود:

توضیح درباره قدم نخست: همان‌طور که گفته شد، قدم نخست درباره بدیهی بودن اصل واقعیت است. فیلسوف قبول دارد که جهان هستی، هست و اشیا واقعیت دارند و انسان در یک جهان واقعی زندگی می‌کند و چون در جهان واقعی زندگی می‌کند و این جهان را واقعی می‌داند، در اشیای پیرامون عمل می‌کند، مثلاً لیوان آب را برمی‌دارد و دانه را می‌کارد و یا با مخاطب خود سخن می‌گوید و مخاطب را به‌عنوان یک واقعیت پذیرفته است و مانند آن.

انجام فعالیت «تأمل»

هدف از این فعالیت آن است که دانش‌آموزان بیشتر به «اصل رئالیسم» اهمیت بدهند و بدانند که این اصل، مبنای همه اصول دیگر و دانش‌های دیگر است.

دانش‌آموز در پاسخ به سؤال طرح شده در تأمل می‌تواند بگوید:
ما از این رفتار طبیعی می‌فهمیم که:

۱ اصل پذیرش واقعیت یک اصل بدیهی و روشن است.

۲ همگان این اصل را قبول دارند؛ زیرا همه مردم در این مورد رفتار مشابهی دارند.

۳ همه مردم این پذیرش را مبنای عمل خود قرار می‌دهند و از اشیای پیرامون خود استفاده می‌کنند.

توضیح قدم دوم: بعد از گام اول که «قبول واقعیات» است، در گام دوم دانش‌آموزان به این نکته می‌رسند که این واقعیت یک واقعیت یکسان نیست. بلکه واقعیات متفاوتی در عالم هست؛ یعنی چیستی این واقعیت با چیستی آن واقعیت و آن واقعیت سوم متفاوت است و میلیاردها میلیارد واقعیت که دارای چیستی‌های مختلف هستند، در پیرامون ما قرار دارند و خودمان هم چیستی متفاوت با سایر اشیای داریم.

بیان مطلب در قالب گفت‌وگوی یک کودک با پدرش، بدان جهت است که نشان داده شود کودک متوجه مفهوم «چیستی» و «هستی» هست، بدون اینکه هنوز این کلمات را به کار ببرد. یعنی وقتی او می‌گوید «این چیست؟» متوجه است که چیزی «هست» اما از «چیستی» آن آگاهی ندارد.

دانش‌آموزان در پایان قدم دوم باید به درک درستی نسبت به دو عبارت آخر رسیده باشند:

۱ حیثیت وجود و حیثیت ماهیت.

۲ وجه مشترک بودن وجود و وجه اختصاصی بودن ماهیت.

اشیای پیرامون ما هستند

چیستی و خاصیت آنها را تشخیص می‌دهم

متناسب با چیستی و خاصیتی که دارند از آنها استفاده می‌کنم

توضیح قدم سوم: در قدم سوم توجه دانش‌آموزان به تفاوت دو مفهوم «هستی» و «چیستی» جلب می‌شود و به تأملی که فارابی و ابن‌سینا در این باره کرده‌اند، می‌پردازد.

انجام فعالیت «تکمیل گزاره‌ها»

هدف از این فعالیت، درک بیشتر تفاوت هستی و چیستی توسط دانش‌آموزان است.

گزارهٔ اول را باید با اشاره به اشیایی مانند آب، میوه‌ها و حیوانات تکمیل کنند.

گزارهٔ دوم را با اشاره به اموری مانند جاذبه، انرژی، روح و نور تکمیل می‌کنند.

گزارهٔ سوم را هم با ذکر مواردی مانند پری دریایی و سایر موجوداتی که در افسانه‌ها و داستان‌های تخیلی آمده، تکمیل می‌کنند. در این فعالیت چیستی‌هایی را تصور می‌کنند که وجود خارجی ندارند و به این طریق تفاوت میان چیستی و هستی را بهتر درک می‌کنند.

توضیح قدم چهارم: در قدم چهارم دانش‌آموز با نحوهٔ دقیق تمایز میان دو مفهوم «وجود» و «ماهیت» آشنا می‌شود و درمی‌یابد که فیلسوفان با دقت و تأمل در همان مفاهیمی که در ذهن هر انسان از جمله کودکان است، به یک دریافت دقیق فلسفی می‌رسند که نتایج بسیار بزرگی را در فلسفه دارد. در اینجا به چند نکته باید توجه شود:

۱ این بحث در کتاب‌های فلسفی با عنوان «زیادت وجود بر ماهیت»، «مغایرت وجود و ماهیت»، «عروض وجود بر ماهیت» و برخی عنوان‌های دیگر آمده است.

۲ گرچه فارابی به تفاوت میان وجود و ماهیت توجه کرده، اما بحث دقیقی در این باره ارائه نکرده است. اما ابن‌سینا که میان این بحث و بحث امکان رابطه برقرار کرده، استفاده‌های بیشتری از این بحث به عمل آورده است.

۳ این بحث، پایه و مقدمهٔ بحث «اصالت وجود» هم می‌باشد، زیرا در آنجا گفته می‌شود حالا که ما از یک واقعیت دو مفهوم انتزاع می‌کنیم، این سؤال مطرح می‌شود که کدام یک از این دو مفهوم بالاصاله بر واقعیت خارجی دلالت دارد و در خارج اصالت دارد، «وجود» یا «ماهیت»؟ در پاسخ این سؤال است که میرداماد می‌گوید اصالت با ماهیت است و ملاصدرا معتقد می‌شود که اصالت با وجود است.

۴ تمایز میان «ماهیت» و «وجود» امر روشنی است، زیرا همان‌جا که کودک می‌گوید «این چیست؟»، در دستگاه ذهنی خود وجود شیء را پذیرفته اما از «چیستی» و ماهیت آن بی‌خبر است و همین نشان می‌دهد که با آمدن «وجود» یک چیز به ذهن، ضرورتاً ماهیت آن به ذهن نمی‌آید، همان‌طور که با آمدن یک «چیستی» به ذهن نیز ضرورتاً وجود آن به ذهن نمی‌آید. اما فلاسفه دلایلی هم ذکر کرده‌اند که فیلسوف بزرگ، حاج‌ملاهادی سبزواری در قالب شعر آن دلایل را ذکر کرده است. وی می‌گوید:

إِنَّ الْوَجُودَ عَارِضُ الْمَهِيَّةِ

حق این است که وجود بر ماهیت عارض است

تَصَوُّراً وَ اتِّحَاداً هُوِيَّةً

در ذهن و آن دو خارجاً یکی می‌باشند

لِصِحَّةِ السَّلْبِ عَلَى الْكَوْنِ فَقَطْ

به دلیل اینکه سلب وجود از ماهیت صحیح است،

وَلَا فِتْقَارَ حَمْلِهِ إِلَى الْوَسْطِ

و به دلیل اینکه حمل وجود بر ماهیت نیازمند حد وسط است.

در این بیت، مرحوم سبزواری دو دلیل ذکر کرده است :

■ اگر وجود عین ماهیت یا جزء ماهیت (جنس یا فصل) می بود، نفی ماهیت از وجود، ممکن نبود و حال آنکه می توان وجود را از ماهیات نفی کرد؛ مثلاً می توان گفت «انسان نیست».

■ دلیل دوم اینکه اگر وجود عین ماهیت یا جزء ماهیت می بود، اثبات وجود برای هیچ ماهیتی نیازمند به دلیل نبود. با تصور هر ماهیتی وجود هم با آن همراه می شد.

و لِأَنَّكَ مِنْهُ فِي التَّعْقُلِ

و به دلیل انفکاک وجود از ماهیت در تعقل و در ذهن

و لِاتِّحَادِ الْكُلِّ وَ التَّسْلُسِ

و به دلیل لزوم یکی شدن همه ماهیات و لزوم تسلسل

در این بیت نیز مرحوم سبزواری دو دلیل دیگر ذکر کرده است :

■ اگر وجود عین ماهیت یا جزء آن می بود، تصور وجود از تصور ماهیت منفک نمی شد و هرگاه ماهیت را تصور می کردیم وجود نیز تصور می شد و حال آنکه گاهی ماهیتی را تصور می کنیم و در آن حال توجهی به نیستی یا هستی آن نداریم و از هستی یا نیستی آن غفلت داریم.

■ اگر وجود عین هر ماهیتی بود، لازم می آمد که همه ماهیات یکی باشند، زیرا وجود، مفهوم واحدی است و اگر این مفهوم واحد عین مفهوم همه ماهیات باشد، مستلزم تسلسل است، زیرا اگر وجود، مثلاً جنس برای ماهیت باشد، لازم می آید که جزء دیگر ماهیت که آن هم خودش ماهیتی است، خودش موجود باشد و لازم می آید که وجود، جزء آن جزء هم باشد و چون آن جزء نیز موجود است، لازم می آید که وجود، جزء آن نیز باشد و همین طور الی غیرالنهاییه.^۱

ادامه بحث در قدم چهارم : در این قسمت بحث، با استفاده از اطلاعات منطقی آنها، تفاوت میان دو نوع قضیه توضیح داده می شود :

«انسان حیوان ناطق است» که محمول برای موضوع ضروری است و نیاز به دلیل و حد وسط ندارد.

«انسان موجود است» که محمول برای موضوع ضروری نیست و حمل وجود بر انسان نیازمند دلیل و حد وسط است.

پاورقی کتاب درسی در صفحه ۵ می‌تواند اطلاعات تکمیلی به دانش‌آموزان بدهد لذا پیشنهاد می‌شود که این پاورقی در کلاس توضیح داده شود. البته پاورقی‌ها جزء محتوای اصلی کتاب نیست و در امتحانات مورد پرسش قرار نمی‌گیرند.

انجام فعالیت «بررسی»

در این فعالیت، دانش‌آموزان تلاش می‌کنند درباره‌ی خلاف آنچه ابن‌سینا بیان کرده بیندیشند و ببینند که اگر وجود و ماهیت را یکی بگیرند، آیا اشکالی پیش می‌آید یا نه. ما، در صفحات قبل، با ذکر اشعار مرحوم سبزواری اشکالات این فرض را بیان کردیم و دبیران محترم می‌توانند در لابه‌لای بیان دانش‌آموزان آن اشکالات را ذکر کنند. در این فعالیت از عبارت «عین مفهوم ماهیت» و «جزء آن» استفاده شده که بیان دیگری از «نوع» و «جنس و فصل» است. البته در اینجا لازم نیست که ما حتماً به موضوع نوع و جنس و فصل بپردازیم. اما اگر خواستیم به این اصطلاحات هم اشاره کنیم، می‌توانیم آنها را به صفحه ۳۴ کتاب منطق ارجاع دهیم. در آنجا تحت عنوان «تعریف به حد و رسم» درباره‌ی جنس و فصل توضیحاتی داده شده است.

انجام فعالیت «بازبینی»

این فعالیت، بازگشتی به فعالیت «تکمیل کنید» می‌باشد. در آنجا سه عبارت بیان شد که دانش‌آموزان نمونه‌هایی برای هر عبارت ذکر می‌کنند. دو سؤال طرح شده در این فعالیت به منظور افزایش دقت نظر دانش‌آموزان است و جنبه‌ی آموزشی جدیدی ندارد.

لذا، اولاً همه‌ی گزاره‌ها با بیان ابن‌سینا هماهنگ است و تضادی با قول ایشان ندارد. ثانیاً گزاره‌ی دوم و سوم با روشنی بیشتری تمایز وجود از ماهیت را می‌رسانند، زیرا در گزاره‌ی دوم این نکته آمده که هستی برخی از امور را می‌شناسیم اما ماهیت آنها روشن نشده است. در گزاره‌ی سوم نیز گفته شده که ما می‌توانیم ماهیاتی را در ذهن بیاوریم در حالی که ممکن است اصلاً موجود نباشند. در گزاره‌ی اول سخنی از تمایز میان وجود و ماهیت نیست و فقط گفته شده که ما از اشیای پیرامون خود دو مفهوم چپستی و هستی را به دست می‌آوریم.

توضیح درباره‌ی گذر تاریخی

این قسمت از درس می‌خواهد جایگاه ارزشمند ابن‌سینا را در طرح این موضوع و تأثیر آن در تاریخ فلسفه هم در جهان اسلام و هم در اروپا نشان دهد.

انجام فعالیت «به کار ببندیم»

در تمرین ۱، قضیهٔ انسان موجود است، با قضیهٔ انسان مخلوق است، مشابه است. زیرا هم مخلوق و هم موجود، از ذاتیات انسان نیست و حمل آن بر انسان نیازمند دلیل است. اما بشر و حیوان ذاتی انسان است و دلیل نمی‌خواهد.

تمرین ۲، گویای آن است که انسان میان وجود و ماهیت تمایز قائل می‌شود، یعنی با اینکه می‌داند موجودی هست ولی نمی‌داند که آن موجود، چیست؟ و نیز انسان برای وجود، یک معنا در ذهن دارد و با اینکه نسبت به ماهیت آن موجود شک و تردید دارد که چه ماهیتی است، اما این شک و تردید به وجود آن موجود سرایت نمی‌کند.

در تمرین ۳، دانش‌آموزان با حمل ضروری و حملی که نیازمند به دلیل است بیشتر آشنا می‌شوند. حمل حیوان بر انسان ذاتی است و دلیل نمی‌خواهد.

حمل ناطق بر انسان نیز ذاتی است و دلیل نمی‌خواهد.

حمل شیر بر انسان ممتنع است زیرا نه به لحاظ مفهومی جزء مفهوم انسان است و نه به لحاظ خارج شیر و انسان یکی هستند.

حمل مخلوق بر انسان ذاتی نیست و دلیل می‌خواهد که دلیل آن، از طریق عقل به دست می‌آید. حمل موجود بر انسان نیز ذاتی نیست و دلیل می‌خواهد که دلیل آن هم همان مشاهده و تجربهٔ خود ماست.

در تمرین ۴، سه ضلعی ذاتی مثلث است و لذا حمل آن بر مثلث نیازمند به دلیل نیست.

جهان ممکنات

درس
۲

هدف کلی

توانایی تبیین مفاهیم سه‌گانه امکان، ضرورت و امتناع و بیان دیدگاه فلاسفه نسبت به ممکن‌الوجود بودن موجودات جهان.

اهداف جزئی

- تشخیص جایگاه مفاهیم سه‌گانه در قضایای مختلف؛
- تعیین نسبت وجود با مفاهیم مختلف از نظر جهات سه‌گانه وجود، امکان و امتناع؛
- درک ممکن‌الوجود بودن موجودات جهان و خود.

طراحی آموزشی درس

این درس با توصیفی از جهان طبیعت آغاز می‌شود. هدف از این توصیف آماده کردن ذهن دانش‌آموزان به سؤال‌هایی است که دربارهٔ این طبیعت پهناور مطرح می‌شود. با طرح سؤال‌های پنج‌گانه دربارهٔ جهان، دانش‌آموزان، برای ورود به بحث امکان و وجود آمادگی کسب می‌کنند.

آنگاه با دسته‌بندی قضایای مختلف و تعیین نسبت محمول آن قضایا با موضوعشان، دانش‌آموزان به تعیین رابطهٔ امکانی یا وجوبی یا امتناعی هر محمول با موضوع آن می‌پردازند و بدین ترتیب با این سه مفهوم آشنا می‌شوند. آنگاه دانش‌آموزان همین سه رابطه را در آنجا که وجود، محمول واقع شود تمرین می‌کنند. پس از این مرحله، دانش‌آموزان با این سؤال روبه‌رو می‌شوند که: «اگر رابطه وجود با درخت، انسان، ماه، ستاره و همهٔ اشیای پیرامونی رابطهٔ امکانی است، چرا این رابطه به وجوب تبدیل شده و این اشیا واجب‌الوجود شده و موجود شده‌اند؟» بعد از آن استدلال ابن‌سینا در این رابطه توضیح داده می‌شود و تبیین می‌گردد.

محورهای اصلی درس

- سؤال‌های مهمی دربارهٔ جهان با عظمت پیرامون ما مطرح است، مانند اینکه: آیا این موجوداتی که هستند، می‌توانستند که نباشند؟
- رابطهٔ محمول قضیه با موضوع آنها یا ممکن است یا وجوب یا امتناع.
- رابطهٔ وجود با موضوع خود نیز یا ممکن است یا وجوب یا امتناع.
- موجودات پیرامونی همه ممکن‌الوجود بالذات هستند که موجود دیگری به آنها ضرورت وجود بخشیده است.
- موجودی که به ممکن‌الوجودها وجوب وجود بخشیده، خودش واجب‌الوجود بالذات است.
- فارابی، ابن‌سینا و ملاصدرا، هر کدام با شیوهٔ خود ثابت کرده‌اند که این جهان ممکن‌الوجود بالذات و واجب‌الوجود بالغیر است.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

توضیحی دربارهٔ عظمت جهان و سؤال‌های اساسی پیرامون آن

برای اینکه دانش‌آموزان آمادهٔ ورود به سؤال‌های فلسفی دربارهٔ جهان شوند، خوب است که ابتدا دربارهٔ جهان ماکروسکوپی و میکروسکوپی و ناظر به شگفتی‌ها و عظمت آن نمونه‌هایی از قبیل آنچه در درس آمده، بیان شود. خوب است که برخی از دانش‌آموزان تشویق شوند که مطالعه‌ای دربارهٔ جهان انجام دهند و آمارهایی را در کلاس ارائه نمایند.

پس از این آمادگی، سؤال‌های پنج‌گانه را یک‌بار مرور می‌کنیم و در حد فرصتی که داریم، باب گفت‌وگو را برای نظردهی دانش‌آموزان باز می‌کنیم. در این گفت‌وگو، لازم نیست که به نتیجهٔ روشن و نهایی برسیم؛ زیرا چهار سؤال اول جزء محتوای درس نیست. فقط سؤال پنجم جزء محتوای درس است که در خود درس به آن می‌پردازیم. از دانش‌آموزان نیز می‌خواهیم که سؤال‌های مشابهی طرح کنند. آنگاه از میان سؤال‌های طرح شده، یک سؤال را که محور مباحث بعدی است انتخاب می‌کنیم و ابتدا از دانش‌آموزان می‌خواهیم دربارهٔ این سؤال نظر اولیهٔ خود را بیان نمایند.

طرح مفاهیم سه‌گانه

در این قسمت می‌خواهیم دانش‌آموزان را با سه مفهوم «امکان»، «ضرورت» و «امتناع» که البته در زندگی معمولی نیز در حال استفاده از آن هستند، بیشتر آشنا کنیم. برای آشنایی با این سه مفهوم، سه قضیه

به دانش آموزان ارائه شده است :

- در قضیهٔ اول، رابطهٔ میان موضوع و محمول «ضروری» است.
 - در قضیهٔ دوم، رابطهٔ میان موضوع و محمول «امکان» است.
 - در قضیهٔ سوم، رابطهٔ میان موضوع و محمول «امتناع» است.
- بدین ترتیب دانش آموزان به سه مفهوم می‌رسند :
- ضرورت، امکان و امتناع

انجام تمرین

در این فعالیت دو تمرین دارد :

در تمرین «الف» سه قضیهٔ هندسی قرار داده شده و از دانش آموزان درخواست شده که رابطهٔ میان آنها را مشخص کنند. از آنجا که قضایای هندسی رابطه‌های روشن و واضحی دارند، می‌توانند به تثبیت معانی موردنظر در ذهن دانش آموزان کمک کنند.

۱. مجموع دو ضلع مثلث بزرگ‌تر از ضلع سوم است.	این رابطه، ضروری و واجب است.
۲. ارتفاع و میانه یکی است.	این رابطه، ممکن است و ضروری برای هر مثلثی نیست.
۳. مجموع زوایای مثلث سه قائمه است.	این رابطه، ممتنع است.

در تمرین «ب»، دانش آموزان باید برای هریک از روابط سه گانه نمونه‌هایی بیاورند. این نمونه‌ها باید توسط دبیر محترم بررسی شود و درستی و نادرستی آنها مشخص گردد. دبیر نیز می‌تواند در امتحانات، قضایایی را ذکر کند و از دانش آموزان بخواهد که رابطهٔ آنها را تعیین نمایند.

بعد از اینکه دانش آموزان با سه مفهوم وجوب (ضرورت)، امکان و امتناع آشنا شدند، باید همین سه مفهوم را نسبت به قضایایی که محمول آنها «وجود» است بیاموزند.

انجام فعالیت «تعیین رابطه»

در فعالیتی که ارائه شده، ابتدا دانش آموزان رابطهٔ وجود با برخی مفاهیم را تمرین می‌کنند و نوع رابطهٔ آنها را با وجود مشخص می‌نمایند.

خاک	مهربانی	سوختن	سیاه سفید	دیو	خدا	شریک خدا	فرشتگان	دریای جیوه	روح	برنده	انرژی	الکتریسیته
امکان	امکان	امکان	امتناع	امکان	ضرورت	امتناع	امکان	امکان	امکان	امکان	امکان	امکان

توجه: احتمال دارد که برخی از دانش‌آموزان رابطه وجود با خاک و مهربانی و سوختن را رابطه ضروری بدانند به این دلیل که مثلاً خاک الان موجود است. برخی دانش‌آموزان هم ممکن است متوجه حقیقت و ذات خاک شوند و بگویند که چنین نیست که خاک ضرورتاً باید موجود باشد و رابطه را امکانی ببینند. همین اختلاف نظر، انگیزه‌ای برای ورود به بحث بعدی است.

تبیین ممکن‌الوجود بودن اشیا

در اینجا با استفاده از دانش درس اول که مشخص شد «وجود» و «ماهیت‌ها» دو مفهوم جداگانه‌اند، ابتدا این سؤال را مطرح می‌کنیم که: آیا رابطه وجود با ماهیات امتناعی است؟ جواب آنان منفی خواهد بود، زیرا اگر رابطه امتناعی باشد، هیچ ماهیتی به وجود نخواهد آمد. سپس می‌پرسیم: آیا رابطه آنها ضروری و وجوبی است؟ باز هم پاسخشان منفی خواهد بود، زیرا در آن صورت همه ماهیات همیشه باید باشند. با این پرسش و پاسخ، روشن می‌شود که رابطه وجود با ماهیات یک رابطه امکانی است. در اینجا به بررسی سؤال اصلی درس می‌پردازیم: چرا با اینکه رابطه ماهیات با وجود یک رابطه امکانی است، و این ماهیات هم می‌توانند باشند و هم نباشند، اما این رابطه امکانی الان به هم خورده و این اشیا موجود شده‌اند؟

با طرح سؤال فوق، وارد پاسخ ابن‌سینا به این سؤال می‌شویم؛ پاسخی که در حقیقت، همان «برهان وجوب و امکان» است که برای اثبات واجب‌الوجود به کار رفته است. با تقریر بیان ابن‌سینا مشخص می‌شود که:

- ممکن‌الوجود برای اینکه موجود شود، باید رابطه‌اش با وجود از حالت امکانی خارج شود و به حالت وجوب برسد.

- اما چون خودش ذاتاً ممکن‌الوجود است، نه واجب‌الوجود، عامل دیگری باید او را از حالت امکانی خارج کند. لذا «واجب‌الوجود بالغیر» می‌شود.

انجام فعالیت «تفکر»

این فعالیت، برای تثبیت توضیحات قبل است. در این فعالیت سه سؤال طرح شده است. پاسخ سؤال اول منفی است، زیرا اگر چیزی به نحو ذاتی از چیزی منفک باشد و نتواند با آن جمع شود و در عین حال بخواهد با آن جمع شود، اجتماع نقیضین پیش خواهد آمد که امری محال است. پاسخ سؤال دوم هم منفی است، زیرا اگر رابطه وجود با چیزی ضروری باشد و نتوان وجود را از آن منفک کرد، بدین معناست آن چیز همواره موجود است و در هیچ برهه‌ای از زمان، وجود از او جدا نمی‌شود.

فعالیت سوم، خود سه بند دارد و هر سه باید توسط دانش آموزان تکمیل شود :

- در بند الف، کلمه «واجب»
- در بند ب، کلمه «ممکن»
- در بند ج، کلمه «ممتنع» قرار می گیرد.

انجام فعالیت «به کار ببندیم»

این فعالیت شامل سه قسمت است.

در قسمت ۱ مجموعه ای از مفاهیم در دو ردیف قرار گرفته اند که نوعی ارتباط باهم دارند. دانش آموزان باید مفاهیم مرتبط با هم در این دو ردیف را بیابند و قضیه ای موجه یا سالبه با آنها بسازند؛ مثلاً کسی می تواند بنویسد :

- مثلث سه ضلع دارد : وجوب
- جهان نابود می شود : ممتنع (کسی که به خدا اعتقاد دارد، می داند که جهان تغییر می کند، اما نابود نمی شود. همچنین اگر نابود شدن به معنی معدوم شدن و نیست شدن باشد، جهان چون عین بودن است، به نبودن و نیست شدن تبدیل نمی شود)
- مربع چهار ضلع دارد : وجوب
- پیراهن حسن آبی است : امکان
- عدد سه زوج است : امتناع

سؤال طرح شده در قسمت ۲ یک پیچ کوچک دارد، زیرا در سؤال آمده که آیا «موجودات عالم» را می توان به واجب و ممکن تقسیم کرد؟

می دانیم هر موجودی، وجود برایش ضروری است و الا موجود نبود، حال یا ضرورت بالذات یا ضرورت بالغیر. اما اگر نگاه به ذات و ماهیت موجود کنیم، موجودات عالم را می توان به دو دسته ممکن بالذات و واجب بالذات تقسیم کنیم. البته این ممکن بالذات، چون اکنون موجود است، واجب بالغیر شده است. پس موجودات عالم را از آن جهت که موجودند، به دو دسته واجب الوجود بالذات و واجب الوجود بالغیر تقسیم می کنیم. اما همین موجودات را از نظر ذاتشان، به دو دسته ممکن الوجود و واجب الوجود تقسیم می نماییم. در پاسخ به سؤال قسمت ۳ می گوئیم که هر سه حالت می تواند صحیح باشد، زیرا اگر چیزی را در ذهن خودمان بیاوریم و در نظر بگیریم، اما در خارج آن را نیابیم، می تواند بدان جهت باشد که ذاتاً ممتنع الوجود است، مانند شریک خداوند. همچنین می تواند بدان جهت باشد که علت آن پیدا نشده تا آن را از حالت امکان خارج کند و موجود نماید.

جهان علی و معلولی

درس
۳

هدف کلی

توانایی تبیین اصل علیت و آثار و نتایج آن در جهان

اهداف جزئی

- توجه به قریحه پرسشگری در انسان و سؤال از علت‌ها از همان کودکی؛
- تعریف دقیق علت و معلول؛
- توضیح نظر فیلسوفان درباره پذیرش اصل علیت توسط انسان؛
- بیان اصل سنخیت علت و معلول، با ذکر نمونه و شواهد؛
- توضیح درباره وجوب علی و معلولی.

طراحی آموزشی درس

در این درس، ابتدا دانش‌آموزان بازگشتی به دوران کودکی می‌کنند و با تأملی در احوال خود و کودکان، آماده‌ی طرح یک سؤال می‌شوند و این سؤال را به شکل‌های گوناگون تا پایان درس دنبال می‌کنند و آن سؤال این است که:

آیا ساختمان ذهن کودک به گونه‌ای است که «چرا» می‌گوید یا شرایط بیرونی و ساختار جهان او را به «چرا» گفتن می‌کشاند؟

پس از طرح این سؤال و بحث درباره آن، سه گام برداشته می‌شود:

- ۱ ابتدا تبیین دقیقی از رابطه علیت صورت می‌گیرد.
- ۲ سپس درباره چگونگی قبول رابطه علیت و مقایسه دیدگاه‌ها توضیح داده می‌شود.
- ۳ آنگاه رابطه سنخیت میان علت‌ها و معلول‌ها روشن می‌گردد.
- ۴ در پایان نشان داده می‌شود که این علت است که وجود پیدا کردن را برای معلول ضروری می‌کند.

محورهای اصلی درس

- انسان موجودی پرسشگر است و از چگونگی و علل پدیده‌ها سؤال می‌کند.
- جهان ساختاری علت و معلولی دارد و پدیده‌ها خود به خود پدید نمی‌آیند.
- فلاسفه نظرات متفاوتی دربارهٔ قبول اصل علیت توسط انسان دارند.
- فلاسفهٔ مسلمان معتقدند که علیت یک اصل عقلی است و ریشه در اصل عدم اجتماع و ارتفاع نقیضین دارد.
- میان علت‌ها و معلول‌ها رابطهٔ سنخیت وجود دارد و هر علتی، معلول خاص خود را پدید می‌آورد.
- علت‌ها معلول‌های خود را از حالت امکانی خارج می‌کنند و وجود را برای آنها ضروری می‌نمایند.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

تحلیل حس کنجکاوی در کودک

کنجکاوی کودک زمینهٔ خوبی برای ورود به بحث علیت است؛ زیرا هم دانش‌آموزان، خود آن را تجربه کرده‌اند و هم آن را در میان کودکان دیگر می‌یابند. تحلیل کنجکاوی کودک که مقدمهٔ ورود به درس است، به آنجا کشیده می‌شود که بخش اعظم این کنجکاوی‌ها برای «علت‌یابی» است. البته بخشی از کنجکاوی کودک هم ناظر به چگونگی‌هاست؛ مثلاً اگر او با یک دستگاه رادیو روبه‌رو شود، می‌خواهد بداند این ابزار چیست، داخل آن چه قطعاتی هست و مانند آن و اگر این رادیو روشن شود و صدایی از آن پخش شود، می‌خواهد بداند «چرا رادیو روشن شد؟»، «چه کسی این صدا را ایجاد می‌کند؟» و مانند آن.

انجام فعالیت «تفکر»

در این فعالیت، دانش‌آموزان باید دربارهٔ یک سؤال مهم اظهار نظر کنند. در پاسخ به این سؤال می‌گوییم اصولاً ساختار ذهن کودک علت‌یاب است و بخش اعظم تفکر کردن همان علت‌یابی است. به عبارت دیگر، انسان قدرت و توانایی تفکر و استدلال و یافتن علت‌ها و چگونگی‌ها را دارد و همین توانایی است که وقتی به کار می‌افتد، سبب کسب علم و دانش می‌شود و به میزانی که انسان بیشتر تفکر کند، دانش بیشتری به دست می‌آورد.

پرسش‌های کودک، صرفاً تقلید از بزرگ‌ترها نیست. بله، تربیت بزرگ‌ترها سبب تقویت توانایی کودک در پرسشگری می‌شود، نه اینکه اصل پرسشگری را در او به وجود بیاورد و ایجاد کند. سؤال از چراها و چگونگی‌ها در نهاد هر کودکی هست.

البته ساختار جهان هم متناسب با این ذهن علت‌یاب کودک هست، زیرا قانون علیت بر جهان حاکم است و برخی چیزها علت برخی چیزهای دیگرند.

توضیح دربارهٔ رابطهٔ علیّت

با اینکه هر فردی با رابطهٔ علیّت آشناست و در هر لحظه از زندگی در حال استفاده از همین رابطه است، اما در این قسمت از درس تلاش می‌کنیم که فهم دقیق و شفافی از «علت»، «معلول» و «رابطهٔ علیّت» در دانش‌آموز شکل بگیرد که بعدها و در مسائل پیچیدهٔ فلسفی بتواند از این فهم استفاده کند. اینکه رابطهٔ علیّت یک «رابطهٔ وجودی» است و با سایر روابط متفاوت است و معلول، وجود خود را از علت می‌گیرد، مهم‌ترین نکته در فهم دقیق رابطهٔ علیّت است.

انجام فعالیت «مقایسه»

انجام این فعالیت سبب تشخیص بیشتر تفاوت رابطهٔ علیّت با سایر روابط می‌شود. در این فعالیت، جدولی تنظیم شده و از دانش‌آموزان خواسته شده که نوع رابطه را در ستون مقابل بنویسند.

نوع رابطه	اشیا
رابطه انکا (تکیهٔ بدنه به ستون‌ها)	بدنهٔ پل و ستون‌های زیر آن
رابطهٔ جذب (نیروی جاذبه)	زمین و اشیای روی آن
تعلیم و تعلّم	استاد و شاگرد
کارکردن و دستمزد دادن	کارگر و کارفرما
رابطهٔ نظم (همکاری و هماهنگی)	اجزای ساعت
در همهٔ این رابطه‌ها، اجزا و اشیایی وجود دارند که با هم رابطه برقرار می‌کنند. اما در رابطهٔ علیّت، معلول وجود ندارد و علت به معلول وجود می‌دهد و آن را پدید می‌آورد.	

توضیح دربارهٔ چگونگی پذیرش رابطهٔ علیّت به عنوان یک اصل عمومی و جهان‌شمول

بحثی که در اینجا مطرح است این است که: انسان براساس چه ملاکی اصل علیّت را به عنوان یک اصل جهان‌شمول و کلی پذیرفته است؟

در ابتدای درس نشان داده شد که کودک با اصل علیّت آشناست و بخشی از کنجکاوی او ناظر به یافتن پاسخ برای «چرا» هاست؛ یعنی کودک نسبت به هر حادثه و اتفاقی که پیرامونش رخ می‌دهد، کنجکاو است و به دنبال علت آن است.

توجه داشته باشیم که در اینجا ما به دنبال نحوهٔ پیدایش مفهوم علت و معلول در ذهن کودک نیستیم.

این موضوع را مرحوم علامه طباطبایی در مقاله پنجم کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، تحت عنوان «پیدایش کثرت در ادراکات» تبیین کرده است. ایشان می‌گویند این مفاهیم که جزء معقولات ثانیة فلسفی هستند، بعد از ورود اولین ادراکات حسی که همان معقولات اولیه هستند، در ذهن شکل می‌گیرند؛ چون فلاسفة اسلامی و از جمله علامه طباطبایی عقیده دارند که انسان در بدو تولد به طور مادرزادی هیچ مفهوم اولیه و ادراکی ندارد و ذهن کودک در حالت بالقوه است. اولین ادراکات، از طریق حس و به نحو انفعالی وارد دستگاه ادراکی انسان می‌شود و ذهن، در حد همین ادراکات فعلیت می‌یابد؛ مثلاً کودک متوجه مزه شیرینی می‌شود یا سیاهی را می‌بیند یا سفیدی نور را در می‌یابد. بعد از اینکه این ادراکات وارد شد و ذهن شکل گرفت و توانست در این ادراکات تصرف کند، مثلاً متکی بودن این ادراکات به خود و ذهن خود را می‌یابد و مفاهیمی از قبیل وابسته بودن، علت بودن و معلول بودن را به علم حضوری مشاهده می‌کند و از این علم حضوری، علم حصولی به دست می‌آورد و مفاهیمی مانند علت و معلول را به دست می‌آورد. اما مسئله ما در اینجا این است که انسان از کجا متوجه می‌شود که این یک اصل عمومی است و هر معلولی نیازمند علت است و هیچ پدیده‌ای بدون علت، موجود نمی‌شود؟

طرح دیدگاه فلاسفة اروپایی

در بیان دیدگاه فلاسفة اروپایی، دو دیدگاه مشهور که مربوط به عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان است و نیز دیدگاه خاص کانت که می‌توان آن را دیدگاهی ایده‌آلیستی نامید مطرح شده است:

عقل‌گرایان، به خصوص دکارت این اصل را فطری می‌دانند و منظورشان از فطری این است که این مفهوم را انسان از ابتدا دارد و آن را کسب نکرده است و به تعبیر دیگر، این مفهوم به طور مادرزادی همراه انسان بوده است. تجربه‌گرایان آن را مکتسب از تجربه می‌دانند.

البته در این میان، هیوم، فیلسوف قرن هجدهم انگلستان، که یک فیلسوف تجربه‌گراست، می‌گوید انسان، برای رسیدن به معرفت راهی جز تجربه ندارد، در عین حال می‌گوید علیت حتی یک مفهوم مستقیم تجربی هم نیست. او در پاسخ به این پرسش که انسان‌ها رابطه علیت را از کجا به دست آورده‌اند، با یک تحلیل تجربی می‌گوید: انسان‌ها در وهله اول دیده‌اند که همه اشیایی که علت و معلول به شمار می‌آیند، هم پهلویند.^۱ او همچنین می‌گوید تجربه این را هم به مردم نشان داده است که البته علت قبل از معلول باید وجود داشته باشد و علت بر معلول تقدم زمانی^۲ دارد. البته در آن زمانی که علت هست و معلول نیست، هنوز علت به مرحله تام خود نرسیده است و علت، آن زمان که علت می‌شود، معلول هم همراهش می‌آید و اگر علت، قبل از معلول

۱. Contiguous

۲. Temporal priority

وجود نداشته باشد، توالی زمانی از بین می‌رود و همهٔ اشیا با هم پدید می‌آیند. پس هم، هم پهلویی و هم زمانی لازم است و هم تقدم زمانی علت بر معلول.

او می‌گوید انسان‌ها عنصر سومی را هم در علیّت دخالت می‌دهند و آن «ضرورت» است. انسان این‌گونه فکر می‌کند که اگر علت آمد، ضرورتاً معلول هم می‌آید.

هیوم می‌گوید هم پهلویی و توالی مساوی با اصل علیّت نیستند. آنچه اصل علیّت را می‌سازد، این مفهوم «ضرورت» است که می‌گوید اگر «الف» آمد، ضرورتاً «ب» هم خواهد آمد. حال او می‌پرسد که انسان این «ضرورت» را از کجا به دست آورده است؟ از تجربه؟ خودش پاسخ می‌دهد که: انسان‌ها در تجربه فقط توالی و هم پهلویی را مشاهده کرده‌اند. سپس هیوم در تحلیل اینکه انسان‌ها چگونه به مفهوم «ضرورت» رسیده‌اند که بتوانند بگویند مثلاً با آمدن خورشید ضرورتاً روشنایی می‌آید، می‌گوید: همراهی دائم وقایع عامل پیدایش چنین تصویری بوده است. وقتی می‌گوییم «الف» علت «ب» است، بدان جهت است که ما پیوسته مشاهده کرده‌ایم وقایعی از نوع «ب» همواره به دنبال وقایعی از نوع «الف» روی داده است و این یک «عادت ذهنی» است. یک «عادت ذهنی» خاص ما را ترغیب می‌کند که بعد از این هم بگوییم اگر خورشید آمد، ضرورتاً روشنایی هم خواهد آمد. از همین «تجربهٔ تداعی» است که تصور «ارتباط ضروری» حاصل می‌شود. به عبارت دیگر، ما به جهان صفاتی را نسبت می‌دهیم که در مارشده دارند و تصورات آنها، نه از طریق عادی، بلکه از راه نوعی فعالیت ذهنی به وجود می‌آیند که از تأثیراتی که ادراک خارجی موجب آنهاست، بی‌نیاز هستند.^۱

کانت، البته راه سومی پیش گرفت که هم با راه دکارت متفاوت بود و هم با هیوم. دکارت، گرچه این مفهوم را فطری و مادرزادی می‌دانست، اما معتقد بود که این مفهوم برخارج دلالت می‌کند؛ یعنی واقعاً در خارج رابطهٔ علیّت وجود دارد. اما کانت معتقد بود که اصولاً این مفهوم یک مفهوم سوپرناتو است، یعنی مربوط به ساختار ذهن است. به تعبیر دیگر، کانت معتقد بود که انسان، پدیدارها را این‌گونه می‌بیند و می‌یابد، نه اینکه پدیده‌ها این‌گونه هستند.

از طرف دیگر، هیوم معتقد نبود که این مفهوم ضرورت علی و معلولی از ابتدا در ذهن باشد؛ بلکه انسان از طریق مشاهدهٔ مکرر و تجربهٔ مکرر برخی حوادث، برایش این‌گونه تداعی می‌شود که پس «ب» که همواره با «الف» می‌آید، ضرورتاً از «الف» ناشی می‌شود و این تداعی، گرچه بر اثر تجربه و تکرار تجربی شکل گرفت، اما یک امر ذهنی و عادت ذهنی است. اما کانت معتقد است که اصولاً تجربه در اینجا مدخلیتی ندارد. ساختار ذهن از ابتدا این‌گونه است که برخی پدیدارها را در جایگاه علت قرار دهد و برخی را در جایگاه معلول و علت و معلول (علیّت) اصولاً دلالت خارجی ندارد و مربوط به ساختار علم در انسان است. به عبارت دیگر قوهٔ فاهمهٔ انسان دارای مقولاتی است که شرایط پیشینی معرفت و علم هستند و این

امکان را به انسان می دهند که بتواند در مورد خارج تفکر کند و اعیان خارجی را فهم نماید. مقولات فاهمه عبارت اند از :

- ۱ کمیات : وحدت، کثرت و تمامیت
 - ۲ کیفیات : واقعیت (ایجاب)، عدم واقعیت (سلب) و حصر
 - ۳ نِسب : ذاتیت و تقرّر (جوهر و عرض)، علیّت و بستگی (علت و معلول) و مشارکت
 - ۴ جهات : امکان و امتناع، وجود و عدم و ضرورت و امکان
- این دوازده مقوله شرایط پیشینی علم هستند. پیشینی بودن، بدان معناست که از تجربه به دست نیامده اند، بلکه شرط معرفت تجربی هستند.
- دبیران محترم توجه دارند که در همان حدّی که در کتاب آمده باید اکتفا کرد و نیاز به دادن توضیحات بیشتر به دانش آموزان نیست.

توضیح دیدگاه فلاسفه مسلمان

فلاسفه مسلمان بر اساس یک دیدگاه کلی معتقدند که :

اولاً : ذهن در بدو تولد، نه دارای تصور اولیه است و نه تصدیق اولیه.

ثانیاً : اولین تصورات از طریق حواس وارد ذهن می شود. اما اینها فقط تصورات هستند.

ثالثاً : همین که ذهن بخواهد یک تصدیق بسازد و بگوید مثلاً سیاهی سفیدی نیست، در همین جا اصل بدیهی «عدم اجتماع و ارتفاع نقیضین» را حاضر می یابد، یعنی این اصل گرچه از تجربه به دست نیامده، اما بعد از آمدن اولین تصورات قرار دارد.

رابعاً : اولین تصورات مربوط به حس و معقولات اولیه است. دسته دوم تصورات که معقولات ثانیة فلسفی هستند (مانند علت و معلول، جوهر و عرض، وحدت و کثرت) بعد از معقولات اول، اما با مشاهده حالات نفس و ذهن به ادراکات خود و قوا و افعال خود حاصل می شوند.

خامساً : همین تصورات علت و معلول، وقتی می خواهند به صورت یک قانون عام درآیند و گفته شود که مثلاً هر معلولی علت می خواهد، یک فرایند عقلی دارد و مبنی بر قانون عدم اجتماع و ارتفاع نقیضین و قانون بعدی آن، یعنی ترجیح بلامرجح است.

انجام فعالیت «تطبیق»

این فعالیت می تواند ارتباط میان دیدگاه های یک فیلسوف در موضوعات مختلف را نشان دهد. دانش آموزان در سال یازدهم با نظر دکارت و تجربه گرایان و فیلسوفان مسلمان درباره معرفت و شناخت آشنا شده اند و می توانند با تطبیق آن نظرات بر نظر آنان در علیت، به رابطه میان آنها بی بیرند، مثلاً دکارت که فیلسوفی

عقل‌گرا بود و معتقد بود که عقل انسان علاوه بر تجربه، دانش‌های اولی هم دارد، بر آن مبنا در مورد علیّت هم معتقد است که علیّت از تجربه به دست نیامده و خود عقل، آن را درک می‌کند. تجربه‌گراها نیز چون معتقدند که همه دانش‌ها از تجربه به دست می‌آید، می‌گویند که درک و پذیرش اصل علیّت هم از طریق حس و تجربه صورت می‌گیرد.

بنابراین، قانون علیّت از نظر فلاسفه اسلامی یک قانون عقلی است و مادرزادی هم نیست و از طریق تجربه و درک توالی زمانی و مانند آن هم به دست نیامده است. ابن‌سینا در این باره می‌گوید :

«وایضاً فان العلم بالاسباب المطلقة حاصل بعد العلم باثبات الاسباب للامور ذوات الاسباب : فاناً ما لم نثبت وجود الاسباب للمسببات من الامور باثبات أن وجودها تعلقاً بما يتقدمها في الوجود، لم يلزم عند العقل وجود السبب المطلق، وأن ههنا سبباً ما و أما الحس فلا يؤدّي الآ الى الموافاة. وليس إذا توافي شيثان، وجب أن يكون احد هما سبباً للآخر. والاقناع الذي يقع للنفس لكثرة ما يورده، الحس والتجربة فغير متأكد، على ما علمت، إلا بمعرفة أن الامور التي هي موجودة في الاكثر هي طبيعياً واختيارية.»^۱

«اینکه بپذیریم علت‌ها و سبب‌های مطلق داریم (که می‌توانند موضوع علم فلسفه قرار گیرند)، بعد از این است که بپذیریم رابطه‌علیتی در جهان هست و علت‌هایی برای اموری که نیازمند علت‌اند، وجود دارد و ما تا وقتی که رابطه‌علیت را اثبات نکرده‌ایم و وجود علت برای امور نیازمند به علت را قبول نکرده‌ایم و معلول‌ها وجودشان وابسته و متعلق به علت‌هایی است که وجوداً مقدم بر آنها هستند، عقل الزامی ندارد که برای جهان علت مطلق و سبب مطلق فرض کند. حال آیا حس می‌تواند ما را به اثبات رابطه‌علیت برساند؟ خیر، زیرا حس فقط همراهی و توالی اشیا را به ما نشان می‌دهد و همراهی و توالی دو شیء به معنای این نیست که یکی حتماً علت دیگری است و اگر هم بر اثر تکرار این پشت سرهم آمدن و همراه هم آمدن از طریق تجربه و حس، یک نوع اقناع برای نفس حاصل شود، این به معنای پذیرش اصل علیّت نیست. این فقط می‌رساند که این حوادث تکرار شونده امور طبیعی و اختیاری هستند.»

بیان ابن‌سینا، علاوه بر یک تبیین دقیق از علیّت، ناظر بر رفع اشکالی است که قرن‌ها بعد پایه فکری فیلسوفی مثل هیوم را تشکیل داده و حتی سبب بیداری کانت از خواب جزمی شده است.

جالب و شگفت‌انگیز است که ابن‌سینا هم به «توالی» مورد نظر هیوم اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که این توالی به هیچ وجه منشأ اعتقاد به علیّت در انسان نشده و هم به موضوع «عادت ذهنی» توجه می‌کند که هیوم آن را عامل پیدایش اصل علیّت در انسان به شمار می‌آورد و این را هم ابن‌سینا مردود می‌شمارد.

توضیح اصل سنخیت علت و معلول

فیلسوفان مسلمان، اصل سنخیت را هم یک اصل عقلی می‌دانند، نه تجربی و معتقدند که این اصل، پایه رفتارهای انسان و دانشمندان علوم مختلف است. در اینجا دانش‌آموزان باید به این نکته توجه کنند که :

■ اصل سنخیت یک اصلی عقلی است، نه تجربی، زیرا با دلیل عقلی اثبات می‌شود، بدین ترتیب که :
شیء «الف» که ویژگی خاصی دارد، باید آثاری متناسب خود داشته باشد و شیء «ب» که ویژگی دیگری دارد، باید آثار دیگری متناسب خود داشته باشد. اگر شیء «الف» و شیء «ب» آثاری مشابه هم داشته باشند، ترجیح بلامرجح رخ می‌دهد که امری محال است و نتیجه‌اش این می‌شود که از هر چیزی هر چیزی پدید آید که این هم محال است.

■ البته پیدا کردن نمونه‌ها و مصداق‌های اصل سنخیت یک امر تجربی است، یعنی اینکه چه چیزی علت چه چیزی است، این را از طریق تجربه و مشاهده به دست می‌آوریم و مثلاً می‌دانیم که آب چه خواص و آثاری دارد و آهن، چه خواص و آثار دیگر.

انجام فعالیت «بررسی»

این فعالیت برای تعمیق اصل سنخیت است.

در تمرین اول، دانش‌آموزان یک بررسی در اعمال و رفتار روزانه خود و دیگران می‌کنند و می‌بینند که همه براساس اصل سنخیت است، مثلاً : سوار اتومبیل شدن بدان جهت است که از اتومبیل انتظار داریم با سرعت بیشتر حرکت کند، غذا می‌خوریم چون از غذا انتظار داریم که سلامتی ما را تأمین کند و ...

تمرین دوم نیازمند دقت بیشتر است. کسی که تجربه‌گرای محض است، در عمل نمی‌تواند از این نظر خود پیروی کند، زیرا بنا بر اصل تجربه‌گرایی، اگر فرد تجربه‌گرا با پدیده‌ای جدید روبه‌رو شود، نمی‌تواند از این پدیده انتظار آثار خاص داشته باشد. اما در عمل این‌گونه نیست و همان فرد هم انتظار آثار خاص دارد، یعنی با پدیده‌های جدید که روبه‌رو می‌شود، باز هم براساس اصل سنخیت با آن برخورد می‌کند؛ یعنی به دنبال شناخت آثار ویژه آن پدیده است و انتظار دارد که آثار خاصی از آن ظاهر شود و این می‌رساند که اصل سنخیت یک اصل تجربی نیست.

در تمرین سوم، از دانش‌آموزان می‌خواهیم که ضرب‌المثل‌هایی را که بیان‌کننده اصل سنخیت است، بیان کنند، مانند : گندم از گندم بروید جو زجو.

بحث درباره‌ی وجوب علی و معلولی

این بحث، دنباله بحث امکان است. در بحث امکان توضیح داده شد که ماهیات پیرامون ما و خودمان نسبت به وجود، حالت امکانی دارد و ذات ما به‌گونه‌ای نیست که ضرورتاً موجود باشیم.

حال که ما ممکن الوجود هستیم وقتی موجود می‌شویم که از حالت امکان بیرون آییم و وجود برای ما واجب شود و این کار توسط علت رخ می‌دهد.

انجام فعالیت «به‌کار ببندیم»

در فعالیت اول نتایجی از اصل علّیت بیان شد که انسان در زندگی روزانه خود از آن استفاده می‌کند. این نتایج عبارت‌اند از:

۱ وجود نظم و پیوستگی در جهان

نظم جهان نتیجه همان سنخیت علی و معلولی است. اگر از هر چیزی هر چیزی پدید می‌آید هیچ نظم و ترتیبی وجود نداشت.

۲ امکان پیش‌بینی رخدادها

این هم به علت قبول اصل سنخیت است، مثلاً با آمدن ابر، انتظار داریم که باران بیارد.

۳ امکان پیشگیری از حادثه‌ها

چون می‌دانیم که مثلاً سیل باعث تخریب می‌شود، با ایجاد سد مانع سیل می‌شویم تا اثر سیل که تخریب خانه‌هاست، اتفاق نیفتد. پس در اینجا هم اصل سنخیت پذیرفته شده است.

۴ امکان پژوهش و تحقیق

پژوهشگر هم چون انتظار دارد که از هر پدیده‌ای آثار خاصی مشاهده کند، تحقیق می‌کند تا آثار خاص هر پدیده را شناسایی کند.

۵ تنظیم امور زندگی

اینکه مثلاً انسان روز را برای کار و شب را برای استراحت قرار می‌دهد بدان جهت است که شب آثار خود را دارد و روز آثار خود را.

۶ به‌وجود آمدن شاخه‌های مختلف دانش

این هم بدان سبب است که پدیده‌های هم‌نوع و نزدیک به هم آثار نزدیک به هم دارند. در تمرین دوم عبارت‌هایی آمده و از دانش‌آموزان می‌خواهد که مشخص کنند این عبارات نظر کدام گروه از فلاسفه است.

- علیّت حاصل از توالی یا هم‌زمانی میان پدیده‌هاست : تجربه‌گرایان
- درک انسان از علیّت، یک درک فطری است : دکارت
- چون انسان از جهت ذاتی ممکن‌الوجود است نیاز به علت دارد : ابن‌سینا و فلاسفهٔ پیرو او و توماس آکوئینی
- چون انسان وجودی وابسته دارد، نیاز به به علت دارد : ملاصدرا و پیروان او
- اصل علیّت یک اصل تجربی است : تجربه‌گرایان
- اصل علیّت یک اصل کاملاً عقلی است : عقل‌گرایان و فیلسوفان مسلمان
- در تمرین سوم یک شعر داده شده است که ناظر بر اصل سنخیت علت و معلول است.

کدام تصویر از جهان؟

درس
۴

هدف کلی

توانایی توضیح و تبیین نظام مندی جهان و نقد برخی دیدگاه‌ها دربارهٔ اتفاقی بودن جهان و حوادث داخل آن.

اهداف جزئی

- توانایی بیان لوازم علیت
- توضیح پیامد انکار علیت و لوازم آن
- توضیح معانی اتفاق و نقد و ارزیابی آنها

طراحی آموزشی درس

از آنجا که هدف اصلی این درس پیشگیری از برخی برداشت‌های غلط فلسفی از نظرات علمی جدید، به‌خصوص در حوزهٔ فیزیک است، کوشش ما در این نقطه متمرکز است که ابتدا ابعاد و لوازم اصل علیت برای دانش‌آموزان روشن شود و با روشن شدن این ابعاد و لوازم، برداشت‌های غلط فلسفی توسط خود دانش‌آموز اصلاح گردد.

از این‌رو درس با طرح یک مسئله چالشی آغاز می‌شود، این مسئله که آیا اصولاً «اتفاق»، که ما روزانه در محاورات خود از آن استفاده می‌کنیم، وجود دارد یا نه.

سپس به لوازم بحث علیت می‌پردازیم و در آخر، بار دیگر معانی مختلف «اتفاق» را طرح می‌کنیم تا نشان دهیم که آیا این معانی با لوازم اصل علیت سازگار هستند یا نه و آیا در میان این معانی، معنایی یافت می‌شود که سازگار با اصل علیت باشد؟

محورهای اصلی درس

- «اتفاق» کلمه‌ای است که در فرهنگ‌های مختلف کاربرد دارد و حتی برخی از فیلسوفان نیز در تبیین خود از جهان از آن استفاده کرده‌اند.
- امروزه از نظرات دانشمندان دربارهٔ پیدایش اولیه جهان و روند تکاملی تاریخ زیست موجودات، برخی چنین برداشت کرده‌اند که پیدایش جهان و تحوّل موجودات، به‌صورت اتفاقی است.
- قبول اصل علیّت و وجوب بخشی علت به معلول و اصل سنخیت لوازمی دارد که درک درست این لوازم در تبیین بهتر جهان و شناخت هستی به ما کمک می‌کند.
- سه معنا از معانی اتفاق، دربردارندهٔ انکار سه اصل علیّت، وجوب بخشی علت به معلول و اصل سنخیت است. لذا هر کس این معانی از اتفاق را بپذیرد، آن سه اصل را انکار کرده است.
- اتفاق، معنای چهارمی دارد که این معنا با لوازم اصل علیّت سازگار است و معمولاً ما انسان‌ها همین معنا را بیشتر در محاورات خود استفاده می‌کنیم.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

طرح چالشی مسئله «اتفاق»

در ابتدای تدریس این درس، الفاظی مانند «اتفاق»، «تصادف»، «شانس» و «بخت» را با دانش‌آموزان در میان می‌گذاریم و تلاش می‌کنیم که آنها برداشتشان از این الفاظ را بیان کنند و با یکدیگر مقایسه نمایند. این بحث و مذاکرهٔ اولیه اگر به خوبی هدایت شود، می‌تواند دروازهٔ خوبی برای ورود به مباحث بعدی باشد. همچنین اگر بتوانیم نظرات دانش‌آموزان را به‌صورتی دسته‌بندی کنیم و در گوشه‌ای یادداشت کرده و نگاه داریم، می‌توانیم در ادامهٔ مباحث، به آن نظرات مراجعه‌ای کنیم و میزان صحت و دقت آنها را مشخص نماییم تا دانش‌آموزان به درستی یا نادرستی نظر خود بیشتر توجه کنند.

طرح نظرات برخی فلاسفه و دانشمندان موافق اتفاق

بعد از اینکه دانش‌آموزان دربارهٔ معانی نزدیک به اتفاق با هم گفت‌وگو کردند، دیدگاه فلاسفه و نظرات دانشمندانی را مطرح می‌کنیم که از آنها «اتفاق» را برداشت کرده‌اند، از جمله:

- دیدگاه دموکریتوس در نحوهٔ پیدایش جهان؛
- مسئله انتخاب اصلح در زیست‌شناسی و اتفاقی بودن آن؛
- نظریهٔ «مهبانگ» (بیگ بنگ) و برداشت اتفاقی بودن آغاز جهان از آن.^۱

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «اصل علیّت در فلسفه و کلام» اثر محمدحسن قدردان قراملکی، چاپ دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ص ۱۹۱ به بعد مراجعه کنید.

تبیین لوازم علیّت در جهان

در این مرحله از تدریس، با استفاده از آنچه در درس سوم آمده، لوازم اصل علیّت توضیح داده می‌شود و تبیین می‌گردد. در درس سوم، «اصل علیّت» و «وجوب بخشی علّت به معلول» و «اصل سنخیت میان علّت و معلول» توضیح داده شده است.

الف: از اصل علیّت این لازمه مهم به دست می‌آید که میان حوادث عالم ارتباط و پیوستگی وجود دارد. مثلاً بخار شدن آب دریاها به تابش خورشید مرتبط و پیوسته است. بالا رفتن بخار آب دریا به سبکی جرم و وزن آن وابسته است. منجمد شدن بخار آب در ارتفاع بالا با سردی هوای جو رابطه دارد. یعنی یک علت بخار شدن آب دریا آفتاب است و یک علت بالا رفتن بخار سبکی آن است و بقیه امور هم به همین نحو.

ب: از اصل وجوب بخشی علّت به معلول این لازمه به دست می‌آید که رابطه میان پدیده‌ها و پیوستگی میان علّت و معلول، یک رابطه تخلف‌ناپذیر است. اگر علّت پدیده‌ای موجود شد، بالضروره و حتماً معلول آن هم خواهد بود. حال اگر فکر کردیم علّت پدیده‌ای هست اما آن پدیده نیست، باید بدانیم که حتماً آن علّت، علّت تامه نبوده است، نه اینکه علّت آمده اما معلول آن نیامده است، زیرا اگر بشود که علّتی بیاید اما معلولش نیاید، یا به این معناست که این علّت در علّت بودن خود و برای پدیدآوردن معلول خود به چیز دیگری نیاز دارد که در این صورت، این علّت، علّت تامه نیست یا به این معناست که تخلف معلول از علّت خود ممکن است که این، به معنای انکار اصل علیّت است.

ج: از اصل سوم، یعنی اصل سنخیت، نظم و قانونمندی جهان و روابط مشخص و معین میان پدیده‌ها به دست می‌آید.^۱

اصل سنخیت می‌گوید اگر دیدیم که از موجودی به نام «الف» پدیده‌ای به نام «ب» پدید آمد، نه «ج» و «د» و غیره، به خاطر خصوصیت ویژه‌ای در «الف» است که متناسب با این خصوصیت ویژه، «ب» پدید آمده است. اگر اصل سنخیت را نپذیریم، باید بپذیریم که ممکن است هر چیزی از هر چیزی پدید بیاید و دیگر نظم عالم معنا و مفهومی نخواهد داشت.

تذکر: اگر لوازم اصل علیّت به خوبی برای دانش‌آموزان باز شود، جلوی بسیاری از سوء برداشت‌ها گرفته خواهد شد و تأثیر بسیار مثبتی بر تفکر فلسفی آنان خواهد داشت که به آنها در تبیین دیگر مسائل فلسفی کمک خواهد کرد.

انجام فعالیت «بررسی»

در این مرحله از بحث، دانش‌آموزان باید با تأمل و تفکر مشخصی یا با هم‌اندیشی با سایر دانش‌آموزان تبعات و نتایج انکار هر یک از اصول سه‌گانه را به دست آورند.

■ اگر کسی اصل علیت را انکار کند، نباید انتظار داشته باشد که با خوردن آب عطش او برطرف گردد، نباید با دیدن یک پدیده کلمه «چرا» بگوید، تحقیق و جست‌وجوی علمی را باید کنار بگذارد و دست خود را نباید تکان بدهد و در حقیقت، دست به هیچ کاری نباید بزند.

■ اگر کسی اصل وجود بخشی علت به معلول را انکار کند، مانند این است که خود اصل علیت را انکار کرده است و تأثیری برای علت قائل نشده است و بودن و نبودن علت برای او یکسان است و در واقع علت نقش واقعی در پیدایش معلول خود ندارد.

■ اگر کسی اصل سوم (سنخیت) را نپذیرد، علاوه بر موارد بالا، نمی‌تواند هیچ حادثه‌ای را پیش‌بینی کند و نمی‌تواند از هر موجودی آثار و لوازم خاص آن را انتظار داشته باشد و نمی‌داند که برای پیدا کردن علل حوادث، در کدام زمینه به جست‌وجو پردازد و اصولاً چنین شخصی باید منکر رشته‌های تخصصی در علوم شود، زیرا شکل‌گیری دانش‌هایی مانند فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی بدان معناست که میان پدیده‌های خاص روابط خاصی شکل می‌گیرد که ویژه آن پدیده‌هاست.

تبیین معانی اتفاق

در این قسمت، ابتدا چهار معنای اتفاق توسط دبیر توضیح داده می‌شود و رابطه این معانی با آن سه اصل مربوط به علیت تبیین می‌گردد.

انجام فعالیت «مقایسه»

در این فعالیت، دانش‌آموزان تلاش می‌کنند که میان قبول «علت نخستین» که همان خدای حکیم است و اتفاقی نبودن مسیر شکل‌گیری پدیده‌ها ارتباط برقرار کنند و نشان دهند که سیر پدیده‌ها در جهان یک سیر اتفاقی نیست، بلکه دارای نقشه‌ای کامل است. یعنی حرکات پدیده‌ها براساس یک غایت و پیش‌بینی قبلی است.

در مقایسه میان این دو دیدگاه، که یکی علت نخستین، یعنی خدا را قبول دارد و دیگری منکر علت نخستین است، می‌توان نکات زیر را بیان کرد:

■ کسی که خدا را قبول دارد، می‌تواند برای جهان یک نقشه از پیش تعیین شده و یک هدف و غایت قائل شود، اما کسی که خدا را قبول ندارد نمی‌تواند برای جهان نقشه و هدف تعیین کند.

■ کسی که برای جهان نقشه و هدف قائل است، می‌داند که حوادثی که در جهان خلقت رخ می‌دهد، اتفاقی نیست، بلکه برای آن است که در نهایت و پایان، به آن هدف نهایی مورد نظر خالق منجر شود.

اما کسی که جهان را دارای نقشه و هدف نمی‌داند حوادث را صرفاً اتفاقاتی می‌داند که به جایی نخواهد انجامید. در نتیجه، دو رفتار متفاوت از این دو نگرش به دست می‌آید. کسی که برای جهان نقشه و هدف قائل است، می‌کوشد آن هدف و نقشه را بشناسد و در مسیر آن نقشه و هدف عمل کند. اما کسی که جهان را هدفمند نمی‌داند، هرچه که به فکر خودش بیاید، آن را هدف قرار می‌دهد و با اینکه نگاهی نامیدانه و مآبوسانه به جهان پیدا می‌کند و به نیهیلیسم و پوچ‌گرایی می‌رسد.

توضیحی درباره «برای مطالعه»

کارل مارکس یکی از فیلسوفان اجتماعی قرن نوزدهم است که در عین انکار خدا، حوادث جهان را حادثی در جهت تکامل و یک هدف و غایت تکاملی می‌دانست و معتقد بود که هم جهان و هم انسان و جامعه انسانی حرکتی مشخص به سمت کمال دارد و جامعه انسانی در نهایت به یک جامعه آرمانی و خوب می‌رسد. وی برای این دیدگاه خود دلایلی ارائه کرد که پایه آن دلایل اصل «دیالکتیک» است. وی با طرح همین اعتقاد که جهان در تکامل است و جامعه انسانی نیز به سوی تکامل می‌رود، روح امید و مبارزه را در اقشاری از جوامع دمید و آنها را به مبارزه با نظام سرمایه‌داری و مستکبرین تشویق کرد و بر همین مبنا نهضت‌ها و مبارزات بزرگی شکل گرفت و منجر به پدید آمدن کشورهای کمونیستی شد. گرچه اعتقاد به حرکت تکاملی جهان و انسان، یک اعتقاد خوب و امید آفرین است، اما حقیقت این است که از مبانی فکری مارکس چنین اعتقادی منطقاً به دست نمی‌آید. در واقع، این یک خواست فطری و درونی انسان است که هر یک از افراد بشر و از جمله، مارکس، در نهاد خود آن را طلب می‌کند و در حرکات و سکنات خود این طلب را بروز می‌دهد. اما این خواست فطری فقط با یک مبنا سازگار است و آن مبنا، اعتقاد به خدایی است که حکیمانه عمل می‌کند و جهان را به سوی هدف و مقصد خود به پیش می‌برد.^۱

بیان معنای چهارم اتفاق

معنای چهارم اتفاق، بر مبنای قبول سه اصل علیت و ضرورت و سنخیت است. در حقیقت، این معنای اتفاق به نقص دانش انسان نسبت به امور برمی‌گردد، نه انکار علیت در خارج. از آنجا که انسان نسبت به امور پیرامون خود اطلاع بسیار اندک و محدودی دارد، حوادث غیرمترقبه را که قبلاً پیش‌بینی نکرده، امر اتفاقی قلمداد می‌کند.

این معنای اتفاق، چون منجر به نفی علیت نمی‌شود، دربردارنده معنای صحیح است و دانش‌آموزان باید بتوانند کاربرد درست لفظ اتفاق را که در این معنا به کار می‌رود، از کاربرد نادرست آن تشخیص دهند.

انجام فعالیت «به کار ببندیم»

در این فعالیت، پنج تمرین پیش‌بینی شده است.

تمرین اول دربارهٔ برخی نظرات دربارهٔ پیدایش جهان و حوادث آن است که در ابتدای درس ذکر شده است. نظر دموکریتوس با معنای دوم و سوم اتفاق سازگار است، یعنی هم اصل سنخیت را نفی می‌کند و هم غایت‌مندی میان پدیده‌ها را.

نظریهٔ مربوط به تکامل زیستی موجودات نیز با معنای دوم و سوم اتفاق سازگار است و منجر به انکار اصل سنخیت و غایت‌مندی می‌شود؛ زیرا تغییرات عالم طبیعت، هیچ کدام اتفاقی نیست و هر تغییری ناشی از عواملی خاص است. آن عوامل هستند که فلان تغییر خاص را سبب شده‌اند و اگر این تغییرات منجر به تکامل موجودات شده و در مسیر درستی پیش رفته، گویای حرکتی غایت‌مند در جهان و در میان پدیده‌های جهان بوده که از ناحیهٔ خالق جهان تنظیم شده است. در نظریهٔ مربوط به مهبانگ باید دقت بیشتری کنیم. اگر منظور از نظریهٔ مهبانگ این باشد که قبل از انفجار بزرگ چیزی نبوده و ناگهان انفجاری رخ داده، این سخن به معنای آن است که از هیچ، چیزی به وجود بیاید. این سخن با اصل علیت و وجوب بخشی علت و معلول مخالف است و موافق معنای اول اتفاق است. اما اگر به معنای این باشد که ذره‌ای کوچک و بسیار فشرده بوده و خود به خود در آن انفجاری رخ داده، این سخن نیز هم به معنای اول اتفاق است که می‌خواهد رابطهٔ ضروری میان علت و معلول را انکار کند و هم به معنای دوم اتفاق است که انکار اصل سنخیت را در پی دارد.

اما اگر به این معنا باشد که ذره‌ای کوچک و بسیار فشرده در ابتدا وجود داشته و نه به صورت خود به خود، بلکه بر اساس علتی که برای ما تاکنون ناشناخته است، انفجاری رخ داده و جهان گسترش یافته، هیچ کدام از معنای اتفاق را دربر ندارد و با هیچ کدام از اصول علیت مخالف نیست.

تمرین دوم ناظر بر معنای سوم اتفاق است، یعنی حوادث بدون هدف و غایت. همان‌طور که در صفحات قبل توضیح داده شد، بدون قبول یک علت و خالق حکیم و دارای علم، نمی‌توان این معنای اتفاق را مردود دانست. تمرین سوم ناظر به معنای دوم و سوم اتفاق است که همان‌طور که در صفحات قبل آمد، اگر کسی واقعاً و جدّاً هم این دو معنای اتفاق را بپذیرد، نمی‌تواند هیچ تصمیمی در طول روز بگیرد و هیچ هدفی را برای خود تعیین کند. چون انجام هر تصمیمی مبتنی بر قبول اصل سنخیت علت و معلول است و تعیین هر هدفی نیز مبتنی بر هدف‌مندی انسان و جهان می‌باشد. توضیحات بیشتر در صفحات قبل آمده است.

تمرین چهارم، ناظر بر نفی اتفاق به معنای دوم است. مصرع «گندم از گندم برود جو ز جو» بیان‌کنندهٔ اصل سنخیت در علت و معلول است و روشن می‌کند که هر چیزی از هر چیزی پدید نمی‌آید، بلکه از هر علت خاص، معلول خاص آن بروز می‌کند.

تمرین پنجم ناظر بر نفی اتفاق به معنای سوم است، زیرا این ابیات مثنوی مولوی بیان‌کننده حرکات غایتمندانه و هدفدار در جهان است و نشان می‌دهد که گیاهان و حیوانات و انسان‌ها به صورت اتفاقی پدید نیامده‌اند بلکه هر یک از این موجودات حلقه‌ای از حلقه‌های نظام خلقت و تکمیل‌کننده یکدیگر هستند.

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو (مولوی)
 با آن که خداوند رحیم است و کریم گندم نهد بار چو جو می‌کاری (مولوی)
 دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من به جز از کشته ندروی (حافظ)

منابع قابل استفاده در این درس و درس قبل

- ۱ مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۷ (درس‌های الهیات شفا) ص ۳۵۶ و ج ۱۳ (نقدی بر مارکسیسم) ص ۷۴۷ و ج ۶ (اصول فلسفه و روش رئالیسم) ص ۶۴۱
- ۲ مابعدالطبیعه، ژان‌وال، ص ۳۱۴
- ۳ اصل علیت، محمدحسن قدردان قراملکی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
- ۴ نقد تفکر فلسفی غرب، اتین ژیلسون، ترجمه احمد احمدی، صص ۶۱ تا ۶۸
- ۵ تحلیلی از دیدگاه‌های فلسفی فیزیک‌دانان معاصر، مهدی گلشنی، صص ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۰۷، ۴۴ و ۴۵
- ۶ مسئله علیت و رابطه حالت‌ها در فیزیک، گ. ا. اسوچینیکو، ترجمه شریف‌زاده
- ۷ تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستون، ج ۵، ص ۲۹۵
- ۸ علم ما به خارج، برتراند راسل، ترجمه بزرگمهر، ص ۲۱۵
- ۹ الهیات شفا، ابن سینا، مقاله اول
- ۱۰ تهافت الفلاسفه، امام محمد غزالی، ص ۶۷
- ۱۱ تمهیدات، کانت، ترجمه حداد عادل، ص ۱۵۳

بخش ۲

پیرامون خدا و عقل

در این بخش دو موضوع از موضوع‌های مهم فلسفه که از ابتدای تاریخ تفکر و تفکر فلسفی مورد توجه متفکران و فیلسوفان بوده، مطرح شده و نظر بزرگان فلسفه در حدی که کتاب درسی گنجایش و ظرفیت آن را داشته، آمده و با یکدیگر مقایسه شده است.

بحث دربارهٔ خدا، از یک جهت مربوط به «وجودشناسی» است و از جهت دیگر مربوط به فلسفهٔ دین. از آن جهت به وجودشناسی مربوط است که با استفاده از مفاهیم اساسی وجودشناسی، یعنی امکان، وجوب و علیت، به اثبات واجب‌الوجود یا علت‌العلل می‌پردازیم و از آن جهت به فلسفهٔ دین مربوط است که پذیرش خداوند پایه و اساس هر دینی می‌باشد و تمام ارکان دین بر قبول خداوند استوار است.

بحث دربارهٔ عقل نیز از آن جهت که مربوط به حدود معرفت است، جزء مبحث «معرفت‌شناسی» است و از آن جهت که به عنوان یک توانایی انسان مورد بحث قرار می‌گیرد، مربوط به انسان‌شناسی فلسفی است و از آن جهت که به عنوان سنجی از موجودات، به اثبات عالم عقل می‌پردازیم، مربوط به «هستی‌شناسی» است.

خدا در فلسفه (۱)

درس
۵

هدف کلی

آشنایی با دیدگاه فلاسفه و حکمای باستان و فیلسوفان اروپا درباره خدا

اهداف جزئی

- آشنایی با دیدگاه حکمای ایران باستان درباره خدا
- آشنایی با دیدگاه فلاسفه یونان باستان درباره خدا
- مقایسه دیدگاه‌های مختلف فلاسفه دوره جدید اروپا با یکدیگر
- ارزیابی دیدگاه برخی فلاسفه اروپا در رابطه خدا و معناداری

طراحی آموزشی درس

این درس دارای یک سیر تاریخی است که از ایران و یونان باستان شروع می‌شود و به دوره جدید اروپا خاتمه می‌یابد. البته بار اصلی محتوای این درس به فیلسوفان اروپایی (یونان باستان و اروپای جدید) اختصاص پیدا کرده است. این سیر تاریخی به ما نشان می‌دهد که با گذر زمان و تحولاتی که فلسفه اروپایی در بخش‌های دیگر فلسفه، به خصوص معرفت‌شناسی صورت گرفته، چه تغییراتی در نگرش این فیلسوفان نسبت به خدا پیدا شده و این تغییرات به کجا انجامیده است.

محورهای اصلی درس

- «خدا» یکی از اساسی‌ترین موضوعات در فلسفه از ابتدای آن تاکنون بوده است.
- حکیمان ایران باستان معتقد به خدای واحدی بوده‌اند که نور هستی شمرده می‌شده است.
- جامعه یونان باستان به خدایان متعددی اعتقاد داشتند و هر کدام را مبدأ یک حقیقت در جهان می‌شمردند.
- سقراط، افلاطون و ارسطو تلاش کردند تصویری عقلانی از خدایی که مجرد از عالم طبیعت و برترین است ارائه دهند.

- دکارت و عقل‌گرایان تلاش می‌کردند استدلال عقلی جدیدی بر وجود خدای واحد ارائه دهند.
- تجربه‌گرایان استدلال‌های عقلی عقل‌گرایان را مورد نقد قرار می‌دادند و بیشتر آنها را نمی‌پذیرفتند.
- برخی تجربه‌گرایان راه انکار خدا را در پیش گرفتند و برخی مسیر رسیدن به خدا را قلب و تجربه‌های شخصی دانستند.
- خدا و معناداری زندگی یکی از مباحث جدید فلسفه دین در اروپاست که مورد توجه فیلسوفان قرار گرفته است.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

بیان جایگاه موضوع «خدا» در فلسفه

ابتدا دانش‌آموزان باید آگاه شوند که بحث از «خدا» یک بحث صرفاً دینی نیست. بلکه مقدم بر دین، خدا یکی از موضوع‌های اصلی فلسفه است.

به عبارت دیگر، دین «خدا» را مفروض می‌گیرد و آن را مقدمه پذیرش دین قرار می‌دهد و از انسان‌ها می‌خواهد که با عقل خود مسئله خدا را بررسی کنند و خودشان با عقل خودشان او را بپذیرند.

حال که اثبات یا انکار خدا یک بحث عقلی است، این بحث باید در کدام یک از شاخه‌های مباحث عقلی مورد بحث قرار گیرد؟ در منطق؟ در طبیعیات و فیزیک؟ در اخلاق؟ یا در شاخه‌ای دیگر؟

لذا این نکته باید به دانش‌آموز منتقل شود که چون موضوع «خدا» مربوط به کل هستی است، این موضوع به فلسفه اختصاص دارد و به همین جهت، فیلسوفان از همان ابتدا درباره خداوند بحث کرده‌اند و استدلال‌های خود را بیان نموده‌اند. اگر دانش‌آموزی چنین فکر کند که بحث درباره خداوند باید در کتاب دینی بیابد، باید این نظر او اصلاح شود و توضیح داده شود که در عموم کتاب‌های فلسفی درباره خدا بحث شده است.

توضیح درباره نگاه حکمای ایران باستان به خداوند

گرچه گزارشی از فلسفه و فیلسوف به معنای امروزی آن از ایران باستان به دست ما نرسیده، اما حکایت‌ها و داستان‌هایی از فرزندان و حکیمان آن دوره موجود است که گویای اندیشه حاکم حکیمان آن دوران هاست. بنابه گزارش‌های اسطوره‌ای همچون شاهنامه و برخی آثار باستانی، پیش از هخامنشیان و مادها، در ایران باستان دو سلسله پادشاهی دیگر وجود داشته است، یکی سلسله پیشدادیان است و دیگری کیانیان.

مؤسس پیشدادیان، کیومرث و بزرگ‌ترین آنها جمشید است که در اشعار فارسی آمده که دارای جام جهان‌بین بوده است. پیشداد به معنی نخستین کسی است که قانون آورده است. کیومرث که دودمان پیشدادیان را بنیان نهاد، در شاهنامه به عنوان نخستین فرمانروای ایران معرفی شده و در نوشته‌های اوستایی نخستین کسی بوده که

از اهورامزدا پیروی کرده است. گفته اند که محل حکومت پیشدادیان طبرستان یا همان مازندران بوده است. مؤسس سلسله کیانیان کاوه آهنگر بوده و بزرگ ترین پادشاه آنان که حکیم و فرزانه ای بزرگ هم به حساب می آمده، کیخسرو می باشد. رستم بنا به نقل شاهنامه در دوره کیانیان می زیسته است. البته همان طور که گفته شد، تاریخ مدون و روشنی از این سلسله ها در دست نیست. اما این گزارش ها حکایتگر فرهنگ خدانشناسی و خداگرایی در ایران بوده است. در دوره هخامنشیان که تاریخ مدون و مکتوب آن موجود است، همین فرهنگ خدانشناسی ادامه داشته است. در مقایسه با فرهنگ یونانی که فرهنگ خدایان گوناگون و نزاع میان آنهاست، و فرهنگ هند و چین که فرهنگ مجسمه های گوناگون بود، فرهنگ ایرانیان در این دوره ها، فرهنگ یک خدایی بود. البته به تدریج انحرافی در این فرهنگ پدید آمد و اهریمن نقش خدای شر را پیدا کرد و به جنگ با اهورامزدا آمد. اما ستون اولیه و اصیل باقی مانده از مذهب زرتشت نشان می دهد که اهریمن مخلوق اهورامزداست و اهورامزدا خالق کل هستی است و نورالانوار جهان است.

این توصیفات، از آن جهت برای دانش آموزان مفید است که آنان را متوجه خدانشناسی نیاکان خود کند و میان آنچه پیامبر بزرگ اسلام و قرآن کریم بیان فرموده اند پیوند معنوی بیابند و دیدگاه توحیدی آنها را تقویت نماید.

توضیح درباره دیدگاه فیلسوفان یونان

مقصود از فیلسوفان یونان در اینجا، سقراط، افلاطون و ارسطوست. به دست آوردن دیدگاه فیلسوفان قبل از سقراط درباره خدا و مبدأ هستی مشکل است. اما با وجود حفظ بسیاری از آثار افلاطون و ارسطو می توان درباره دیدگاه این سه فیلسوف اظهار نظر کرد.

لازم است دانش آموز در یاد که: سقراط که معلم افلاطون بود، منتقد دیدگاه جامعه خود درباره خدایان بوده و همان طور که در کتاب فلسفه (۱) توضیح داده شد، با روش های مختلف و تا آنجا که مقدور بوده، فرهنگ حاکم بر جامعه خود را نقد کرده است. همچنین لازم است دانش آموز به این نتیجه برسد که یکی از اتهامات اصلی سقراط اهانت به خدایان و بی توجهی به آنها و توجه به خدای واحد بوده است. متأسفانه برخی از مورخین می خواهند از بی توجهی سقراط به خدایان، بی خدایی او را نتیجه بگیرند. اما گزارش روشن افلاطون از سقراط نشان می دهد که سقراط نه تنها به خدا معتقد بوده، حتی به جهان پس از مرگ نیز اعتقاد داشته است. با توجه به اهمیت موضوع، خوب است که همکاران برای اطلاع بیشتر از دیدگاه سقراط، افلاطون و ارسطو درباره خدا، به دو مقاله «فلسفه افلاطون مادر همه فلسفه های الهی» در مجله

فلسفه دانشگاه تهران، شماره پاییز و زمستان ۱۳۸۱ و «ارسطو، فیلسوف الهی یا پوزیتیویست» در همان مجله، شماره بهار و تابستان ۱۳۸۲ به قلم دکتر حسین غفاری مراجعه کنند.

انجام فعالیت «تبیین (۱)»

این فعالیت درباره این عبارت افلاطون است که می‌گوید: «یگانه سخنی که درباره نظم جهان و گردش آفتاب و ماه و ستارگان می‌توان گفت این است که کل جهان در زیر فرمان عقل قرار دارد.»
افلاطون، در این عبارت، به این نکته توجه می‌کند که نظم جهان نشان‌دهنده حاکمیت عقل است. یعنی نظم، بدون ناظم، آن هم یک ناظم عاقل و باتدبیر، امکان‌پذیر نیست. حال اگر بخواهیم این بیان افلاطون را در قالب استدلال ارائه دهیم، باید بگوییم:

مقدمه ۱: این جهان، برخوردار از یک نظم و هماهنگی میان پدیده‌هاست.

مقدمه ۲: هر نظم و هماهنگی نیازمند یک ناظم حکیم و عاقل است.

نتیجه: پس این جهان دارای یک ناظم حکیم و عاقل است.

انجام فعالیت «تبیین (۲)»

این فعالیت ناظر بر این عبارت ارسطوست که می‌گوید: «به‌طور کلی، هر جا که یک خوب‌تر و بهتر وجود دارد، خوب‌ترین و بهترین نیز هست. حال در میان موجودات، برخی خوب‌تر و بهتر از برخی دیگرند. پس، حقیقتی هم که خوب‌ترین و بهترین است، وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است.»
شکل استدلالی بیان ارسطو چنین است:

مقدمه ۱: در این جهان موجوداتی وجود دارند که نسبت به هم خوب‌تر و بهتر هستند.

مقدمه ۲: هر جا که خوب‌تر و بهتر هست، خوب‌ترین و بهترین نیز هست.

مقدمه ۳: پس در این جهان موجودی هست که از همه خوب‌تر و بهترین است.

انجام فعالیت «اندیشه»

این فعالیت بدان جهت است که دانش‌آموزان با اصطلاحاتی که ارسطو برای مبدأ نخستین به کار برده آشنا شوند و ببینند که این اصطلاحات با اصطلاحاتی که در فرهنگ اسلامی ما به کار می‌رود، بسیار نزدیک است و مشابه آنها در سخنان بزرگان ما نیز به کار رفته است.

در این فعالیت، برخی از توصیفات ارسطو از خداوند بیان شده که عبارت‌اند از:

۲ خیر

۳ جمال و زیبایی

۴ ضرورتاً موجود

۵ محرک غیر متحرک

۶ دارای حیات

۷ تغییرناپذیر

۸ دارای عالی‌ترین اندیشه (علم کامل)

در میان این توصیفات، دانش‌آموزان باید توضیحی دربارهٔ برخی از آنها بدهند که عبارت‌اند از:

- ضرورتاً موجود: که معادل آن در اصطلاح فلسفهٔ اسلامی «واجب الوجود» است؛ یعنی موجودی که نمی‌توان وجود را از او سلب کرد، همان‌طور که سه‌ضلعی را از مثلث نمی‌توان سلب کرد. توجه شود که در اینجا ضرورت ندارد به اثبات واجب بپردازیم فقط کلمه را توضیح می‌دهیم.

- محرک غیر متحرک: عامل نهایی حرکت در جهان، خود متحرک نیست، زیرا اگر آن هم متحرک باشد یا دور پیش می‌آید و یا تسلسل که هر دو باطل است و امکان‌پذیر نیست. در اینجا هم فقط کلمه را توضیح می‌دهیم و می‌گوییم که ارسطو معتقد بود که حرکات این جهان دارای محرکی بوده که خودش نامتحرک و ثابت است.

- دارای حیات: مبدأ جهان یک موجود زنده است. شعور و اراده و آگاهی دارد.

- تغییرناپذیر: تغییر بر دو نوع است: ۱- به صورت دفعی که آن را کون و فساد می‌نامند، ۲- به صورت تدریجی که آن را حرکت می‌گویند. از نظر ارسطو خداوند یک حقیقت «ثابت» است و هیچ تغییری در او رخ نمی‌دهد، زیرا هر تغییری علامت نقص و نیاز و نداشتن است که موجود متغیر با تغییر خود به چیزی که ندارد، می‌رسد و خداوند، از نظر ارسطو، کامل و بی‌نیاز مطلق است.

- عالی‌ترین اندیشه: خداوند و مبدأ نخستین که کامل‌ترین علم را دارد.

توضیح دربارهٔ نظر فیلسوفان دورهٔ جدید اروپا دربارهٔ خدا

نظرات فیلسوفان دورهٔ جدید اروپا دربارهٔ خداوند بسیار متنوع و گوناگون است. اما سه فیلسوفی که نظرات آنها در اثبات یا انکار خدا شاخص است و مورد توجه دیگر فیلسوفان نیز قرار گرفته، عبارت‌اند از: دکارت، هیوم و کانت.

دانش‌آموزان قبلاً و در کتاب فلسفهٔ (۱) با نظر این فیلسوفان دربارهٔ معرفت آشنا شده بودند. از آنجا که نظرات آنها دربارهٔ معرفت بر نظراتشان دربارهٔ خدا تأثیر گذاشته، آنان می‌توانند ارتباط میان نظرات آنان در این دو موضوع را هم پیگیری نمایند.

اولین فیلسوفی که در اینجا نظرش دربارهٔ خداوند بیان شده، دکارت است که در کتاب «تأملات» خود، با چند بیان بر وجود خداوند استدلال ارائه کرده است. یکی از آنها همین بیانی است که در اینجا آمده است. برای اینکه دانش‌آموزان روی این استدلال تأمل بیشتری کنند، فعالیتی نیز بعد از آن قرار گرفته است.

انجام فعالیت «استدلال»

بیان دکارت را می‌توان این‌گونه برای دانش‌آموزان به صورت استدلال درآورد :

مقدمهٔ ۱ : من تصویری از خالقی که حقیقت نامتناهی دارد، دارم.

مقدمهٔ ۲ : تصور وجود نامتناهی نمی‌تواند از یک موجود منتهای ناشی شده باشد.

نتیجه : پس یک موجود نامتناهی هست که این تصور از او ناشی شده و در من قرار داده شده است. در اینجا خوب است به دو نکتهٔ زیر توجه کنیم :

۱ مؤسس و طراح اصلی این قبیل برهان‌ها، «سنت آنسلم» یا «آنسلم مقدس» از آباء کلیسا در قرن یازدهم میلادی است و دکارت، اسپینوزا و لایب‌نیتس با تبعیت از او برهان‌هایی شبیه به وی طراحی کرده‌اند. برهان آنسلم که به «برهان وجودی» شهرت دارد، چنین است :

«همهٔ افراد، حتی افراد سفیه از ذاتی که از آن بزرگ‌تر نباشد، تصویری دارد. چنین ذاتی البته وجود دارد، زیرا اگر وجود نداشته باشد، بزرگ‌ترین نیست و آن بزرگ‌ترینی که وجود دارد، از او بزرگ‌تر است و این خلف است. پس ذاتی هست که هم در تصور و هم در واقع بزرگ‌ترین است و آن خداست.» استاد مطهری در جلد پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم به صورت منطقی این برهان را نقد نموده و اشکالات آن را بیان کرده است که چون این نقد مفصل می‌باشد، همکاران را به همان کتاب ارجاع می‌دهیم.^۱

۲ دکارت در کتاب‌های خود چند برهان ارائه کرده که یکی از آنها در اینجا آمده است. اشکال اصلی وارد بر این برهان دکارت این است که وی فرض کرده تصور وجود نامتناهی، خودش یک امر نامتناهی است و در نتیجه نیازمند یک عامل نامتناهی است، نه انسان که یک موجود منتهای است. درحالی که این تصور، به عنوان یک وجود ذهنی که در ذهن انسان قرار دارد، یک وجود منتهای است و می‌تواند ساختهٔ ذهن خود انسان باشد. البته ما در اینجا از دانش‌آموزان نمی‌خواهیم این برهان را نقد و ارزیابی کنند، زیرا این ارزیابی در توان همهٔ دانش‌آموزان نیست. اما اگر دانش‌آموزی متوجه اشکال برهان شد و از ما توضیحاتی خواست، می‌توانیم با بیانی که در حدّ عموم دانش‌آموزان باشد، برهان را نقادی کنیم. دومین فیلسوفی که نظرش دربارهٔ اثبات وجود خداوند در این درس مطرح شده، دیوید هیوم، فیلسوف حس‌گرا و تجربه‌گرای انگلیسی است. وی به علت اینکه تجربه‌گراست، برهان‌های عقلی محض را که فیلسوفانی مانند

۱. مجموعه آثار، استاد مطهری، ج ۶، ص ۹۹۱ و کتاب تبیین براهین اثبات خدا، آیت‌الله جوادی آملی، ص ۱۹۱

دکارت بیان کرده‌اند قبول ندارد. اما او همچنین برهان‌هایی مانند برهان نظم که پایی در تجربه دارند را هم قبول ندارد و معتقد است که از طریق تجربه نمی‌توان به یک وجود نامتناهی و واجب‌الوجود رسید.

انجام فعالیت «بررسی اول»

این فعالیت ناظر بر بیان هیوم است. در اینجا نیز هدف این نیست که وارد بحث دقیق برهان نظم شویم. البته باز هم اگر دانش‌آموزان سؤالاتی مطرح کردند، می‌توانیم به صورت گسترده‌تر در کلاس بحث کنیم. جواب اولیه ما به هیوم در اینجا می‌تواند همین باشد که خودش بیان کرده و گفته که این برهان می‌تواند حداکثر یک ناظم و مدبر را اثبات کند، نه یک خالق نامتناهی را. به همین جهت برخی از فیلسوفان گفته‌اند که ما از طریق برهان نظم به یکی از صفات خداوند، یعنی صفت حکمت می‌رسیم نه اثبات وجود خداوند واجب‌الوجود.

در پاسخ به سؤال دوم هم می‌گوییم این چنین نیست که این برهان قوی‌ترین برهان فلاسفه الهی باشد، بلکه برهان‌های دیگر، از جمله برهان وجوب و امکان، از این برهان بسیار قوی‌تر هستند. برهان نظم ساده‌ترین و شایع‌ترین است، نه قوی‌ترین.

برای کسب اطلاع بیشتر درباره پاسخ به اشکالات هیوم خوب است به جلد ۸ مجموعه آثار «درس‌های الهیات شفا» از استاد مطهری، صفحه ۴۵۳ به بعد مراجعه کنید. ایشان در این کتاب اشکالات متعدد هیوم به برهان نظم را بیان می‌کند و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.^۱

سومین فیلسوفی که نظر وی درباره اثبات وجود خدا ذکر شده، کانت می‌باشد. وی براساس نظر خود در معرفت‌شناسی، یعنی ناتوانی عقل نظری در آوردن استدلال برای اثبات اموری مانند خدا، همه برهان‌های گذشته را نفی می‌کند و معتقد است از راه دیگری غیر از عقل نظری باید به اثبات خدا پرداخت که در کتاب توضیح داده شده است.

انجام فعالیت «بررسی دوم»

این بررسی ناظر بر نظر کانت درباره اثبات وجود خداست. هدف از این بررسی آن است که دانش‌آموزان بتوانند:

اولاً دو موضوع را از یکدیگر تفکیک کنند، یکی اثبات وجود خدا و اینکه خداوند یک امر خیالی و وهمی نیست. دیگر اینکه بشر نیازمند قبول یک خالق برای هستی است، خالقی که ناظر اعمال او باشد و او در مقابل این خالق احساس نیاز کند.

۱. علاوه بر این، می‌توان به کتاب تبیین براهین اثبات وجود خدا از آیت‌الله جوادی آملی صص ۲۷ تا ۴۱ مراجعه کرد.

ثانیاً آنان بتوانند به این موضوع توجه کنند که موضوع دوم، یعنی نیاز انسان به خداوند، فرع بر پذیرش موضوع اول است و انسان نمی‌تواند با تخیل خود یک خدای خیالی بسازد و صرفاً به خاطر اینکه به او نیاز دارد، خود را در برابر این خدای خیالی قرار دهد.

ثالثاً دانش‌آموزان توجه کنند که کانت با اینکه استدلالی بر وجود خدا ندارد و معتقد است که اساساً نمی‌توان برای اثبات وجود خدا استدلال نظری ارائه کرد، اما متوجه نیاز انسان به خدا شده و با تکیه بر نیاز انسان به خدا، مردم را به پذیرش خدا و ایمان به او دعوت می‌کند.

تبیین معناداری زندگی و پذیرش خداوند

در این قسمت می‌خواهیم توجه دانش‌آموزان را به نکات زیر جلب کنیم:

الف) برخی از فیلسوفان زندگی انسان‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کنند: زندگی معنادار و زندگی بوج و بدون معنا. البته برخی هم می‌گویند اصولاً زندگی همه معنادار است، اما معناداری دوگونه است و مردم در این مورد به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروهی که زندگی آنها معنای درست و شایسته دارد و گروهی که درست و شایسته زندگی نمی‌کنند و یک زندگی با معنای پست و حقیر برای خود رقم زده‌اند.

ب) درباره معناداری نظرات گوناگونی هست.

برخی در مفهوم معناداری «امر مقدس» را وارد می‌کنند و می‌گویند زندگی معنادار آن زندگی‌ای است که در جهت یک امر مقدس باشد.

برخی دیگر زندگی همراه با فضیلت‌های اخلاقی را زندگی معنادار می‌دانند و می‌گویند آنان که در زندگی خود پایبند فضیلت‌ها و حقوق انسان‌ها هستند زندگی معناداری دارند.

گروهی نیز معتقدند که آن زندگی‌ای که غایت معقول و ارزشمندی داشته باشد، آن زندگی با معناست و معناداری به معنای داشتن غایت معقول و شایسته برای نوع انسان است.

حقیقت این است که زندگی معنادار، آن زندگی‌ای است که برپایه غایت و هدف معقول و شایسته انسان بنا شده باشد و این غایت معقول و شایسته، همان امر مقدس و پاکی است که انسان تلاش می‌کند به آن نزدیک شود و این حقیقت مقدس همان خداست که غایت انسان است و دارای همه زیبایی‌ها و قداست‌هاست و همه ارزش‌ها و خیرها نیز از آن اوست.

ج) بنابراین، زندگی معنادار و مقدس به وجود یک حقیقت واقعی که مقدس است گره خورده است و اگر فلسفه‌ای نتواند آن حقیقت مقدس را اثبات کند، راه را منطقی بر زندگی معنادار می‌بندد.

د) فیلسوفان بعد از کانت که البته بیشترشان هم از حیث معرفت‌شناسی تجربه‌گرا هستند، در مورد خدا دو نظر کاملاً مخالف پیدا کردند. دسته‌ای مانند مارکس و طبیعت‌گرایان خواستند با انکار خدا، معناداری را

حفظ کنند و انسان را به سمت کرامت و فضیلت سوق دهند.

دسته دیگر که می‌دانستند معناداری به قبول خداوند گره خورده است، چون تجربه‌گرا بودند و به لحاظ تجربی دلیلی بر وجود خدا نداشتند، به دنبال راهی دیگر برای قبول خدا بودند؛ اینان از تجربه‌های درونی و شهودهای عرفانی کمک گرفتند و این نظر را ارائه دادند که ایمان به خداوند یک امر عقلی نیست، بلکه یک امر قلبی است و هرکس که در قلب خود خدا را بیابد، نیازی به استدلال عقلی ندارد.

انجام فعالیت «بررسی سوم»

در این فعالیت از دانش‌آموزان خواسته شده که درباره جمله‌ای از داستایوفسکی، رمان نویس برجسته روسی نظر دهند. او می‌گوید: «اگر خدایی وجود نداشته باشد، هرکاری مجاز است».

این جمله وی تأییدکننده این نظر است که زندگی معنادار و با فضیلت با قبول وجود خدا امکان پذیر است. یعنی اگر کسی خدا را قبول نداشته باشد و بگوید که واقعاً خدایی نیست و من به خدا اعتقاد ندارم، عقلاً و منطقاً می‌تواند هرکاری انجام دهد، چه خوب و چه بد. اگر چنین کسی به خوبی‌ها عمل می‌کند، این براساس دیدگاه فکری وی نیست، بلکه بدان سبب است که خداوند گرایش به خوبی‌ها را در وجود هر انسانی قرار داده است و او دارد براساس این گرایش فطری خود عمل می‌کند که البته ضربه‌پذیر است، یعنی آنجا که این انسان در مقابل یک هوس قوی قرار بگیرد، این گرایش فطری کارایی خود را از دست بدهد و به سوی هوس خود حرکت نماید. چنین فردی اگر به خدا ایمان می‌داشت به نسبت قوت و شدت ایمان، می‌توانست هوس خود را مهار نماید.

این جمله داستایوفسکی مخالف با آن دیدگاهی است که می‌خواهد بدون قبول خداوند، زندگی معنادار را توجیه نماید. مقصود داستایوفسکی از کلمه «مجاز» این است که اگر خداوند نباشد، اولاً مسئولیت‌پذیری انسان بسیار سخت می‌شود، کنترل اخلاقی و محدود کردن امیال از دست می‌رود و معیاری برای تعیین خوب و بد و ارزش‌ها در دست نخواهد بود.

انجام فعالیت «بررسی چهارم»

در این فعالیت، چهار نکته درباره معناداری بیان شده و از دانش‌آموزان خواسته شده درباره این چهار نکته بیندیشند و مهم‌ترین را انتخاب کنند. این کار سبب می‌شود که آنان به هر چهار نکته توجه کنند و در محتوای هر چهار نکته دقت لازم را به خرج دهند و به‌طور غیرمستقیم، به اهمیت هر چهار نکته پی ببرند.

انجام فعالیت «به‌کار بیندیم»

این فعالیت، مروری بر درس است و یک نوع جمع‌بندی و خلاصه کردن درس هم محسوب می‌شود. همان‌طور که در درس توضیح داده شد از نظر افلاطون، این جهان مادی و متغیر از وجودی ثابت که دیدنی نیست، و از طریق حواس قابل درک نیست سرچشمه گرفته است. او «مثال خیر» یعنی نمونه‌ی اعلای همه‌ی زیبایی‌هاست. از نظر ارسطو، خداوند علت همه‌ی دگرگونی‌ها و تغییرها و مبدأ نخستین جهان است. او خوب‌ترین و بهترین موجود است.

از نظر دکارت، حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر هست که انسان و هر موجود متناهی دیگری از او به وجود آمده است.

از نظر هیوم، انسان، چون ابزاری جز تجربه ندارد، نمی‌تواند به وجودی که واجب‌الوجود است و علت نخستین جهان است، پی ببرد.

ویلیام جیمز، می‌گوید تجربه‌های شخصی هر کس گویایی حضور و وجود خداوند در زندگی انسان است و بدون خدا زندگی از معنا تهی است.

منابع قابل استفاده در این درس

- ۱ علاوه بر منابع یادشده در کتاب درسی، از منابع زیر نیز می‌توان استفاده کرد :
- ۱ تبیین براهین اثبات وجود خدا، آیت‌الله جوادی، مرکز نشر اسراء
- ۲ مجموعه آثار استاد مطهری، جلد‌های ۶ و ۸، انتشارات صدرا
- ۳ در جستجوی خدا، جان‌هاتون، ترجمه بتول نجفی، انتشارات آستان قدس
- ۴ دیدگاه‌ها درباره‌ی خدا، اچ. پی. آون، ترجمه حمید بخشنده، انتشارات اشراق دانشگاه قم
- ۵ مابعدالطبیعه، ژان وال، انتشارات خوارزمی، صص ۷۷۱ تا ۸۱۴
- ۶ الهیات اگزیستانسیالیست، جان مک‌کواری، مهدی‌دشت بزرگی، بوستان کتاب
- ۷ کلام فلسفی، حسن قدردان قراملکی، انتشارات وثوق

خدا در فلسفه (۲)

درس
۶

هدف کلی

توضیح دیدگاه فلاسفهٔ مسلمان دربارهٔ خدا و معناداری زندگی و مقایسهٔ آن با دیدگاه فلاسفهٔ اروپایی

اهداف جزئی

- برقرار کردن ارتباط میان نظر فلاسفهٔ مسلمان در معرفت‌شناسی و نظر آنان دربارهٔ اثبات وجود خدا
- بیان استدلال فارابی در اثبات وجود خدا
- بیان استدلال ابن سینا در اثبات وجود خدا
- بیان نظر و استدلال ملاصدرا در اثبات وجود خدا
- توضیح معناداری نزد حکمای مسلمان و مقایسهٔ آن با دیدگاه فلاسفهٔ اروپایی

طراحی آموزشی درس

از آنجا که این درس، ادامهٔ درس قبل می‌باشد، فرایند همان درس را طی می‌کند. در درس قبل نشان داده شد که فیلسوفان اروپایی، ابتدا بیشتر به این سمت گرایش داشتند که مسئلهٔ خدا و مبدأ نخستین، یک مسئلهٔ عقلی است و می‌توان برای اثبات خدا از استدلال عقلی استفاده کرد. اما با گذشت زمان و در دوره‌های متأخرتر، به خصوص از قرن هجدهم میلادی به بعد به این سمت تمایل پیدا کردند که عقل و به خصوص عقل تجربی توانایی ورود به مسئلهٔ خدا را ندارد. در نتیجه برخی از فلاسفهٔ اروپا به سوی انکار وجود خدا قدم برداشتند و برخی هم به سوی قلبی کردن قبول خدا حرکت کردند. در این درس نشان داده می‌شود که چنین مسیری در تاریخ فلاسفهٔ مسلمان طی نشده است. بلکه سیر فلاسفهٔ مسلمان به سمت عمق بخشی در استدلال عقلی بوده و در عین عمق بخشی به استدلال عقلی، همواره بر جنبهٔ قلبی و ایمانی رابطهٔ انسان با خدا تأکید ورزیده‌اند.

محورهای اصلی درس

- فیلسوف مسلمان با روش فلسفی و رعایت قواعد فلسفی دربارهٔ خدا می‌اندیشد و استدلال عقلی ارائه می‌دهد.
- میان دیدگاه فلاسفهٔ مسلمان در معرفت‌شناسی و نظر آنان در اثبات عقلی وجود خدا پیوند و هماهنگی وجود دارد.
- فرایبی با استفاده از اصل امتناع تسلسل و با استفاده از رابطهٔ علیت به اثبات وجود خدا می‌پردازد.
- ابن‌سینا با استفاده از ممکن‌الوجود بودن موجودات، واجب‌الوجود بالذات را اثبات می‌کند.
- ملاصدرا با تعمیق مفهوم امکان، جهان را عین وابستگی به خدا می‌داند.
- فلاسفهٔ مسلمان معناداری زندگی را نتیجه و ثمرهٔ اثبات عقلی وجود خداوند می‌دانند.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

بیان هماهنگی میان معرفت‌شناسی و خداشناسی فلاسفهٔ مسلمان

در ابتدای تدریس این درس یادآوری مبحث معرفت‌شناسی سال قبل ضروری است. در آن مبحث توضیح داده شد که فلاسفهٔ مسلمان ابزارهای سه‌گانهٔ معرفت را قبول دارند و معتقدند که حس و عقل و قلب در محدودهٔ خود، ما را به معرفت صحیح می‌رسانند و چون این فلاسفه از ابزار عقل در معرفت استفاده می‌کنند، می‌پذیرند که می‌توان بر وجود خدا که مسئله‌ای صرفاً عقلی است، استدلال عقلی ارائه داد. پس این فلاسفه، از این جهت، دیدگاه مشابهی با فیلسوفان عقل‌گرای اروپا دارند، گرچه از نظر نوع برهان و استدلال با آنها تفاوت‌هایی دارند.

انجام فعالیت «مقایسه»

در این فعالیت، دانش‌آموزان دیدگاه فلاسفهٔ مسلمان را با نظر فیلسوفان اروپایی مقایسه می‌کنند. در این مقایسه، آنها در می‌یابند که نظر فیلسوفان مسلمان با نظر عقل‌گرایانی چون دکارت هماهنگ است.

- با نظر کانت هماهنگی ندارد.
- با نظر تجربه‌گرایانی مانند هیوم هماهنگی ندارد.
- با نظر تجربه‌گرایانی چون ویلیام جیمز نیز هماهنگ نیست (چون این فیلسوفان هم به امکان استدلال عقلی معتقد نیستند).

انجام فعالیت «تطبیق»

در این فعالیت، دانش‌آموزان دیدگاه فیلسوفان مسلمان دربارهٔ خدا را بر دیدگاه آنان در معرفت‌شناسی تطبیق می‌دهند تا دریابند که یک هماهنگی میان این دو دیدگاه وجود دارد.

این قبیل تطبیق‌ها و مقایسه‌ها به دانش‌آموزان کمک می‌کند که به تدریج به این توانایی برسند که ارتباط میان اجزای مختلف اندیشهٔ یک فیلسوف یا یک نحلهٔ فلسفی را دریابند و نقد و تحلیل درستی از مجموعهٔ یک تفکر ارائه دهند.

بیان استدلال فارابی

بعد از اینکه مشخص شد که فلاسفهٔ مسلمان استدلال عقلی بر وجود خدا را امکان‌پذیر می‌دانند، به سراغ بعضی از استدلال‌هایی می‌رویم که بزرگان فلسفه اسلامی بیان کرده‌اند. اولین استدلالی که در کتاب آمده، استدلال فارابی است:

استدلال فارابی مبتنی بر دو اصل زیر است:

- ۱ معلول، نیازمند علتی است که به آن وجوب وجود ببخشد و هیچ معلولی خود به خود به وجود نمی‌آید.
 - ۲ تسلسل‌الی غیر النهایهٔ علت و معلولی محال است. فارابی در ابطال تسلسل از برهانی استفاده کرد که به آن، برهان «أَسَدٌ وَ أَحْصَرٌ» می‌گویند. اسد و اخصر به معنی محکم‌تر و خلاصه‌تر است. این برهان به صورتی ساده در کتاب درسی توضیح داده شده است.
- فارابی به کمک این دو اصل ثابت می‌کند که موجودات جهان نیازمند «علت نخستین» یا «علة العلی» هستند.

انجام فعالیت «بررسی»

این فعالیت برای توجه دادن ذهن دانش‌آموزان به اشتباهی است که بسیاری از افراد و حتی فیلسوفان دچار آن می‌شوند و آن بی‌توجهی به اصل اولی است که فارابی ذکر کرده است.

فیلسوفان نمی‌گویند هر موجودی نیازمند علت است؛ آنان می‌گویند هر معلولی و هر پدیده‌ای به علت نیاز دارد.

اما کسانی مانند جان استوارت میل و برتراند راسل این اشتباه را کرده‌اند و چنین فرض کرده‌اند که فیلسوفان می‌گویند هر موجودی نیازمند علت است.

دانش‌آموزان با مقایسه سخن فارابی و راسل به این حقیقت می‌رسند که سخن فارابی با چیزی که راسل به فلاسفه الهی نسبت می‌دهد متفاوت است. فارابی می‌گوید هر موجودی که معلول بود، وجودش وابسته به علت است. اما راسل گمان کرد که فلاسفه می‌گویند هر وجودی نیازمند و وابسته به علت است. همچنین راسل پنداشت که علت‌العلل از نظر فیلسوفان با سایر علل هیچ فرقی ندارد و آن هم چیزی مثل چیزهای دیگر است و در نتیجه به علت نیازمند است.

توضیح برهان ابن‌سینا

برهان ابن‌سینا متکی بر مباحث مربوط به وجوب و امکان است که در درس دوم توضیح داده شده است و دانش‌آموزان در آن درس با مفاهیم «وجوب»، «امکان» و «امتناع» آشنا شده‌اند. در اینجا چند نکته قابل ذکر است:

۱ این برهان هم در کتاب «شفا» تبیین شده و هم در کتاب «الاشارات و التنبیهاث». آنچه در کتاب درسی آمده، بیشتر متکی بر بیان ابن‌سینا در کتاب اشارات است.

۲ ابن‌سینا، این برهان را که به «برهان وجوب و امکان» شهرت یافته، همان برهان صدیقین نامیده است که وصف آنان در قرآن مجید آمده است. بنابراین، اصطلاح «برهان صدیقین» ابتدا توسط ابن‌سینا به کار رفته است.^۱

۳ ابن‌سینا در این برهان خود، به عکس فارابی، از امتناع تسلسل استفاده نمی‌کند، یعنی برهان خود را متکی بر ابطال تسلسل قرار نمی‌دهد. او می‌خواهد بگوید که این موجودات، چه محدود باشند و چه بی‌نهایت، چون ممکن‌الوجود هستند نیازمند به واجب‌الوجود می‌باشند. ممکن‌الوجود بالذات برای موجود شدن نیازمند به واجب‌الوجود بالذات است.

۴ در حقیقت، اگر خوب توجه کنیم پایهٔ اول برهان فارابی که می‌گفت «هر پدیده و هر معلولی نیازمند به علت است»، در داخل همین بیان این محتوا نهفته است که معلول چون ممکن‌الوجود است به علت نیاز دارد، یعنی ملاک و مناط نیاز معلول به علت، امکان است. به همین جهت گفته شده که برهان فارابی نیز در حقیقت، همان برهان وجوب و امکان است.

انجام فعالیت تفکر

در این فعالیت، دو سؤال مطرح شده است.

پاسخ هر دو سؤال منفی است. در توضیح پاسخ اول می‌گوییم اگر وجود برای حقیقتی ضروری باشد، اما

۱. وی در نمط چهارم کتاب «الاشارات و التنبیهاث» بعد از بیان برهان خود می‌گوید: «تأمل کیف لم یحتج بیاننا لنبوت الاصل و وحدانیتہ و براثته عن الصمات الی تأمل لغیر نفس الوجود و لم یحتج الی اعتبار من خلقه و فعله و إن کان ذلك دلیلاً علیہ، لکن هذا الباب اوتق و اشرف، ای اذا اعتبرنا حال الوجود یشهد به الوجود من حیث هو وجود و هو یشهد بعد ذلك علی سائر ما بعده من الواجب و الی مثل هذا اشیر فی الکتاب الالهی (سنزیهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق) (فصلت/۵). اقول: ان هذا حکم لقوم ثم یقول: «اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید»، اقول: ان هذا حکم للصدیقین الذین یستشهدون به لا علیه» (الاشارات و التنبیهاث، ج ۳، ص ۶۶).

موجود نباشد، به معنای آن است که وجود برای او ضروری نیست، یعنی اجتماع نقیضین پیش می‌آید؛ زیرا از یک طرف می‌گوییم ضروری است، یعنی باید باشد و از طرف دیگر می‌گوییم ضروری نیست و می‌تواند نباشد. علاوه بر این، ضروری هر چیزی از او قابل جدا شدن نیست.

در توضیح پاسخ دوم هم می‌گوییم که اگر وجود برای چیزی امتناع ذاتی داشته باشد و موجود باشد، باز هم اجتماع نقیضین پیش می‌آید، زیرا امتناع ذاتی به این معناست که آن چیز ذاتاً نمی‌تواند موجود شود، درحالی که موجود بودن آن چیز، نشان‌دهنده آن است که آن چیز ذاتاً می‌تواند موجود شود و این یک تناقض است.

توضیح برهان ملاصدرا

ملاصدرا با استفاده از مبانی خود، برهان وجوب و امکان ابن سینا را ارتقا داده و در سطحی عالی‌تر تقریر کرده است. وی بعد از بیان استدلال خود توضیح می‌دهد که برهان صدیقین شرایطی دارد که این شرایط در استدلالی که من آورده‌ام مراعات شده است. ایشان می‌گوید:

«غیر از صدیقین، در معرفت خداوند و صفات او، از غیر خداوند به عنوان واسطه استفاده می‌کنند، مانند جمهور فلاسفه که از امکان بهره می‌برند یا مانند علمای طبیعی که از حرکت جسم و یا متکلمان که از حدوث و غیر آن بهره می‌برند.»^۱

وی در اسفار هم می‌گوید: «راه‌های به سوی خداوند فراوان است، زیرا او دارای فضائل و جهات کثیره است و برای هر رونده جهتی است که خدای تعالی آن جهت را برای او تعیین می‌کند و راه‌های به سوی او گرچه بسیار است اما برخی از آنها محکم‌تر و اشرف بوده و از ظهور بیشتری برخوردار است و آن برهان که در اثبات واجب، محکم‌ترین برهان‌ها و بهترین آنهاست برهانی است که حدوسط آن غیر از واجب نباشد و در این صورت راه با مقصد یگانه خواهد بود و آن، راه صدیقین است که برهان آنها صدق محض است و از غیرذات حق بر ذات حق گواه نمی‌گیرند. آنها از خود او بر او گواه می‌آورند و از ذات بر صفات و از صفات بر افعال بی‌می‌برند.

اما غیر صدیقین، نظیر متکلمان و علمای طبیعی و دیگران با نظر به غیر خداوند نظیر امکان ماهوی، حدوث خلق و حرکت جسم بر ذات و صفات او استدلال می‌کنند و این امور البته دلایلی بر ذات و شواهدی بر صفات او می‌باشند ولیکن شیوه صدیقین محکم‌تر و شریف‌تر است.

در کتاب الهی نیز به راه‌هایی که غیر صدیقین می‌پیمایند در این گفتار خدای سبحان «سنرهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» و به طریقه صدیقین نیز در عبارت «اولم یکف بریک انه علی کل شیء شهید» اشاره شده است.^۲

۱. مشاعر، ملاصدرا، ص ۶۸

۲. الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۲

توضیح درباره معناداری نزد فلاسفه مسلمان

نکته مهم در توضیح معناداری نزد فلاسفه مسلمان این است که بحث در معناداری از همان ابتدای تفکر فلسفی و عرفانی جریان داشته و فلاسفه مسلمان از ثمرات اعتقاد به خدا سخن گفته‌اند. از این رو لازم است توجه دانش‌آموزان به نکات زیر جلب شود:

- بحث درباره معناداری و فواید اعتقاد به خدا هم‌زمان با بحث درباره اثبات وجود خدا در جریان بوده و مانند سیر جریان در غرب نبوده که اول برهان‌های خداشناسی سست شده و سپس به تدریج به سوی معناداری روی آورده‌اند و یکی جایگزین دیگری نشده است.
- فلاسفه مسلمان معناداری را تحت عنوان فواید و لوازم اعتقاد به خدا مطرح کرده‌اند و معناداری را فرع بر اثبات وجود خدا قرار داده‌اند، نه جایگزین آن و معتقدند که بدون اثبات وجود خدا نمی‌توان از معناداری سخن گفت.
- آنان معتقدند که مهم‌ترین رکن در معناداری، غایت‌مندی جهان و انسان است و کسی می‌تواند برای انسان و جهان از معناداری سخن بگوید که قبل از آن خدا را اثبات و قبول کرده باشد و او را علاوه بر مبدأ و خالق هستی، غایت و مطلوب هستی نیز قرار داده باشد.

انجام فعالیت «تطبیق»

در این فعالیت از دانش‌آموزان خواسته شده جملات ابن‌سینا و اشعار ذکر شده را با معیارهای زندگی معنادار تطبیق دهند و نشان دهند که این جملات با کدام معیار تطابق دارد.

■ موارد زیر را می‌توان از نظرات ابن‌سینا برداشت کرد:

- | | |
|-------------|---|
| معیار ۱ و ۲ | اشتیاق ذاتی و فطری موجودات به کمالات و خیرات |
| معیار ۳ | گرایش فطری به خوبی‌ها و گریزان بودن از بدی‌ها |
| معیار ۳ | جاذبه عشق الهی در انسان |

■ موارد زیر را می‌توان از اشعار به دست آورد:

- | | |
|----------------|---|
| معیار ۱ و ۳ | وجود یک عشق مقدس و برتر در جهان و انسان |
| معیار ۳ و ۴ | برتری انسان عاشق بر انسان‌های معمولی |
| معیار ۱، ۲ و ۳ | وجود یک کشش به سوی خدا در موجودات |

انجام فعالیت «نمونه»

در این نمونه به یک جریان فلسفی - ادبی در اروپا اشاره شده که نتیجه قهری برخی از جریان‌های فلسفی دوره‌های متأخر بوده و ریشه در فلسفه‌هایی دارد که خدا و مراتب معنوی و متعالی وجود را نفی کرده‌اند، یعنی ریشه در حس‌گرایی و تجربه‌گرایی و ماتریالیسم دارد.

در میان این جریان فلسفی - ادبی متفکرانی بودند که در عین اینکه می‌خواستند به امور معنوی و اخلاق متعالی و عدالت اجتماعی پایبند باشند، وارد یک نگرش ماتریالیستی نسبت به جهان و انسان شدند که با آن خواست فطری آنان هماهنگ نبود. یکی از شخصیت‌های مهم این جریان «آلبر کامو» می‌باشد. او در عین حال که می‌گفت جهان یک سکوت غیرعقلانی دارد، در عین حال به دنبال آزادی و کرامت انسان بود و می‌خواست با بی‌عدالتی مبارزه کند.

به عبارت دیگر: فلسفه فکری او با آرمان‌های انسانی هماهنگی نداشت. برای اینکه دانش‌آموزان متوجه این تناقض میان فکر و عمل شوند (که بالاخره آلبر کامو را هم به ناامیدی کشاند) سه سؤال طرح شده است.

سؤال اول از دانش‌آموزان می‌خواهد عبارت «جهان یک سکوت غیرعقلانی دارد» را توضیح دهند. منظور آلبر کامو این است که جهان چیزی جز همین طبیعت نیست، این طبیعت هیچ پیام متعالی و بزرگ برای من ندارد. آیا جهان غایتمند است؟ آیا یک حقیقت مقدس و متعالی وجود دارد؟ نمی‌دانم.

سؤال دوم، تناقض درونی آلبر کامو را دنبال می‌کند. او از یک طرف فطرتی با گرایش به زیبایی و خیر و جهان متعالی دارد و از طرف دیگر معتقد است که جهان چیزی جز همین طبیعت مادی نیست. یعنی اندیشه و فکر او ظرفیت پذیرش این گرایش فطری را ندارد. راه حل این است که وی به تحقیقات خود ادامه دهد تا شاید بتواند به دریافتی درست از جهان و انسان برسد.

سؤال سوم نشان می‌دهد که آلبر کامو به جای دنباله‌روی از فکر و فلسفه‌اش، تسلیم فطرت خود شد و به گرایش‌ها و تمایل‌های انسانی خود پاسخ مثبت داده است.

بحث درباره «تأمل»

مبحثی که تحت عنوان «تأمل» آمده، داستان جوانی را بیان می‌کند که در حال تأمل با خویش است و دغدغه‌ای درونی او را به فکر کردن و اندیشیدن واداشته است.

حکیم این داستان که متوجه حال درونی جوان شده، برای بیرون آوردن جوان از آن دغدغه درونی و ایجاد حرکت و نشاط در او، در مقابل سؤال‌های جوان، پاسخ‌های تأمل‌برانگیزی می‌دهد، پاسخ‌هایی که بالاخره جوان را به فکر وادار می‌کند و آماده برون‌رفت از دغدغه درونی می‌نماید.

دانش‌آموزان، متناسب با روحیات خود و در ارتباط با معناداری زندگی می‌توانند درباره این داستان با یکدیگر گفت‌وگو کنند و نظرات متفاوتی ارائه دهند.

انجام فعالیت «به کار بیندیم»

در این قسمت چهار سؤال طرح شده است. در پاسخ سؤال اول می‌توان گفت که از نظر کرکگور ایمان به خداوند از راه برهان عقلی و شناخت عقلی حاصل نمی‌شود و بیشتر از ناحیه لطف الهی است. اما فلاسفه مسلمان معتقدند که شناخت عقلی و برهان عقلی می‌تواند مقدمه ایمان به خدا قرار گیرد.

در پاسخ سؤال دوم می‌توان گفت که ابن‌سینا ملاک «علت داشتن» را به خوبی تشخیص داده و گفته که هر چیزی که ممکن الوجود باشد نیازمند علت است. اما راسل این گونه فکر کرده که هر موجودی نیاز به علت دارد. در حالی که در موجود بودن هیچ چیزی که نشان‌دهنده نیازمندی باشد، مشاهده نمی‌شود.

پاسخ سؤال سوم هم بنا بر مباحثی که در کتاب آمده، مشخص است. آن دیدگاهی که هم اثبات خدا را امکان‌پذیر می‌داند و معناداری را فرج بر پذیرش خداوند قرار داده، کامل‌تر است.

پاسخ سؤال چهارم هم در کتاب درسی به صورت مشخص در پنج بند آمده است.

منابع قابل استفاده در این درس

علاوه بر منابعی که در کتاب درسی معرفی شده، از منابع زیر نیز می‌توان استفاده کرد:

۱. الاسفار الاربعه، ملاصدرا، ج ۶
۲. مشاعر، ملاصدرا
۳. الاشارات و التنبيهات، ابن‌سینا، نمط چهارم

عقل در فلسفه (۱)

درس
۷

هدف کلی

بیان معنا و مقصود از عقل در فلسفه و مقایسه دیدگاه حکما و فلاسفه باستان و دوره جدید اروپا

اهداف جزئی

- توضیح درباره عقل و کارکرد آن
- تعیین محدوده و قلمرو عقل
- بیان دیدگاه فلاسفه در محدوده و قلمرو عقل
- مقایسه دیدگاه فلاسفه امروز اروپا درباره عقل و محدوده آن

طراحی آموزشی درس

این درس با طرح چند مسئله و یک اظهارنظر آغاز می‌شود تا دانش‌آموزان با هدف مورد نظر در این درس ارتباط بیشتری برقرار کنند و به تعریف عقل بپردازند. سپس با یک سیر تاریخی نظر حکمای ایران باستان، یونان باستان و فلاسفه معاصر اروپا درباره عقل و محدوده آن مشخص می‌گردد و آنگاه دیدگاه این فلاسفه با یکدیگر مقایسه می‌شود.

محورهای اصلی درس

- حکما و عرفا و بسیاری از متفکرین برای عقل جایگاه ویژه‌ای قائل هستند.
- عقل به عنوان دستگاه استدلال به انسان کمک می‌کند که دانش بیاموزد و به علم و آگاهی دست یابد.
- عقل به عنوان وجود برتر و مجرد از ماده، هم عوالم مجرد را شامل می‌شود و هم مرتبه عالی نفس انسان را.
- حکمای ایران باستان برای عقل، به خصوص عقل عملی جایگاه ممتازی قائل بودند.
- حکمای یونان، به خصوص ارسطو، تبیین دقیقی از عقل ارائه کرده‌اند.
- فیلسوفان دوره جدید اروپا به دو گروه عمده تجربه‌گرا و عقل‌گرا تقسیم شدند.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

طرح مسئله از طریق سه پرسش

این درس با کنار هم قرار گرفتن چند مفهوم آغاز می‌شود:

الف) دین در کنار ایمان

ب) عرفان در کنار عشق و شهود

ج) فلسفه در کنار عقل

کنار هم قرار گرفتن دین و ایمان، عشق و شهود و عرفان و فلسفه و عقل به معنای این نیست که دین دارای عشق و شهود و عقل نیست و یا عرفان نیازی به ایمان و عقل ندارد و یا فلسفه، به دین و عرفان بی‌توجه است. بلکه، همان‌طور که در کتاب درسی آمده، منظور این است که محور دین و عرفان و فلسفه ایمان و شهود و عقل است. و آلا دین اسلام، ایمان بدون عقل و معرفت را نفی می‌کند و وحی را نوعی شهود و برترین شهود به شمار می‌آورد و عارفان بالله را اولیای الهی محسوب می‌کند. همچنین فیلسوفان مسلمان و عارفان حقیقی، خود را دینداران واقعی و پیروان راستین دین اسلام به شمار می‌آورند. خوب است که دبیر محترم درباره این مفاهیم شش‌گانه و نسبت آنها با یکدیگر با دانش‌آموزان گفت‌وگو کند تا آنها درک روشن‌تر و شفاف‌تری نسبت به این مفاهیم پیدا نمایند.

انجام فعالیت «اظهار نظر»

در این فعالیت، جملاتی از متفکرین مسلمان و غیرمسلمان درباره عقل آمده و از دانش‌آموزان خواسته شده که هم این جملات را توضیح دهند و هم نظر خود را درباره درستی یا نادرستی آنها بیان کنند. جمله اول از ابن‌سینا و درباره یک عادت ناپسند است. برخی افراد بدون اینکه درباره سخن‌ها و نظرات بیندیشند و دلیل‌گونده سخن را بررسی کنند، سخن‌ها را می‌پذیرند و پیرو نظراتی می‌شوند که از طرف شخصیت‌های مورد علاقه آنها بیان شده است. ابن‌سینا چنین افرادی را مذمت می‌کند و می‌گوید این افراد مهم‌ترین ویژگی انسانی که انسان را از حیوانات متمایز می‌کند، یعنی همان تفکر و تعقل را از دست داده‌اند. جمله دوم از اوگوست کنت است. وی در این عبارت توانمندی عقل را محدود به عقل تجربی می‌کند و فکر می‌کند که علم تجربی می‌تواند جایگزین فلسفه و دین شود و انسان را سعادتمند کند. جمله سوم از حافظ می‌باشد که بنابر مشرب عرفان، جایگاه عشق را برتر از عقل قرار داده است. ایشان می‌گوید تا انسان خودش مراتب عشق و عرفان را درک نکرده باشد، نمی‌تواند حقیقت عشق را توصیف کند. برخی از مفسرین دیوان حافظ گفته‌اند که حافظ در این بیت، ابن‌سینا را مورد خطاب قرار داده که در

کتاب فلسفی خود، الاشارات و التنبیها، بخشی را تحت عنوان «مقامات العارفين» به عرفان اختصاص داده است.

جمله چهارم از ویتگنشتاین است. او معتقد است که اصولاً حوزه دین از حوزه عقل جداست. دین از قبیل امور ایمانی است و عقل، بیشتر مربوط به دانش‌های علمی. به همین جهت نمی‌توان دین را بر مبنای عقل قرار داد.

توضیح درباره دو کاربرد عقل در فلسفه

بعد از انجام فعالیت بالا که دانش‌آموزان را در فضای منازعات و مشاجرات حوزه عقل قرار می‌دهد، نوبت به توضیح درباره عقل و چستی آن می‌رسد.

فلاسفه برای عقل تعریف‌های مختلفی آورده‌اند، برخی از این تعریف‌ها عبارت‌اند از:

■ قوه استدلال و استنباط

■ قوه تشخیص درست از نادرست و خوب از بد و حق از باطل

■ ابزار درک حقایق و رسیدن به علوم مختلف

■ حجت درونی انسان، برای تشخیص راه زندگی

■ مدرک کلیات و مفاهیم کلی

علاوه بر این، عقل در فلسفه کاربرد دیگری هم دارد و آن، مرتبه‌ای از عالم است که شامل موجودات مجزّد عقلانی می‌شود.

بسیاری از فلاسفه، برای عالم خلقت سه مرتبه قائل‌اند:

■ مرتبه عالم عقل یا جبروت

■ مرتبه عالم مثال یا ملکوت

■ مرتبه عالم طبیعت یا ناسوت

از نظر این فلاسفه، انسان نیز همین سه مرتبه وجودی را داراست. انسان یک مرتبه طبیعی و مادی دارد که همان بدن و جسمانیات اوست. دیگری مرتبه مثالی وجود اوست که مربوط به وجود نفسانی او می‌باشد. از طریق همین مرتبه مثالی است که اگر به فعلیت برسد، می‌تواند با عالم مثال یا ملکوت ارتباط برقرار کند و آن عالم را شهود نماید. مرتبه سوم مرتبه وجود عقلی انسان است که البته بنابر نظر ملاصدرا و سایر فیلسوفان متأله، به فعلیت رسیدن این مرتبه نیازمند سیر و سلوک عرفانی و طی مراتب عالی کمال است و اگر این مرتبه از وجود انسان به فعلیت برسد، انسان می‌تواند با مرتبه عالم جبروت مرتبط شده و به شهود آن مرتبه نائل شود.

تبيين عقل نزد حکمای ایران باستان

ما در این قسمت باید دو هدف را دنبال کنیم :

اول، آشنا کردن دانش آموزان با میراث فرهنگی نیاکان خود، از آن جهت که به عقل و عقلانیت و حکمت و فرزندی توجه داشتند. این آشنایی سبب تقویت حس اعتماد به نفس و توجه به جنبه‌های مثبت فرهنگ گذشتگان می‌شود؛ به خصوص که ما معتقدیم این تعالیم مثبت و سازنده ریشه در دین الهی زرتشت و فطرت الهی انسان‌ها دارد، همان‌طور که در دین خاتم‌الانبیا نیز عقل دارای ممتازترین جایگاه‌هاست.

دوم، توجه به این نکته که عقلانیت صرفاً ریشه در یونان باستان ندارد، بلکه اقوام و ملل دیگر، از جمله ایران در توسعه فرهنگ عقلی بشر سهیم بوده‌اند و ما به دلیل اینکه ایرانی هستیم لازم است از کمک نیاکان خود به رشد عقلانیت در جهان آگاه شویم. همان‌طور که چون مسلمان هستیم، باید از جایگاه ممتاز عقل در فرهنگ اسلامی مطلع باشیم که این بحث را در درس بعد پیگیری خواهیم کرد.

توضیح نظرات فلاسفه یونان باستان

در این مرحله، دیدگاه فلاسفه یونان درباره عقل به بحث گذاشته می‌شود. خوشبختانه گزارش‌های مستند از نظرات فلاسفه یونان در دست است و همین امر سبب شده که بتوان نظرات فلاسفه بزرگ یونان را در این باره به دست آورد.

در این قسمت نظرات هراکلیتوس، پارمنیدس، افلاطون و ارسطو به صورت بسیار مختصر آورده شده است.

توضیح نظرات فلاسفه اروپایی

خوب است که دبیر محترم ابتدا مقایسه‌ای میان فیلسوفان دوره قرون وسطی و فیلسوفان دوره رنسانس انجام دهد و علت کم توجهی به عقل در قرون وسطی و ایجاد تقابل میان عقل و دین در قبل از رنسانس و بعد از رنسانس را توضیح دهد. در باورقی کتاب، نکاتی در این مورد ذکر شده که می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. به علت نگرش منفی که در سده‌های اول قرون وسطی، در مسیحیت اروپایی درباره عقل شکل گرفت و هم در کتب مقدس و هم در سخنان آباء کلیسا، عقل مورد تحقیر قرار گرفت و نیز به علت اینکه نظراتی در همان دوران به مسیحیت نسبت داده شد که با عقل سازگار نبود، تقابلی بین عقل و دین در میان حکمای اولیه مسیحیت رایج شد؛ مثلاً در آیات ۱۶ و ۱۷ باب دوم سفر پیدایش تورات، آمده: «خداوند آدم را امر کرد و گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.»

بعد از اینکه آدم و حوا از این درخت خوردند، در آیه ۲۳ همین باب آمده که: «خداوند گفت همانا انسان

مثل یکی از ما شده که دانای به نیک و بد گردیده، اینک مبدا دست دراز کند و از درخت حیات نیز بخورد و تا ابد زنده بماند.»

پولس حواری که مسیحیت را به اروپا برد، می‌گوید «یونانیان خواستند از طریق علم و اراده که حاصل عقل است رستگار شوند و یهودیان از طریق اطاعت از خدا. اما ما می‌گوییم نجات انسان از طریق ایمان به مسیح به صلیب کشیده شده است.» وی در این عبارت، عقل را در برابر ایمان قرار می‌دهد. وی همچنین می‌گوید: «انجیل درس حکمت نیست، طریق نجات است.» و می‌گوید «به پا خیزید که کسی شما را با فلسفه و فکر باطل نرباید که اینها همه برحسب اصول دنیوی است، نه برحسب ایمان به مسیح.» از نظر وی، عقل نه تنها ایمان‌زا نیست، بلکه مانع ایمان و سبب سست شدن آن است. در نیمه دوم قرون وسطی به خصوص در قرون یازده تا سیزده، حکمایی مانند آلبرت کبیر و توماس به دفاع از عقل برخاستند و خواستند میان اندیشه دینی مسیحیت و عقل سازگاری ایجاد کنند؛ اما به علت اینکه اعتقادات اصلی مسیحیت با عقل سازگاری نداشت، رشد عقل‌گرایی منجر به تضعیف مسیحیت شد و اندیشه‌های ضددینی رشد بیشتری کرد. پس از آن مشخصات دو جریان عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی و فیلسوفان مربوط به هر کدام بیان گردد. فیلسوفان تجربه‌گرایی که نام آنها در این درس آمده: فرانسیس بیکن و اوگوست کنت و فیلسوفان عقل‌گرایی که نام آنها در این درس آمده: دکارت و کانت هستند.

انجام فعالیت «به کار بندیم»

در این فعالیت، از دانش‌آموزان می‌خواهیم که نظر هر یک از فیلسوفان ذکر شده دربارهٔ محدودهٔ عمل عقل را بیان کنند.

ارسطو: انسان حیوان ناطق است، یعنی حیوانی است که تعقل و تفکر می‌کند. او دارای عقل نظری و عملی است. با عقل نظری هم جهان طبیعت و هم ماوراء طبیعت را می‌شناسد و با عقل عملی کارهای مربوط به زندگی را تنظیم می‌کند.

بزرگان اولیه کلیسا: عقل توانایی ورود به حوزهٔ دین را ندارد. مفاهیم اصلی دین برتر از فهم عقل است. دین، ایمان می‌خواهد، نه معرفت عقلانی.

بیکن: ما باید به دنبال عقل تجربی برویم تا پیشرفت کنیم. عقل محض و قیاسی کارساز نیست.

دکارت: عقل هم به صورت مستقل از تجربه می‌تواند به حقیقت برسد و هم از طریق تجربه.

اوگوست کنت: فیلسوفان به دنبال عقلی رفته‌اند که ناظر بر واقعیت نیست. عقل، صرفاً آنگاه که با روش تجربی و حسی وارد عمل شود، به نتیجه می‌رسد. واقعیت، فقط همین امور مادی است که از طریق حس و تجربه به ما می‌رسد.

منابع قابل استفاده در این درس

- ۱ حکمت خسروانی، هاشم رضی، انتشارات بهجت
- ۲ تاریخ فلسفه، کاپلستون، جلد‌های ۱، ۴، ۶ و ۹
- ۳ شاهنامه، فردوسی
- ۴ مابعدالطبیعه ژان وال، یحیی مهدوی و همکاران، انتشارات خوارزمی
- ۵ مابعدالطبیعه ارسطو
- ۶ آیین کاتولیک، جورج برانتل، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب
- ۷ عقل و اعتقاد دینی، مایکل پترسون و نویسندگان، نراقی و سلطانی، طرح نو
- ۸ علم و الهیات، جمعی از نویسندگان، ابوالفضل حقیری، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر
- ۹ عقل و دل، ویلیام وین رایت، محمدهادی شهاب، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

عقل در فلسفه (۲)

درس
۸

هدف کلی

تبیین دیدگاه فیلسوفان اسلامی دربارهٔ عقل و شناخت جایگاه عقل در فرهنگ اسلامی

اهداف جزئی

- توجه به عوامل مؤثر در جایگاه ممتاز عقل در فرهنگ اسلامی، به خصوص به قرآن کریم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام
- شناخت برخی از دیدگاه‌هایی که به عقل بی‌توجهی می‌کردند
- توانایی بیان ویژگی‌های عالم عقل و موجودات عقلی نزد فلاسفهٔ مسلمان
- تبیین جایگاه عقل به عنوان قوهٔ استدلال نزد فلاسفهٔ مسلمان

طراحی آموزشی درس

این درس با طرح جایگاه عقل در فرهنگ اسلامی و مخالفت برخی جریان‌های فکری با عقل و فلسفه آغاز می‌شود و فعالیت‌هایی که گویای این مخالفت‌هاست، ادامه می‌یابد. پس از آن، جایگاه عقل نزد فیلسوفان مسلمان به بحث گذاشته می‌شود و در پایان، نسبت عقل با دین و ایمان و نیز با عرفان و شهود بیان می‌گردد.

محورهای اصلی درس

- در فرهنگ اسلامی و به خصوص در قرآن کریم و سیرهٔ پیامبر اکرم و اهل بیت، عقل به‌عنوان یک دستگاه تفکر و استدلال، جایگاه ممتازی دارد و ابزار درونی تشخیص حق از باطل معرفی شده است.
- در فرهنگ اسلامی مخالفت‌هایی با عقل و عقلانیت صورت گرفته، اما در سطح مخالفت‌های کلیسای دورهٔ قرون وسطی با عقل نیست.
- فیلسوفان مسلمان دربارهٔ عقل به‌عنوان یک جهان برتر و موجودات عقلانی که کاملاً مجرد از ماده هستند سخن گفته و برای آن برهان آورده‌اند.

■ فیلسوفان مسلمان قوه عقل را که خداوند در انسان قرار داده، مهم‌ترین وجه تمایز انسان از حیوان به‌شمار آورده و آن را ابزار استدلال برای رسیدن به دانش و تشخیص حق از باطل می‌دانند.

■ فیلسوفان مسلمان معتقدند که میان عقل و فلسفه با دین و ایمان دینی و نیز با عشق و عرفان تضاد و تناقضی نیست و عقل می‌تواند تأییدکننده دین و عرفان باشد.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

بیان جایگاه عقل در فرهنگ اسلامی و برخی مخالفت‌ها با آن

یکی از نیازهای دانش‌آموزان آگاهی آنان از فرهنگ عقلانی جامعه خود و تقویت این فرهنگ و بهره‌مندی از آن در سبک زندگی فردی و اجتماعی است. لذا خوب است در تدوین این درس نکات زیر را در نظر بگیریم:

اول: حتی‌الامکان از قرآن کریم و سیره و سنت معصومین کمک بگیریم و نشان دهیم که پیشوایان ما و رهبران دین ما بهترین و برترین تشویق‌کنندگان ما به تفکر و عقلانیت بوده‌اند. برای اینکه نمونه‌هایی در اختیار داشته باشیم، به ذکر نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

الف) کمتر صفحه‌ای از قرآن کریم است که مردم را دعوت به تفکر و تعقل و علم نکرده باشد و یا جهل و نادانی و تبعیت کورکورانه از دیگران را نکوهش ننموده باشد.

یک نمونه از دعوت: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ** (آل عمران، ۱۹۰).

یک نمونه از نکوهش: **إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمُّ الْبِكْمِ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ** (انفال، ۲۲).

ب) رسول خدا ﷺ: «وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ» (کافی ج ۱، حدیث ۱۱)

ج) امام صادق علیه السلام: «ستون خیمه وجود انسان عقل است و با وجود عقل است که فطانت و فهم توانایی حفظ و دانش حاصل می‌شود و با عقل است که انسان کامل می‌شود و این عقل است که راهنمای انسان و چشم بینای او و کلید مشکلات اوست...» (کافی، ج ۱، ص ۴۸)

د) از امیرالمؤمنین پرسیدند: عاقل کیست؟ فرمود: «کسی که هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد.» پرسیدند: جاهل کیست؟ فرمود: «در همان توصیف قبلی جاهل را هم توصیف کردم.» (نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۳۵)

ه) امام کاظم علیه السلام در سخنانی که چند صفحه از کتاب اصول کافی را در برمی‌گیرد، خطاب به هشام بن حکم که از یاران فهیم ایشان بوده عقل را ستایش کرده است. این سخنان چنین آغاز می‌شود: «خداوند تبارک و تعالی انسان‌های عاقل و فهیم را این‌گونه توصیف کرده است: **فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ...**» (کافی، ج ۱، صص ۲۰ تا ۲۹)

و) از امام صادق علیه السلام سؤال شد که: عقل چیست؟ فرمود: «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان». سؤال شد پس آنچه در معاویه بود، چه بود؟ فرمود: «تلك النكراء و تلك الشيطنة و هو شبهة بالعقل و ليست بالعقل» (اصول کافی ج ۱، ص ۱۱)

ز) گروهی از اصحاب امام صادق علیه السلام درباره عقل با یکدیگر صحبت می کردند. امام صادق علیه السلام به آنان فرمود: «عقل و لشکریان او را بشناسید و نیز جهل و لشکریان او را، تا هدایت شوید».

یکی از یاران به نام سماعه به امام گفت: «جانم فدای تو باد جز اینکه شما برای ما توضیح دهید راهی برای شناخت درست عقل نداریم.»

پس از این درخواست، امام صادق علیه السلام، ابتدا جایگاه عقل در خلقت را توصیف کرد و سپس درباره جهل سخن گفت و آنگاه لشکریان عقل را که همان صفات پسندیده و نیک الهی بود و لشکریان جهل را که همان صفات زشت شیطانی بود، معرفی فرمود. (اصول کافی، ج ۱)

دوم: بکشیم که علما و شخصیت‌های برجسته علمی تاریخ اسلام را که بر تفکر و تعقل اهمیت داده‌اند، به دانش‌آموزان معرفی کنیم تا آنان بدانند که آنچه را که خود داریم، از بیگانه‌ها تمنا نکنیم و نسبت به تاریخ و فرهنگ خود علاقه‌مند شوند و گذشته خود را قوی و با پشتوانه ببینند.

سوم: با روش‌های غیرمستقیم و مستقیم دانش‌آموزان را به تفکر و خردمندی دعوت کنیم و با ذکر نمونه‌ها و نشانه‌ها برای آنها تبیین کنیم که توجه به عقل و عقلانی زندگی کردن چه نتایج و فواید ارزنده‌ای دارد.

چهارم: در آموزش خود و شیوه تدریس، مسیری را طی کنیم که قدرت تفکر و اندیشه‌ورزی دانش‌آموزان را تقویت کنیم و از این طریق درک آنان را نسبت به مسائل فلسفی و فهم و نظرات فیلسوفان تعمیق بخشیم.

انجام فعالیت «ذکر نمونه ۱»

در این فعالیت نظری یکی از شخصیت‌هایی که با فلسفه مبارزه کرده و تفکر فلسفی را تفکر ضددینی می‌دانسته، درباره روش‌های استدلال نقل شده و از دانش‌آموزان خواسته شده که درباره آن فکر کنند و نظر دهند.

ابن تیمیّه به نقد دو روش استدلال، یعنی «تمثیل» و «قیاس» پرداخته است. دانش‌آموزان در درس پنجم کتاب منطق با روش‌های سه‌گانه استدلال (تمثیل، استقراء و قیاس) آشنا شده‌اند.

در همان کتاب، از قول فلاسفه و منطق‌دانان بیان شد که روش تمثیل روشی یقین‌آور نیست و لذا از این روش، نه تنها درباره خدا بلکه درباره هر امر دیگری نمی‌توان استفاده کرد و از این طریق نمی‌توان به نتایج یقینی رسید.

اما نقد ابن تیمیّه بر قیاس صحیح نیست. در مواردی می‌توان از برهان قیاسی برای اثبات برخی از احکام و صفات برای خدا کمک گرفت: به طور مثال، کبرای برهان نظم که می‌گوید: «هر مجموعه منظمی نظم‌دهنده می‌خواهد»، نظم‌دهنده، اعم از خدا و غیر خداست. اما این، به معنای مساوی بودن خدا با غیرخدا نیست. نظم‌دهندگی غیرخدا محدود به توان علمی و قدرت ناقص اوست لذا یک نظم‌دهندگی ناقص است. اما

نظم دهندگی خداوند، کامل و بی‌عیب و نقص است. بنابراین خدا شبیه و هم‌ردیف مخلوقات خود نیست. برخی موارد هم هست که حد وسط برهان با اینکه کلی است، ولی فقط شامل خداوند می‌شود. مثل این برهان: موجودات این جهان همه ممکن‌الوجود هستند. هر ممکن‌الوجودی نیازمند واجب‌الوجودی است که او را ایجاد کند. پس این جهان در به‌وجود آمدن خود نیازمند واجب‌الوجود است.

حد وسط این برهان یک حد وسط کلی است، اما یک مصداق بیشتر ندارد که همان خداوندی است که وجود برایش ضروری است و واجب‌الوجود است.

این تیمیه و برخی دیگر از متکلمین دچار مشکل دیگری نیز بوده‌اند که شاید آن مشکل سبب این نقد وی بر قیاس شده است و آن اینکه: آنها گفته‌اند اقتضای اینکه چیزی مثل خدا نباشد (لیس کمثلہ شیء) این است که هر لفظی را که برای غیرخدا به کار می‌بریم، برای خدا استفاده نکنیم و اگر به کار بردیم، به همان معنایی که برای غیرخدا استفاده کرده‌ایم، استفاده نماییم. مثلاً ما الفاظ «موجود»، «عالم»، «قادر»، «زنده» و مانند آنها را برای انسان‌ها استفاده می‌کنیم و می‌گوییم؛ مثلاً «انسان موجودی زنده است». حال اگر گفتیم «خدا موجودی زنده است»، خدا را شبیه انسان کرده‌ایم. پس در اینجا باید معنای موجود و زنده در انسان با معنای موجود و زنده در حیوان متفاوت باشد.

وقتی سؤال می‌شود که آن معنای متفاوت چیست؟ می‌گویند ما آن معنا را نمی‌دانیم زیرا ما فقط معنای کلماتی را می‌دانیم که از همین اشیای پیرامون خود گرفته‌ایم.

فلاسفه در نقد این نظر می‌گویند: نتیجه این نظر این است که وقتی می‌گوییم خدا موجود است، با وقتی که آن جمله را نمی‌گوییم یکی باشد، زیرا در هر دو حالت هیچ معنایی به ذهن ما نیامده و در واقع، با گفتن آن جمله معنایی به ما منتقل نشده است.

فلاسفه می‌گویند: اینکه قرآن کریم فرموده «لیس کمثلہ شیء» معنایش این نیست که هیچ لفظی را برای خدا به کار نبریم یا اگر به کار بردیم، بگوییم معنایی متفاوت با مخلوق دارد. خیر، معنا یکی است. تفاوت در کیفیت و نحوه وجود و علم و قدرت در خدا و مخلوقات است. خدا موجود است، اما وجود او از ذاتش هست و وجود مخلوقات از خداست. وجود او نامحدود است و وجود مخلوقات، محدود است و به همین ترتیب است در مورد علم و قدرت و سایر صفات.

انجام فعالیت «ذکر نمونه ۲»

این فعالیت ناظر به یکی از مباحث در حوزه فلسفه اخلاق و توانایی عقل در تشخیص خوبی و بدی است. همان‌طور که در این فعالیت آمده، اشاعره معتقد به حسن و قبح شرعی هستند و شیعه و معتزله معتقد به حسن و قبح عقلی. فلاسفه شیعه نیز معتقد به حسن و قبح عقلی هستند گرچه نحوه تبیین آنان با نحوه تبیین معتزله متفاوت است.

برای آشنایی بیشتر با این بحث، می‌توان کتاب‌های زیر را مطالعه کرد:
الف) عدل الهی از استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا (مجموعه آثار، ج ۱)
ب) آشنایی با علوم اسلامی از استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۲، انتشارات صدرا (مجموعه آثار، ج ۳)

تبیین دو کاربرد عقل نزد فیلسوفان مسلمان

در این قسمت، ابتدا نظر فلاسفه مسلمان درباره عقل به عنوان یک وجود برتر توضیح داده می‌شود. نظر فلاسفه اسلامی در این مورد، تکمیل‌کننده نظرات برخی فلاسفه یونان، مانند افلاطون و نیز الهام گرفته از احادیث معصومین علیهم‌السلام می‌باشد که به شکل‌های گوناگونی از وجود عقل به عنوان یک مخلوق برتر و متعالی سخن گفته‌اند. برای آشنایی بیشتر با احادیث مربوط به عقل می‌توان به کتاب زیر مراجعه کرد:
شرح اصول کافی، ملاصدرا، جلد اول، تصحیح محمدخواجهی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

انجام فعالیت «نکته»

در این فعالیت، ابتدا سخنی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده و سپس عبارتی از تفسیر ملاصدرا بر این حدیث آمده و در آخر سه سؤال طرح شده است. دانش‌آموزان با تأمل در متن بالا و مطالبی که تاکنون درباره عقل آموخته‌اند، به آن سه سؤال پاسخ می‌دهند.

در پاسخ سؤال اول می‌توان به این نکته اشاره کرد که به سخن در آمدن عقل اشاره به این دارد که قوه نطق، ظهور داده‌های عقل و مفاهیم عقلی در قالب کلمات و الفاظ است. بنابراین مقصود ارسطو نیز از قوه نطق، صرف سخن گفتن نبوده، بلکه منظور وی بیان مفاهیم و استدلال‌های عقلی در قالب لفظ و بیان بوده است. همان‌طور که در درس قبل توضیح داده شد، بیان هر اقلیتوس درباره عقل، به این بیان امام قرابت و نزدیکی دارد. در پاسخ سؤال دوم می‌توان گفت: از آنجا که عقل همان قوه‌ای در وجود ماست که به وسیله منطقی و استدلال، درست را از نادرست و خوب را از بد، به عبارت دیگر، حق را از باطل تشخیص می‌دهد، این قوه است که تشخیص می‌دهد که باید فرمان خدا را پذیرفت و آن را اطاعت کرد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: عاقل در برابر حق خاشع و خاضع است، زیرا قوه عقل او به فعلیت رسیده و عقل او حق را تشخیص می‌دهد و دعوت به حق می‌کند. در مورد سؤال سوم به این نکته می‌توان پرداخت که: انسان، بالقوه خلیفه خداست، می‌تواند جانشین خدا شود و دارای ظرفیتی عظیم در نظام خلقت است. این ظرفیت عظیم ناشی از آن است که در وجود او مرتبه‌ای از عقل از جانب خداوند به ودیعت نهاده شده که پرتوی از همان عقلی است که امام باقر علیه‌السلام بدان اشاره کرده است و در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السلام آمده که آن عقل که خدا در ابتدا خلق کرده، از جنس روح است. همچنین خداوند درباره انسان فرموده: *وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي* «سوره حجر، آیه ۲۹» (من از روح خودم در انسان دمیدم). پس معلوم می‌شود که بارقه‌ای از آن روح و آن عقل در هر انسانی هست.

انجام فعالیت «بررسی»

در پاسخ به سؤال آمده در این بررسی باید گفت که فیلسوفان عقل‌گرای اروپایی که هم استدلال عقلی محض و هم استدلال تجربی را قبول داشتند، دیدگاهشان به این دیدگاه فلاسفه اسلامی نزدیک است. اما فیلسوفان تجربه‌گرا این‌گونه نمی‌اندیشند و معتقدند که فقط عقل تجربی توانایی رسیدن به علم را به ما می‌دهد.

تبیین نتایج دیدگاه فلاسفه اسلامی درباره عقل

بعد از توضیح دیدگاه فلاسفه درباره عقل، نوبت به تبیین آثار و نتایج این دیدگاه می‌رسد که در سه بند توضیح داده شده است.

اولین مورد از آثاری که در اینجا ذکر شده مربوط به انتخاب اعتقادات و راه و روش زندگی است. از نظر فلاسفه مسلمان که البته هماهنگ با دین و قرآن کریم و روش پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام هم هست، انسان باید زندگی و افکار و اندیشه‌های خود را بر پیروی از عقل و برهان و استدلال عقلی بنا کند و هر راهی را که بر راه دیگر ترجیح می‌دهد، برایش دلیل داشته باشد. این نظر که «پای استدلالیان چوبین است و پای چوبین هم سخت غیرقابل اعتماد است»^۱، اگر بخواهد بد فهمیده شود و مبنای زندگی قرار بگیرد، عرصه برای پیروی از خرافات و تقلیدهای کورکورانه و غلط باز می‌شود و رشد عقلی افراد جامعه متوقف می‌گردد و جامعه‌ای بدون منطق شکل می‌گیرد که قرآن کریم از آن به «جاهلیت» تعبیر کرده است.

ما به دانش‌آموزان می‌آموزیم که ایمان دینی هم باید پشتوانه عقلی داشته باشد و عقل من باید به من بگوید که این دینی که انتخاب کرده‌ام، حداقل در میان راه‌های موجود برتر و قابل اعتمادتر است.

همچنین به دانش‌آموز می‌آموزیم که جمله «من آنچه را دوست دارم، انجام می‌دهم» جمله دقیقی نیست، به جای آن بهتر است بگوییم «آنچه را که بعد از تحقیق فکر می‌کنم درست است، انجام می‌دهم».

دومین مورد، توجه به این نکته است که چون فیلسوفان مسلمان به توانایی عقل برای رسیدن به نتایج اعتقاد دارند، می‌گویند که ما از عقل خود در رابطه با دین سه بهره مهم می‌بریم:

الف) از عقل خود کمک می‌گیریم و با استدلال، خداوند و مبدأ جهان، معاد و آینده جهان، ضرورت نبوت و سایر پایه‌های دین را اثبات می‌کنیم.

ب) به کمک همین عقل در آیات و روایات می‌اندیشیم و معرفت خود را نسبت به سخنان الهی و کلمات معصومین و احکام و معارف دینی افزایش می‌دهیم.

۱. مولوی در مناظره بین عشق و عقل می‌گوید:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود

ج) از عقل، در کنار قرآن و سنت، به عنوان یک منبع معرفت دینی استفاده می‌کنیم و در حدود توانایی عقل به برخی حقایق و احکام دین بی‌می‌بریم.

سومین مورد از دیدگاه فلاسفهٔ مسلمان، اثبات معرفت از طریق قلب و شهود قلبی است؛ همان دیدگاهی که در کتاب فلسفهٔ (۱) توضیح داده شده و آمده که فیلسوفان مسلمان رسیدن به معرفت شهودی را ممکن می‌دانند و بالاترین معرفت شهودی را هم وحی پیامبرانه می‌شمارند و در اصل و حقیقت، تعارضی میان داده‌های عقلی و وحی نیست.

انجام فعالیت «بررسی»

سؤال مطرح شده در این درس باید با توجه به بخش معرفت‌شناسی کتاب سال یازدهم پاسخ داده شود. با توجه به آنچه در آن بخش آمده، درمی‌یابیم که:

اولاً: در میان فیلسوفان دیگر، دیدگاه افلاطون و ارسطو نزدیکی بیشتری به دیدگاه فیلسوفان مسلمان دارد، زیرا آنان هم به عقل تجربی و حس و هم به عقل محض و توانایی آن اعتقاد داشتند اما دربارهٔ توانایی گستردهٔ عقل و به خصوص نسبت آن با دین نظر خاصی نداشتند.

ثانیاً: با اینکه فیلسوفان عقل‌گرایی مانند دکارت هم حس و تجربه و هم عقل و استدلال عقلی محض را قبول داشتند، اما دربارهٔ همکاری میان عقل و دین و عرفان، نظر چندان مثبتی نداشتند و کمتر به دین توجه می‌کردند. ثالثاً: فیلسوفان تجربه‌گرا که عقل را فقط در حد عقل تجربی قرار می‌دهند، نظرشان موافق با فیلسوفان مسلمان نیست که هم عقل محض و هم عقل تجربی را قبول دارند و دایرهٔ کارآمدی عقل را وسیع‌تر می‌دانند.

انجام فعالیت «تفکر»

در این فعالیت باید به موارد زیر توجه شود:

الف) در توصیفی که ابن سینا از پیامبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌کند، نشان می‌دهد که این دو بزرگوار برترین انسان‌های عاقل و حکیم هستند و قدرت عقلی آنان در بالاترین حد است.

ب) توصیهٔ پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام توصیه به عبادت عقلانی است. این توصیه دو معنا می‌تواند داشته باشد: یکی اینکه انسان اهل تفکر باشد و در نعمت‌های الهی و جهان خلقت تفکر کند که در این مورد هم احادیث زیادی وارد شده، از جمله اینکه «العبادة کالتفكير»، «العبادة کالتفكير»^۱

دوم اینکه عبادات و اعمال و رفتار خود را با تفکر توأم کند و با فکر و اندیشه انجام دهد. پیام فلسفی این جمله آن است که ابن سینا که خود یک فیلسوف بزرگ است، دین اسلام را یک دین کاملاً

عقلانی و منطقی یافته و رهبران این دین را انسان‌هایی مشاهده کرده که در بالاترین مرتبه عقل و عقلانیت هستند. سوم، این جمله ابن‌سینا گویای آن است که با اینکه وی یک فیلسوف نابغه و یک عقل‌گرای بزرگ است، اما رسول خدا و امیرالمؤمنین چنان در نظر وی با عظمت و بزرگ هستند که در مقابل آنان کاملاً خاضع است و با آن جمله‌های زیبا آن بزرگواران را توصیف می‌کند.

انجام فعالیت «به‌کار بیندیم»

سؤال اول ناظر به توضیحات اول درس است که عامل اصلی توجه به عقل و عقلانیت در جهان اسلام را قرآن کریم و سیره معصومین علیهم‌السلام ذکر کرده است.

پاسخ به سؤال دوم نیز در درس آمده و ذکر شده که مخالفت با عقل به صورت مستقیم کمتر صورت گرفته اما در دو قالب خود را نشان داده است و علت اینکه مخالفت با عقل در اسلام و به خصوص در میان پیروان ائمه کمتر جدی گرفته شده، توجه قرآن کریم و معصومین بزرگوار به عقل بوده است.

پاسخ سؤال سوم را هم می‌توان از داخل درس به دست آورد. رهبران کلیسا، به خصوص در دوره اول قرون وسطی مخالف سرسخت عقل بودند و میان ایمان دینی و عقل، تضاد می‌دیدند، اما عموم فیلسوفان مسلمان معتقد به همراهی عقل با دین بودند.

پاسخ سؤال چهارم نیز در بخش معرفت‌شناسی سال یازدهم داده شده است. فیلسوفان مسلمان همه توانایی‌های شناخت، اعم از عقل و حس و شهود و وحی را قبول داشتند و همان‌طور که افلاطون و ارسطو هم حس و هم قیاس را قبول داشتند، فیلسوفان مسلمان نیز هم حس و هم قیاس عقلی را معتبر می‌دانند.

منابع قابل استفاده در این درس

علاوه بر منابعی که در پایان درس در کتاب درسی آمده، می‌توان به منابع زیر نیز مراجعه کرد:

- ۱ علم، عقلانیت و دین، امیرعباس علیزمانی، دانشگاه قم
- ۲ سخن گفتن از خدا، امیرعباس علیزمانی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- ۳ آیین خردورزی، سعید بهشتی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر
- ۴ حکمت شیعی، مرتضی رحیمی‌نژاد، مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر
- ۵ آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، ج ۲، انتشارات صدرا

بخش ۳

نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در جهان اسلام

همان‌طور که در آغاز این کتاب و کتاب راهنمای معلم سال یازدهم متذکر شدیم، رویکرد آموزش فلسفه در این دو سال، رویکرد موضوعی تاریخی است. یعنی برخی از مهم‌ترین موضوعات فلسفی طرح می‌شود و نظرات برجسته‌ترین فیلسوفان تاریخ درباره آن موضوع بیان می‌شود به گونه‌ای که دانش‌آموزان توانایی مقایسه و تحلیل پیدا کنند و در عین آشنایی با نظرات چند فیلسوف مؤثر در تاریخ فلسفه، خودشان نیز درباره آن موضوع به یک بینش نسبی برسند و یک دید فلسفی درباره مسائلی چون علیت، معرفت، عقل، خدا و معنای زندگی پیدا کنند.

اما براساس ضرورت، فصل اول کتاب یازدهم، علاوه بر بحث درباره چیستی فلسفه، به بیان تاریخی آغاز فلسفه و سیر اجمالی آن در یونان اختصاص داده شد و فیلسوفان بزرگ آن عصر، یعنی سقراط، افلاطون و ارسطو معرفی گردیدند، زیرا بحث درباره فلسفه، بدون آشنایی با چگونگی آغاز آن در یونان میسر نیست و لازم است که دانش‌آموزان، آغازکنندگان بزرگ تاریخ فلسفه را بشناسند و با دیدگاه آنان درباره مسائل مهم فلسفی آشنا شوند، زیرا دیدگاه آنها پایه‌گذار جریان فلسفه در جهان بوده و در نظرات فیلسوفان بعدی تأثیر گذاشته است.

همچنین براساس یک ضرورت دیگر، فصل آخر کتاب دوازدهم نیز به بیان اجمالی سیر فلسفه در جهان اسلام اختصاص داده شد، زیرا تمدن و فرهنگ سرزمین ما و جهان اسلام پیوند عمیقی با نظرات فیلسوفان مسلمان دارد و شناخت این فیلسوفان برای هر دانش‌آموز ایرانی و مسلمان ضروری است. علاوه بر این، جهان اسلام و در میان جهان اسلام، سرزمین ایران و فیلسوفان ایرانی سهم بسزایی در گسترش تفکر فلسفی در جهان داشته‌اند، شایسته است که دانش‌آموزان ما با برجسته‌ترین فیلسوفان جهان اسلام و جریان‌های فلسفی شکل گرفته در آن، یک آشنایی اجمالی کسب کنند و با دستاوردهای آنان آشنا شوند. این آشنایی هم برای آشنایی با اصل فلسفه ضروری است و هم می‌تواند انگیزه‌ای در دانش‌آموزان به وجود آورد که زحمات و تلاش‌های بزرگانی چون فارابی و ابن‌سینا و سهروردی را گرامی بدانند و با تلاش فکری خود در مسیر آنان قدم بردارند. این امید هم وجود دارد که در میان دانش‌آموزان، هرچند از نظر تعداد اندک، افرادی پیدا شوند که بخواهند تفکر فلسفی را مجدداً احیا کنند و به دوران اوج آن برسانند.

آغاز فلسفه

درس
۹

هدف کلی

توانایی تبیین عوامل رشد و شکوفایی فلسفه در جهان اسلام

اهداف جزئی

- بیان عوامل توجه اولیه مسلمانان به فلسفه
- توضیح درباره تأثیر قرآن و سیره پیامبر اکرم و اهل بیت در رشد تفکر عقلی و فلسفی
- بیان جایگاه فارابی در رشد تفکر فلسفی

طراحی آموزشی درس

ماهیت تاریخی این درس و درس‌های بعد بر جنبه استدلالی آنها غلبه دارد. به همین جهت با گزارشی از رشد تفکر عقلی و فلسفی در جهان آغاز می‌شود و درس از مسیر این گزارش وارد یک تحلیل تاریخی می‌گردد. در این تحلیل تاریخی عوامل رشد فلسفه در جهان اسلام تبیین می‌گردد. سپس فارابی، به عنوان اولین فیلسوف بزرگ و جهانی مسلمانان، معرفی می‌شود و دانش‌آموزان با بخش‌هایی از زندگی و طرز فکر وی آشنا می‌شوند.

محورهای اصلی درس

- رشد عقلانیت در جهان اسلام، زمینه‌های توجه به فلسفه را فراهم کرده است.
- در قرآن کریم، کلمات رسول خدا و امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم آنان عبارت‌های فراوانی که ناظر بر مسائل فلسفی باشد، وجود دارد.
- فارابی اولین فیلسوف مسلمان است که هم به ارسطو و هم به افلاطون توجه کرد و دارای دیدگاه روشن در مسائل فلسفی بود.
- فارابی در فلسفه سیاست نظراتی ارائه کرد که به دیدگاه افلاطون نزدیک بود و هماهنگی فراوانی نیز با نظر شیعیان درباره امامت دارد.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

توضیح درباره آغاز فلسفه و نشاط فلسفی در جهان اسلام

در ابتدای این درس، به کمک مطالبی که در درس قبل درباره جایگاه عقل ذکر شد، توضیحاتی درباره چگونگی شروع و رشد تفکر فلسفی در جهان اسلام داده می‌شود. در اینجا خوب است نمونه‌هایی از کلمات معصومین علیهم‌السلام ارائه شود که نشان دهد مباحث و عناوینی که معمولاً جزء فلسفه تلقی می‌شوند در آن کلمات آمده، گرچه تحت عنوان یک دانش مستقل به نام «فلسفه» بیان نشده است. ممکن است عزیزانی این نظر را داشته باشند که اصولاً «فلسفه» یک دانش وارداتی به جهان اسلام است و ارتباطی با دین و اولیای دین ندارد. ما قبلاً در این باره صحبت کرده‌ایم و حتی در کتاب سال یازدهم و در همین کتاب درسی هم متذکر شده‌ایم که ملاک فلسفی بودن یک بحث، دو چیز است، اگر آن دو چیز رعایت شده بود، آن بحث فلسفی است، خواه از طرف امام باقر علیه‌السلام مطرح شده باشد و خواه توسط ارسطو، خواه در کتاب‌های فلسفی به آن توجه کرده باشند و خواه نکرده باشند. آن دو چیز عبارت‌اند از اینکه آن بحث به لحاظ موضوعی مربوط به یکی از موضوعات فلسفه باشد؛ دوم اینکه روش بحث نیز عقلی باشد، نه نقلی و یا شهودی. در کلمات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام از این قبیل مباحث فراوان یافت می‌شود که می‌توان در مقالات و نوشته‌های فلسفی از آنها استفاده کرد. از باب نمونه، خوب است همکاران به کتاب «عیون اخبار الرضا» تألیف شیخ صدوق، انتشارات دارالکتب اسلامیة، چاپ ۱۳۸۴، جلد اول، صفحات ۳۴۱ به بعد مراجعه کنند و مباحث فلسفی عمیق امام رضا علیه‌السلام درباره خدا را ملاحظه نمایند.

در این باره می‌توان به کتاب‌های زیر مراجعه کرد:

- ۱ علی و فلسفه الهی، علامه طباطبائی
- ۲ فلسفه الهی از منظر امام رضا علیه‌السلام، آیت‌الله جوادی آملی، انتشارات اسراء

انجام فعالیت «انتخاب»

این فعالیت درباره تأثیرات متقابل حیات عقلی و حیات علمی و حیات فلسفی بر یکدیگر است. این را می‌دانیم که اگر جامعه‌ای اهل تفکر و تعقل باشد، یعنی دارای «حیات عقلی» باشد، شاخه‌های مختلف علم و دانش شروع به رشد و شکوفایی می‌کند، یعنی «حیات علمی» به وجود می‌آید. با رشد حیات علمی، یکی از شاخه‌های آن که «حیات فلسفی» است نیز شکوفا می‌شود و به ثمر می‌رسد. البته رشد حیات علمی و فلسفی نیز به نوبه خود در رشد تفکر و عقلانیت مؤثر خواهند بود و آن رشد نیز به نوبه خود، مجدداً به رشد علم و فلسفه به عنوان یکی از شاخه‌های علم کمک خواهد کرد.

در میان نمودارهایی که ارائه شده، نمودار «دال» مناسب‌ترین گزینه برای نشان دادن رابطه حیات عقلی، علمی و فلسفی است.

انجام فعالیت «اندیشه»

در این فعالیت، گزارشی از گرمی بازار فلسفه و بحث و مناظره و نقد و انتقاد فلسفی در دوره ابن سینا آمده و دو سؤال مطرح شده است.

در پاسخ به سؤال اول می‌توان گفت که در هر جامعه‌ای چنین شور و نشاط علمی‌ای شکل نمی‌گیرد؛ بلکه این شور و نشاط زمینه‌هایی می‌خواهد. این زمینه‌ها سبب می‌شوند که پس از مدت زمانی کوتاه یا طولانی روحیه علم دوستی و توجه به تفکر و تعقل در مردم پدید آید و نخبگان جامعه به آن روی آورند.

در پاسخ به سؤال دوم می‌توان گفت که عمل دانشمند شیرازی گویای آن است که روحیه نقادی در دانشمندان آن عصر زنده بوده و همین که اشکالی در کتابی مشاهده می‌کردند به شیوه‌ای علمی و دقیق انتقاد می‌کردند و یا در قالب سؤال از نویسنده می‌خواستند که آن سؤال‌ها را پاسخ دهد. روش ابن سینا در پاسخ نیز گویای توانایی وی در پاسخ‌گویی و احساس وظیفه در راهنمایی و آگاهی‌بخشی مردم، بدون از دست دادن زمان و فوت وقت، می‌باشد.

تبیین زمینه‌های رشد فلسفه در جهان اسلام

در این قسمت از درس تلاش می‌کنیم زمینه‌ها و عوامل رشد فلسفه در جهان اسلام را توضیح دهیم و تبیین کنیم. در اینجا به شش زمینه اشاره شده است که خوب است برای هر کدام از آنها، در هنگام تدریس، مثال‌هایی ذکر کنیم. برای این منظور می‌توان به کتاب‌های زیر مراجعه کرد:

۱. پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، علی‌اکبر ولایتی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
۲. تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، علی‌جوهر کلام، انتشارات امیرکبیر
۳. تمدن اسلامی از زبان پیگانگان، محمدتقی صرفی، دفتر نشر گزیده
۴. تمدن اسلامی در قرن چهارم، آدم متر، علیرضا ذکاوتی، انتشارات امیرکبیر
۵. دانش مسلمین، محمدرضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۶. علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، زین‌العابدین قربانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۷. کارنامه اسلام، عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات امیرکبیر
۸. خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا

انجام فعالیت «تطبیق»

در این فعالیت، از دانش‌آموزان خواسته شده که عبارت‌ها را بخوانند و ببینند که بیشتر با کدام یک از زمینه‌های رشد تفکر و علم تطبیق می‌کند.

عبارت اول، بیشتر بر مورد ۴ تطبیق می‌کند.
 عبارت دوم، بیشتر بر مورد ۴ تطبیق می‌کند.
 عبارت سوم، بیشتر بر مورد ۲ و پس از آن بر مورد ۱ تطبیق می‌کند.
 عبارت چهارم، بیشتر بر مورد ۶ تطبیق می‌کند.
 عبارت پنجم، بیشتر بر مورد ۴ تطبیق می‌کند.

بیان ویژگی‌های حکمای مشاء

در اینجا دو ویژگی برای حکمای مشاء ذکر شده است :

- ۱ پیروی آنان از ارسطو و تکیه بر آرای وی
- ۲ استفاده از برهان و استدلال در بیان نظرات خود

بیان مقام علمی و اندیشه‌فراابی

در این مرحله، زندگی و اندیشه‌ی اولین فیلسوف بزرگ مشایی، یعنی ابونصر محمد فارابی ذکر می‌شود. برخی اندیشه‌های فارابی در کتاب یازدهم و در درس‌های قبل بیان شده است؛ می‌توانیم از دانش‌آموزان بخواهیم که آن اندیشه‌ها را در اینجا بازگو کنند. در این درس، تکیه بر اندیشه‌ی سیاسی فارابی است که در کتاب «آرای مدینه‌ی فاضله» بدان پرداخته است.

انجام فعالیت «مقایسه»

در این فعالیت، براساس آنچه درباره‌ی فلسفه‌ی سیاسی فارابی آمده، جدولی تنظیم شده و دانش‌آموزان باید این جدول را تکمیل نمایند.

موضوعات	در مدینه‌ی فاضله	در مدینه‌ی جاهله
هدف	کمال و سعادت در دنیا و آخرت	سلامت جسم و فراوانی لذت‌ها
مردم	مانند اعضای یک بدن که هرکدام متناسب با ظرفیت‌های خود در جای مناسب قرار گرفته‌اند.	مناصب و جایگاه‌ها، به‌صورت هماهنگ تقسیم نشده است.
رئیس	ریاست جامعه در اختیار کسی است که ویژگی خاصی دارد، نه صرفاً با انتخاب مردم و یا با قدرت زور به ریاست رسیده باشد. او عالی‌ترین درجات عقل و فضیلت را داراست.	ریاست به کسی می‌رسد که مردم را برای رسیدن به لذت‌ها و امور جسمانی همراهی کند.

منابع قابل استفاده در این درس

- علاوه بر منابعی که در صفحات قبل آمده، می‌توان از منابع زیر استفاده کرد:
- ۱ تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کرین، اسدالله مبشری، انتشارات امیرکبیر
 - ۲ تاریخ فلسفه در جهان اسلام، حنا الفاخوری و خلیل الجر، عبدالمحمد آیتی، انتشارات زمان
 - ۳ اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، فارابی، سیدجعفر سجادی
 - ۴ فلسفه در ایران، رضا داوری، انتشارات حکمت
 - ۵ مقالات فلسفی، ج ۳، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا
 - ۶ فارابی، فیلسوف فرهنگ، رضا داوری، انتشارات سخن
 - ۷ آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، ج ۱، انتشارات صدرا

دورهٔ میانی

درس
۱۰

هدف کلی

آشنایی با جایگاه و نقش ابن سینا و شیخ اشراق در تاریخ فلسفهٔ اسلامی

اهداف جزئی

- ۱ آشنایی با گوشه‌هایی از زندگی ابن سینا
- ۲ شناخت آثار مهم ابن سینا
- ۳ آشنایی با دیدگاه ابن سینا در طبیعت‌شناسی
- ۴ شناخت تفاوت نظر شیخ اشراق با ابن سینا در فلسفه

طراحی آموزشی درس

این درس نیز مانند درس قبل رویکرد تاریخی دارد؛ به این نحو که ابتدا به گوشه‌هایی از زندگی ابن سینا و شیخ اشراق اشاره می‌شود و سپس یکی دو محور از دیدگاه‌های فلسفی آنها مورد بحث قرار می‌گیرد.

محورهای اصلی درس

- ابن سینا یکی از برترین فیلسوفان شناخته شده در جهان است که با نبوغ خود فلسفهٔ مشایی ارسطو را به اوج خود رساند.
- ابن سینا دارای تألیفات مهمی در فلسفه است که هم‌اکنون نیز محل رجوع فیلسوفان بزرگ می‌باشد.
- ابن سینا در محورهای اصلی فلسفه صاحب نظرات دقیق و ابداعی است، از جمله در طبیعت‌شناسی.
- شیخ اشراق، فیلسوفی با گرایش عرفانی بود که فلسفه را به عرفان نزدیک کرد.
- روش فلسفی شیخ اشراق تلفیقی میان استدلال فلسفی و دستاوردهای اشراقی است.
- شیخ اشراق مفهوم «نور» را به‌عنوان یک مفهوم اساسی وارد فلسفهٔ خود کرد.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

نظری به زندگی ابن سینا

یکی از نکات مثبت در تاریخ زندگی ابن سینا این است که خودش، بخش مهمی از تاریخ زندگی‌اش را تقریر کرده و به شاگردش ابو عبید جوزجانی سپرده است، به جز این قسمت که نوشته خود اوست. درباره شخصیت وی نظرات مختلف و گاه کاملاً متضاد ذکر شده که قضاوت را سخت و مشکل می‌کند، به خصوص که وی علاوه بر اینکه یک فیلسوف بود، در عرصه سیاست نیز بوده و دشمنان زیادی داشته و شایعات فراوانی پیرامون زندگی وی مطرح بوده است. مقام علمی وی در فلسفه و طب نیز حسادت حاسدان را برمی‌انگیخته و همین امر سبب دامن زدن به شایعات هم شده است. بهترین راه برای شناخت ابن سینا، آثار مکتوب خود اوست که بنا بر ضرب‌المثل مشهور «از کوزه همان برون تراود که در اوست» بیان وی درباره پیامبر و امیرالمؤمنین و قدرت عقلانی وی و انصاف ایشان در مباحث و بیانات عمیق وی در مباحث توحیدی و عرفانی می‌تواند دریچه‌ای به شخصیت وی برای ما بگشاید و او را به عنوان یک متفکر بزرگ و در عین حال متواضع در برابر دین و اولیای دین به ما معرفی نماید.

انجام فعالیت «درس»

بیان زندگی شخصیت‌هایی مانند ابن سینا برای دانش‌آموزان نکته‌های آموزنده‌ای دارد، از قبیل:

- تقویت عزت نفس اسلامی
- الگو گرفتن از همت و پشتکار وی
- آشنایی با آثار و تألیفات ایشان
- توأم کردن دینداری و عقلانیت
- عشق و علاقه یک دانشمند بزرگ به پیامبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام

تبیین طبیعت‌شناسی ابن سینا

نکته مهم در طبیعت‌شناسی ابن سینا که لازم است دانش‌آموزان به آن توجه کنند، پیوند طبیعت با ماورای طبیعت، زنده و غایتمند بودن طبیعت و توجه به خدا از دامن طبیعت است. در این قسمت جمله‌هایی از ابن سینا نقل شده که گویای این طبیعت‌شناسی متعالی و معنوی است. ابن سینا به عنوان یک طبیعت‌شناس و طبیب بزرگ عصر خود و کسی که هنوز هم از نظراتش استفاده می‌شود، طبیعت‌شناسی او سبب دورشدن وی از توجه به خدا و مراتب معنوی جهان نشده است.

نکته دیگر توجه دادن دانش‌آموزان به مفهوم فلسفی «طبیعت» است. دانش‌آموزان از مفهوم «طبیعت» به معنای متعارف آن یعنی مفهوم جسم و جسمانیات منتقل می‌شوند. اما طبیعت، در معنای دقیق آن که از کلمه «طبیع» گرفته شده، عبارت از ویژگی‌های ذاتی و خصوصیات ویژه و ساختار وجودی هر نوع از موجودات است که سبب می‌شود هر نوعی از انواع این عالم یک هدف و غایت معین داشته باشد. طبیعت دانه گندم، خوشه گندم شدن را در نهاد او قرار داده و طبیعت نطفه انسان، یک فرد انسان را در آینده او قرار داده است. طبیعت اکسیژن به گونه‌ای است که اگر با هیدروژن ترکیب شود، آب به دست می‌آید. بنابراین، طبیعت اشیاء ضامن نظم و قانونمندی عالم است. بنابر نظر ابن سینا، نفی طبیعت و نفی ساختار ذاتی داشتن موجودات، به معنی نفی قانونمندی و عدم امکان پیش‌بینی برای اشیاء و موجودات جهان است.

انجام فعالیت «تأمل»

در فعالیت تأمل، دانش‌آموزان در دیدگاه ابن سینا درباره طبیعت می‌اندیشند و به سه سؤال مطرح شده پاسخ می‌دهند.

در پاسخ به سؤال اول، علاوه بر توضیحات بالا، یک دلیل دیگر ابن سینا این است که این عالم طبیعت مخلوق خداست و خداوند حکیم است و فعل او در نهایت حکمت و اتقان است و چون مخلوق خداست «بهترین نظام» و «نظام احسن» است.

در پاسخ به سؤال دوم، باید گفت که اعتماد ابن سینا به حکمت الهی است و براساس آن اموری مانند سیل و زلزله را تبیین می‌کند و می‌گوید که این امور حتماً جایگاهی در حکمت الهی دارد. به عبارت دیگر، ساختار عالم طبیعت به گونه‌ای است که همین حوادث که به ظاهر سبب خرابی می‌شوند، در نهایت به حرکت رو به کمال طبیعت کمک می‌کنند.

سؤال سوم ناظر به یک مسئله مهم است و آن اینکه آیا هر کس دانشمند علوم طبیعی مثل پزشکی و زیست‌شناسی شد، دیدگاه‌های فلسفی و الهی او تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد و در حاشیه می‌رود؟

ابن سینا معیار و نمونه‌ای برای پاسخ منفی به این سؤال است؛ یعنی می‌توان بزرگ‌ترین دانشمند در علوم طبیعی بود و در عین حال صاحب یک فلسفه الهی قوی و متعالی نیز بود. دلیل آن هم بنیان‌های فلسفی درست ابن سیناست که می‌تواند میان ابعاد مختلف علمی وی هماهنگی به وجود آورد؛ مثلاً ابن سینا در عین قبول اصل تجربه برای رسیدن به علوم طبیعی، روش عقلی محض را هم قبول دارد و معتقد است که آن روش هم به نوبه خود دروازه ورود به شناخت جهان دیگر و شناخت خداوند و تأسیس یک الهیات قوی است.

دانشمندان امروزی، از آنجا که بیشتر روش تجربی را تنها روش رسیدن به علم تلقی می‌کنند، این زمینه برای آنها هست که به همین روش بسنده کنند و ابعاد متعالی وجود خود و جهان را نادیده بگیرند و به آن توجه نکنند یا کمتر توجه کنند.

انجام فعالیت «تفکر»

این فعالیت ناظر بر یک جمله عرفانی ابن سیناست. ابن سینا در این عبارت‌ها خداوند را توصیف می‌کند و عالی‌ترین مفاهیم عرفانی را به کار می‌برد.

ابن سینا می‌گوید زیبایی خداوند آن قدر عظیم است که انسان به‌عنوان یک وجود محدود توانایی مشاهده آن زیبایی مطلق را ندارد. انسان زیبایی‌های محدود را می‌تواند مشاهده کند. از این رو، خداوند را در جلوه‌ها و تجلی‌هایش می‌توانیم ببینیم. همان‌طور که امیرالمؤمنین در یک عبارت کوتاه به این حقیقت اشاره کرده و فرموده است:

«سبحان الذی تجلّی فی خلقه لخلقهِ»

منزه است آن خدایی که در مخلوقات خود تجلی کرده تا بندگانش از این طریق به آن پی ببرند و بهره‌مند شوند. فیلسوف و عارف بزرگ قرن دهم، حاج ملاهادی سبزواری نیز در ابتدای کتاب فلسفی مشهور خود به نام «شرح منظومه» عبارتی شبیه ابن سینا دارد و می‌گوید:

یا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِفِرْطِ نورهِ الظَّاهِرُ الباطِنُ فی ظهوره

ای کسی که از شدت نورانیت مخفی هستی و کسی توانایی دیدن تو را ندارد. تو همان وجود ظاهری هستی که از شدت ظهور در باطن هستی در باطن این مخلوقات که ظهورهای تو هستند، حضور داری.

این سخن ما را به یاد عبارت قرآن کریم می‌اندازد که می‌فرماید:

«هو الاوَّلُ وَاخِرُ وَاظْهَرُ وَابْطِنُ»

او کسی است که هم اول است و در عین حال آخر است، او کسی است که ظاهر است و در عین ظاهر بودن، باطن است.

بیان دیدگاه شیخ اشراق

در این قسمت نگاهی کوتاه به زندگی شیخ اشراق شده و روش فلسفی وی توضیح داده شده است. نکته قابل توجه، روش فلسفی شیخ اشراق و توجه او به مفهوم نور است که وی این مفهوم را وارد تفکر فلسفی جهان اسلام کرد.

تبيين اشراق نور نزد شيخ اشراق

يکي از اصلي‌ترين بخش فلسفه شيخ اشراق «مفهوم نور» مي‌باشد به طوري که مي‌توان گفت وي نور را به جاي «وجود» گذاشته و توسعه‌اي همانند وجود به نور داده است. اصطلاح نور در قرآن کریم جايگاه ويژه‌اي دارد و حدود ۵۰ بار در اين کتاب آسماني تکرار شده است و همين جايگاه اولين الهام بخش شيخ اشراق بوده است. لذا خوب است برخي از آيات شريفه قرآن کریم را براي دانش‌آموزان بخوانيم، مانند:

- اللّٰهُ نور السماوات والارض ...
- اللّٰهُ ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور ...
- و اشرفت الارض بنور ربّها ...
- و من يجعل اللّٰه له نوراً فما له من نور ...
- و اللّٰه متمّ نوره ولو كره الكافرون ...
- يوم ترى المؤمنين و المؤمنات يسعى نورهم بين ايديهم ...
- (سورة نور، آيه ۳۵)
- (سورة بقره، آيه ۲۵۷)
- (سورة زمر، آيه ۶۹)
- (سورة نور، آيه ۴۰)
- (سورة صف، آيه ۸)
- (سورة حديد، آيه ۱۲)

انجام فعاليت «ذکر تفاوت‌ها»

در اين فعاليت، اندیشه شيخ اشراق که به نام حکمت اشراق است، با حکمت مشاء مقايسه شده است. همان‌طور که از کلمه «حکمت اشراق» بر مي‌آيد، شيخ اشراق، علاوه بر استدلال که محور فلسفه است، توجهي به اشراقات معنوي و سلوک عرفاني هم کرده است. از نظر شيخ اشراق استدلال بايد با سلوک معنوي همراه شود، درحالي که در فلسفه مشاء، به سلوک معنوي کمتر توجه مي‌شود. همچنين، فلسفه مشاء بر محور مفهوم «وجود» است و از اصطلاح «نور» کمتر استفاده مي‌کند. اما در حکمت اشراق، اصطلاح «نور» نقش محوري دارد و در مقابل آن، اصطلاح «ظلمت» را نيز به کار مي‌برد. سومين نکته اينکه: فلسفه مشاء از لحاظ تاريخي متصل به فلسفه ارسطو و افلاطون است. اما شيخ اشراق مي‌کوشد که فلسفه خود را به حکمت ايران باستان منتسب کند.

تبيين دسته‌بندي شيخ اشراق از جويندگان معرفت

در اين قسمت چهار گروهی که سهروردی بيان کرده، توضيح داده مي‌شود. گروه چهارم همان گروه انتخابی و مورد نظر شيخ اشراق است که استدلال را با شهود عرفاني توأم کرده‌اند.

انجام فعالیت «به کار ببندیم»

سؤال اول مربوط به رابطه مفهوم «اشراق» و مفهوم «نور» در فلسفه شیخ اشراق است. اشراق به معنی تابیدن و تابش است، همان طور که این کلمه برای طلوع خورشید هم به کار می رود و آن جهتی که خورشید طلوع می کند را «مشرق» می نامند. ابن سینا و فارابی که بیشتر از لفظ «وجود» استفاده می کنند، بیشتر از اصطلاحاتی مانند علت و معلول و نظایر آن استفاده می کنند؛ مثلاً خداوند را علة العلل یا واجب الوجود می نامند. اما شیخ اشراق خداوند را «نور الانوار» نامیده است.

در پاسخ به سؤال دوم می توان گفت که فلسفه سهروردی با اینکه از شهود عرفانی کمک می گیرد، اما از روش فلسفی و استدلالی خارج نمی شود. شهود برای شیخ اشراق فقط جنبه الهام بخشی دارد. ایشان هر موضوعی را که از طریق شهود دریافت کرده کوشش می کند که در قالب استدلال فلسفی ارائه دهد و از این طریق وارد فلسفه خود نماید.

منابع قابل استفاده در این درس

- ۱ حکمت اشراق، یزدانپناه
- ۲ شرح حکمة الاشراق، شیخ شهاب الدین سهروردی، سید محمد موسوی، انتشارات حکمت
- ۳ راه اصفهان (درباره ابن سینا)، ژیلبر سینوئه، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر گفتار
- ۴ هزاره ابن سینا (مقالات)، کمیسیون یونسکو در ایران
- ۵ رساله الطیر، ابن سینا، انتشارات الزهرا
- ۶ ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، طرح نو
- ۷ فلسفه سهروردی، غلامحسین ابراهیمی دینانی، انتشارات حکمت
- ۸ هستی و علل آن در حکمت مشاء، علی شیروانی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
- ۹ فلسفه مشاء محمد ذبیحی، سمت
- ۱۰ تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کرین، انتشارات امیرکبیر
- ۱۱ تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، حنا الفاخوری و خلیل الجر، عبدالمحمد آیتی، انتشارات زمان
- ۱۲ آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، ج ۱، انتشارات صدرا
- ۱۳ مجموعه مصنفات شیخ اشراق به تصحیح سید حسین نصر، انتشارات مدرسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

دوران متأخر

درس
۱۱

هدف کلی

آشنایی با جریان فلسفی دوره متأخر با محوریت ملاصدرا

اهداف جزئی

- آشنایی با شکوفایی علمی دوره صفویه و ظهور فیلسوفان بزرگ
- آشنایی با شخصیت ملاصدرا و آثار و تألیفات وی
- بیان مشرب فلسفی ملاصدرا و تفاوت آن با مشرب‌های پیشین
- ذکر اصول فلسفی مکتب ملاصدرا

طراحی آموزشی درس

این درس نیز مانند درس قبل رویکرد تاریخی دارد که سیر فلسفه از دوره صفویان تا دوره معاصر را دربرمی‌گیرد. در این سیر تاریخی مکتب فلسفی ملاصدرا توضیح داده می‌شود.

محورهای اصلی درس

- عصر صفویه، عصر تجدید حیات فلسفی و ظهور بزرگ‌ترین مکتب فلسفی جهان اسلام است.
- ملاصدرا با ارائه مکتب فلسفی حکمت متعالیه جریان فلسفی در جهان اسلام را تعالی بخشید.
- اصول اصلی مکتب فلسفی ملاصدرا عبارت‌اند از: اصالت وجود، وحدت حقیقت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری.
- جریان فلسفی ملاصدرا تا عصر حاضر ادامه دارد و شخصیت‌های برجسته‌ای در عصر حاضر به شرح و تبیین و تدریس آن پرداخته‌اند.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

توضیحی دربارهٔ موقعیت فلسفه در عصر صفوی

در این قسمت مناسب است که ابتدا دانش‌آموزان به صورت اجمال و مختصر با فراز و نشیب جریان فلسفه بعد از ابن سینا و سهروردی تا حدودی آشنا شوند و مقابله متکلمین با فلسفه و تأثیر این مقابله را بدانند.

یکی از بزرگ‌ترین متکلمان اهل سنت، امام فخر رازی صاحب تفسیر کبیر است که در ۵۴۳ ه.ق در مازندران متولد شد و در ری سکنی گزید و در ۶۰۶ در هرات درگذشت. او در شرحی که بر کتاب «الاشارات و التنبیها» ابن سینا نوشت، به جای شرح، این کتاب را به‌طور جدی نقد کرد، به طوری که خواجه نصیرالدین طوسی، شرح وی را «جرح» نامید و در پاسخ به فخر رازی شرح جدیدی برای کتاب ابن سینا نوشت و به انتقادات فخر رازی پاسخ داد.

متکلم بزرگ دیگر اهل سنت، امام محمد غزالی است که در قرن پنجم می‌زیست و کتاب مشهور خود «تهافت الفلاسفه» را نوشت و به شدت به ابن سینا حمله کرد و او را متهم به کفر نمود.

این حملات به فلسفه سبب شد تا در میان اهل سنت جریان فلسفی عمیقی شکل نگیرد و افرادی به صورت فردی به آن بپردازند که مشهورتر از همه در این میان «ابن رشد» می‌باشد که در اندلس (اسپانیای فعلی) به نشر افکار خود پرداخت.

اما در میان شیعه و به خصوص در ایران، از همان ابتدا جریان فلسفی زنده باقی ماند و دو مکتب مشهور فلسفی، یعنی مکتب مشاء و مکتب اشراق میان این فیلسوفان شکل گرفت و به راه خود ادامه داد تا اینکه عصر صفویه آغاز شد و تحوُّلی جدید در فلسفه پدید آمد و مکتب متعالیه توسط ملاصدرا پایه‌گذاری شد.

انجام فعالیت «برداشت»

در این فعالیت، جمله‌ای از ملاصدرا دربارهٔ اهمیت علم شهودی ذکر شده و دو سؤال پیرامون آن طرح گردیده است.

در پاسخ به سؤال اول، می‌توان گفت ملاصدرا، همچون سهروردی توجه خاصی به شهود عرفانی و اشراق از جانب خداوند داشته و وحی قرآنی را از همین سنخ می‌دانسته و معتقد بوده حقیقت وحی، همان اشراق علم از جانب خداوند بر قلب پیامبر است.

در پاسخ به سؤال دوم هم می‌گوییم زیرا قرآن کریم مصداق کاملی از علم لدنی و افاضه شده از جانب خداست و در همین کتاب شریف از چنین علمی برای همهٔ پیامبران یاد شده و فرموده: «العلم نورٌ یَقْدِرُهُ اللَّهُ فی قلب مَنْ یشاء»

توضیح درباره «برای مطالعه»

با اینکه محتوای این بخش برای مطالعه است ولی خوب است که دبیر، نکات ضروری آن را برای دانش‌آموزان بیان کند، مانند :

- وجود انسان‌های جاهل و مخالف با عقل در هر دوره‌ای
- تأثیر این قبیل افراد در فرهنگ جامعه
- نحوه برخورد با این قبیل افراد

بیان مشرب فلسفی ملاصدرا (حکمت متعالیه)

دانش‌آموزان، در درس‌های قبل با اندیشه‌های فلاسفه مشاء و افکار شیخ اشراق و فلسفه اشراق آشنا شده‌اند. در این قسمت تلاش می‌کنیم که نشان دهیم ملاصدرا، با تلفیق دو مکتب فلسفی قبل، مکتب حکمت متعالیه را تأسیس کرد که مزایای هر دو مکتب را دارد و نواقص آنها را با ارائه نظرات جدیدی در فلسفه، برطرف و راهی نو در فلسفه اسلامی گشود.

انجام فعالیت «بررسی»

یکی از عواملی که سبب توفیق ملاصدرا در تأسیس حکمت متعالیه شد، درک عمیق ایشان از معارف قرآن کریم و سخنان پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام بود. وی توان فلسفی خود را صرف درک عمیق این کلمات کرد و همین امر سبب شد که وی به اندیشه‌های جدیدی نیز دست یابد.

لذا برخی گمان کرده‌اند که وی از فلسفه خارج شده و به دفاع از دین که همان علم کلام باشد، پرداخته و یک الهیات دینی به وجود آورده است.

اما حقیقت این‌گونه نیست. ملاصدرا در مقام تبیین فلسفی مسائل در آنجا که در حال نوشتن کتاب فلسفی بوده از قاعده فلسفه عدول نکرده و از آن تبعیت کرده است.

بحث فلسفی، آنگاه فلسفی است که پیرامون موجود بماهو موجود و با روش عقلی صورت گیرد و ملاصدرا از این قاعده پیروی کرده است؛ یعنی درست است که وی الهامات عرفانی زیادی داشته و آیات و روایات پیام‌های فراوانی در برداشته‌اند، اما این الهام‌ها و پیام‌ها در فلسفه وی تبدیل به استدلال شده و پذیرفته شده‌اند، نه صرفاً به عنوان یک الهام شهودی یا پیام قرآنی.

بیان اصول فلسفی ملاصدرا

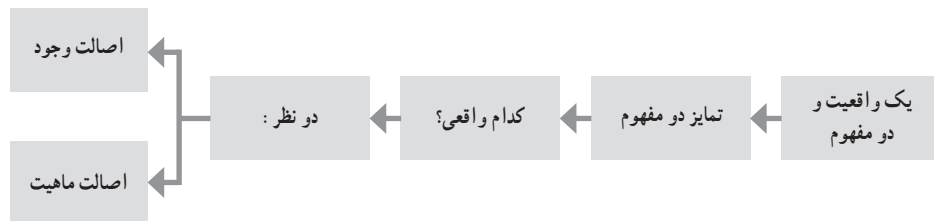
حکمت متعالیه دارای اصول بدیع و ابتکاری است که توسط ملاصدرا تبیین شده است که مهم‌ترین آن عبارت‌اند از:

اصالت وجود، تشکیک وجود در عین وحدت آن، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن روح، حرکت جوهری در عالم طبیعت، اتحاد عاقل و معقول و عقل و عالم و معلوم و علم. برای مطالعه بیشتر در این باره به کتاب‌های زیر مراجعه شود:

- الاسفار الاربعه، ملاصدرا، حسن زاده آملی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- شواهد الربوبیه، ملاصدرا، جواد مصلح، انتشارات سروش
- مبدأ و معاد، ملاصدرا، بنیاد حکمت اسلامی صدرا
- آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا
- شرح مبسوط و مختصر منظومه سبزواری، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا
- وحدت وجود در حکمت متعالیه، حسین سوزنچی، دانشگاه امام صادق علیه السلام
- صدرالمتألهین و حکمت متعالیه، سید حسین نصر، حسین سوزنچی، دفتر پژوهش و نشر سهروردی
- مردی در تبعید ابدی، نادر ابراهیمی، انتشارات فکر روز
- مفاتیح الغیب، صدرالمتألهین، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- حرکت و زمان، مرتضی مطهری، انتشارات حکمت صدرا
- حکمت متعالیه و تفکرات فلسفی معاصر، رضا اکبریان، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا
- درآمدی بر نظام حکمت صدرا، عبدالرسول عبودیت، انتشارات سمت

انجام فعالیت «تکمیل نمودار»

نموداری که در کتاب آمده، به صورت زیر تکمیل می‌شود:



انجام فعالیت «به‌کار ببندیم»

تمرین اول مربوط به ویژگی‌های سه مکتب فلسفی مشاء و اشراق و متعالیه است که باید توسط دانش‌آموزان نوشته شود. ویژگی مکتب مشاء، اشراق و فعالیت «ذکر تفاوت‌ها» در درس قبل بیان شد. ویژگی مکتب متعالیه نیز در همین درس توضیح داده شده است.

فلسفه مشاء	اشراق	حکمت متعالیه
تکیه بر استدلال محض پیوستگی تاریخی به فلسفه ارسطو توجه کمتر به سلوک معنوی و اشراق توجه به مفهوم «حقیقت وجود»	توجه به سلوک معنوی در کنار استدلال توجه به حکمت ایران باستان توجه به مفهوم «نور»	تقویت ارتباط استدلال و اشراق استفاده از دو مفهوم «وجود» و «نور» توجه به فلسفه مشاء و اشراق استفاده از منبع وحی و قرآن کریم و کلمات معصومین بهره‌مندی از عرفان اسلامی

تمرین دوم درباره نحوه نزدیکی حکمت مشاء و حکمت اشراق در حکمت متعالیه است. ملاصدرا هم مبانی حکمت مشاء را که از ابن‌سینا آموخته بود و بر محور «وجود» بود قبول داشت و هم خود اهل سلوک معنوی و اشراق بود. او توانست حقیقت «وجود» را با معنای «نور» در فلسفه سهروردی نزدیک کند و نشان دهد که «وجود» و «ظهور» یکی است.

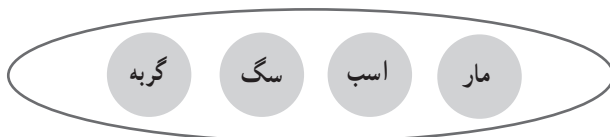
تمرین سوم ناظر بر یک سؤال دقیق است که نیازمند توضیح بیشتر و مفصل است و خوب است که همکاران عزیز بحث درباره «وحدت تشکیکی وجود» را که یکی از مهم‌ترین پایه‌های فلسفی ملاصدرا است، در آثاری که معرفی شده، بیشتر دنبال نمایند (به‌خصوص به کتاب شرح مبسوط منظومه شهید مطهری، جلد اول مراجعه نمایند).

تا قبل از ملاصدرا چندگونه وحدت شناخته شده بود. یک‌گونه آن، وحدت در نوع بود. در این قسم از وحدت، چند نفر از یک نوع، زیرعنوان نوع واحد قرار می‌گیرند و همه یک نوع به‌شمار می‌آیند. این افراد، به لحاظ حقیقت وجودی واحد نیستند، بلکه چند شخص هستند، چند وجود واقعی بیرونی دارند، خودشان چند واحد شخصی هستند اما تحت یک نوع قرار می‌گیرند و از این جهت یکی هستند.



انسان

وحدت دیگر، وحدت در جنس است. در این قسم از وحدت، چند نوع که از یک جنس باشند، وحدت در جنس دارند، یعنی در یک جنس باهم مشترک‌اند و از یک جنس هستند. در اینجا هم روشن است که یک شخص حیوان در خارج نداریم. حتی یک شخص گربه یا سگ در خارج نداریم؛ در خارج، افراد گربه و سگ و اسب و مار داریم. همان‌طور که افراد انسان، یعنی امیر، زهرا، محسن و ریحانه در خارج داریم، نه چیزی به نام انسان که نه زهرا باشد، نه امیر و نه افراد دیگر.



حیوان

بعد از اثبات اصالت وجود و اعتباریت ماهیت و روشن شدن این حقیقت که واقعیت خارجی، چیزی جز وجود نیست، بحث به این سمت رفت و این سؤال مطرح شد که آیا ما چند وجود در خارج داریم یا یک وجود؟ در اینجا سه نظر قابل طرح است:

۱ در خارج، فقط و فقط یک وجود است، آن هم وجود خدا؛ هیچ چیز دیگری وجود ندارد. هر چیزی را که به عنوان ظهور خدا و پرتو خدا و مانند آن فرض کنیم، همه در حدّ فرض و توهم است و واقعیت خارجی ندارد.

خدا

برخی از اهل تصوف چنین عقیده‌ای داشته‌اند و ملاصدرا این گروه را به شدت نقد می‌کند و توضیح می‌دهد که هرکس به وجدان خود، متوجه اشیا و موجوداتی غیر از خدا می‌شود و انسان نمی‌تواند این حقیقت وجدانی را انکار کند. (الاسفار الاربعه، ج اول، صص ۶۸ تا ۷۴)

۲ چون اصالت با وجود است، نه ماهیت و چون تکثر را در خارج مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که افراد مختلفی در خارج هستند، پس ما در خارج، اشخاص و افرادی از وجود داریم که با یکدیگر تفاوت ذاتی دارند و این وجودها کاملاً از هم جدا هستند.

وجود و

وجود هـ

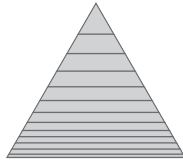
وجود د

وجود ج

وجود ب

وجود الف

۳ ملاصدرا در اینجا نظر سومی را ارائه کرد و گفت که بنابر اصالت وجود و اینکه واقعیت خارجی چیزی جز وجود نیست وجود هم یک حقیقت بیشتر نیست، پس واقعیت خارجی یک امر واحد و یک وجود است و یک شخص و فرد از وجود. اما این یک شخص و یک فرد از وجود، دارای مراتب است. به عبارت دیگر: وجود، یک نوع مانند انسان نیست که افرادی داشته باشد. خودش یک فرد است، خودش یک شخص است، اما مراتب دارد. وی نام این مراتب را ظهورات نامید. ظهورات، چیزی جدا از خود وجود نیست. رابطه ظهور است با حقیقت وجود، مانند رابطه دریا و موج دریاست. همان دریاست، همان ظهور دریاست. البته تصور و درک این سنخ از وحدت که ملاصدرا آن را «وحدت تشکیکی وجود» می‌نامد، نیازمند تأمل و دقت فراوان است.



منابع قابل استفاده در این درس

- ۱ شرح اصول کافی، ملاصدرا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- ۲ مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین، انتشارات حکمت
- ۳ اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبایی و مرتضی مطهری، انتشارات صدرا
- ۴ شیعه، مجموعه مذاکرات هانری کرین با علامه طباطبایی، بوستان کتاب
- ۵ کلیات علوم اسلامی، مرتضی مطهری، ج اول، انتشارات صدرا
- ۶ بداية الحکمه، علامه طباطبایی، ترجمه و شرح علی شیروانی، بوستان کتاب
- ۷ مهر تابان (یادنامه علامه طباطبایی) حسین تهرانی، انتشارات حکمت
- ۸ یادنامه استاد شهید مطهری، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
- ۹ سیری در زندگانی استاد مطهری، انتشارات صدرا
- ۱۰ تاریخ فلسفه اسلامی، زیر نظر سید حسین نصر، جلد ۴ و ۵.

حکمت معاصر

درس
۱۲

هدف کلی

آشنایی با فلسفه معاصر ایران و فیلسوفان مطرح در این دوره

اهداف جزئی

- توجه به ورود تدریجی فلسفه‌های جدید به ایران
- آشنایی با افت فلسفه در ایران پس از صفویه
- شناسایی فلاسفه برجسته عصر حاضر ایران

طراحی آموزشی درس

این درس، نگاهی گذرا به بزرگان فلسفه معاصر در ایران دارد و از میان این فیلسوفان، سه شخصیت، یعنی علامه طباطبایی، امام خمینی و استاد مطهری را معرفی می‌کند. بنابراین، درس دوازدهم بیشتر جنبه گزارش تاریخی دارد، اما در ضمن این گزارش، نکات برجسته‌ای از زندگی و روش سه فیلسوفی که در این درس بیشتر از آنها یاد شده را ذکر می‌کند.

محورهای اصلی درس

- از آغاز دوره معاصر تاکنون، آثار مکتوب فیلسوفان بزرگ غرب به زبان فارسی ترجمه شده است.
- بعد از افول حکومت صفویان، علوم مختلف و از جمله فلسفه تا حدود زیادی از رونق افتاد.
- بعد از گذر از دوره رکود و افول، با شروع تحولات فکری در آغاز مشروطه، جنب و جوشی نیز در فلسفه پیدا شد و بار دیگر بازار فلسفه رونق یافت.
- امام خمینی، فقیه، عارف و فیلسوفی بود که تلاش کرد فلسفه در حوزه علمیه قم رونق یابد و خود نیز سال‌های متمادی به تدریس فلسفه پرداخت.
- علامه طباطبایی بزرگ‌ترین شخصیت فلسفی معاصر است که هم نوآوری‌هایی در فلسفه اسلامی دارد و هم کتاب‌هایی در فلسفه تألیف کرد که به عنوان کتاب درسی فلسفه اسلامی در حوزه و دانشگاه تدریس می‌شود.
- استاد مرتضی مطهری شاگرد برجسته علامه طباطبایی و امام خمینی، توانست تدریس فلسفه اسلامی را گسترش دهد و با بحث‌های تطبیقی، جایگاه فلسفه اسلامی را در دوره معاصر تقویت نماید.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

توضیحی دربارهٔ ورود فلسفه‌های جدید به ایران

در ابتدای درس با یادآوری دو جریان عقل‌گرا و تجربه‌گرا در تاریخ فلسفه غرب و ذکر نام برخی از فیلسوفان بزرگ غرب، مانند دکارت، هیوم، کانت و هگل، ورود فلسفه‌های اروپایی به ایران توضیح داده می‌شود و عوامل آن بیان می‌گردد. عوامل که می‌توان از آنها یاد کرد، عبارت‌اند از:

- ۱ آشنایی با زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی.
- ۲ مهاجرت برخی از افراد ایرانی به اروپا و تحصیل در رشته‌های علوم انسانی و فلسفه و بازگشت به ایران.
- ۳ ترجمهٔ بسیاری از آثار فلسفی مربوط به فلاسفهٔ اروپا.
- ۴ تأسیس دانشگاه‌ها به سبک جدید و ایجاد رشتهٔ فلسفهٔ اروپایی در دانشگاه‌ها.
- ۵ آشنایی تخصصی برخی از استادان رشتهٔ فلسفه در دانشگاه‌ها با یک یا چند فیلسوف اروپایی.
- ۶ ورود جریان‌های سیاسی و اجتماعی غربی به ایران و احساس نیاز ایرانیان به شناخت بیشتر غرب.

انجام فعالیت «ذکر نمونه»

این فعالیت، می‌تواند میزان آشنایی دانش‌آموزان با جریان‌های فلسفی و اساتید فلسفه در داخل ایران را نشان دهد.

توضیح دربارهٔ دو نکته

نکتهٔ اول دربارهٔ از رونق افتادن فلسفه بعد از افول صفویان است. با افول صفویان، تا سال‌ها یک حکومت بادوام و قدرتمند شکل نگرفت. بعد از صفویان، نادرشاه افشار و افشاریه، سپس کریم‌خان زند و زندیه و سپس آغامحمدخان قاجار و قاجاریه و بالاخره، رضاشاه پهلوی و پسرش روی کار آمدند که در نهایت، منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد. این تحولات سیاسی تا قبل از نهضت مشروطه، مانع برقراری یک فضای آرام برای رشد علوم و از جمله فلسفه می‌شد.

نکتهٔ دوم ورود فلسفه‌های اروپایی به ایران است. فلاسفهٔ مسلمان، پس از قرن‌ها که فقط به نقد و بررسی نظرات فیلسوفان مسلمان و فیلسوفان یونان می‌پرداختند، با فلسفه‌های جدید اروپایی آشنا شدند و سخنان جدیدی را در این فلسفه‌ها مشاهده کردند که تا آن روز سابقه نداشت. همین امر سبب شد که برخی از فیلسوفان مسلمان در پی آشنایی با فلسفه‌های اروپایی برآمدند و در حد تخصص در این فلسفه‌ها پیش رفتند. آشنایی با فلسفه‌های جدید، مسائل تازه‌ای را در مقابل فیلسوفان مسلمان قرار داد. آنها نیز ناچار شدند

درباره این مسائل بیندیشند و نظرات خود درباره آن مسائل را بیان کنند. همین امر سبب باز شدن باب‌های جدیدی در فلسفه اسلامی شد.

ذکری از فیلسوفان این دوره

خوب است بعد از ذکر دو نکته، برخی از فیلسوفان این دوره معرفی شوند تا دانش‌آموزان با نام بزرگان فلسفی این دوره بیشتر آشنا شوند. استاد مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران، فیلسوفان بزرگ ایران از ابتدای پیدایش فلسفه تا قبل از زمان خود را به صورت طبقه به طبقه و دوره به دوره نام می‌برد تا به طبقه و دوره قبل از خود می‌رسد. درباره هر یک، چند خطی هم توضیح می‌دهد. آخرین طبقه، قبل از طبقه استادانش، طبقه سی و سوم است. در این طبقه، کسانی حضور دارند که برخی از آنها استاد علامه طباطبایی و امام خمینی بودند. نام حکما و فیلسوفان طبقه سی و دوم که استاد مطهری از آنها یاد می‌کند به قرار زیر است:

۱. فاضل خراسانی متوفی سال ۱۳۳۴ هـ. ق در مشهد.
۲. میرزا عسکری شهیدی مشهدی، معروف به آقا حکیم بزرگ، متوفی، ۱۳۵۵ هـ. ق در مشهد.
۳. آقا سید حسین بادکوبه‌ای، استاد علامه طباطبایی است و علامه طباطبایی طبیعیات و الهیات شفا را نزد او آموخته است. ایشان در سال ۱۳۵۸ هـ. ق در نجف درگذشت.
۴. آقا میرزا محمدعلی شاه‌آبادی، استاد امام خمینی در عرفان و فلسفه. ایشان در سال ۱۳۶۹ هـ. ق در تهران درگذشت.
۵. آقا سیدعلی مجتهد کازرونی شیرازی، متوفی سال ۱۳۴۳.
۶. آقا شیخ محمد خراسانی گنابادی اصفهانی، معروف به آقا شیخ محمد حکیم. ایشان استاد کسانی چون جلال‌الدین همایی بود. وی در سال ۱۳۵۵ هـ. ق درگذشت.
۷. حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی؛ ایشان استاد علامه طباطبایی در علم اصول بود و در سال ۱۳۶۱ هـ. ق درگذشت.
۸. آقا شیخ محمد تقی آملی که استاد فلسفه در تهران بود و در سال ۱۳۹۱ هـ. ق درگذشت.
۹. آقا میرزا مهدی آشتیانی که از اساتید بزرگ فلسفه در تهران بود و در سال ۱۳۷۰ هـ. ق درگذشت.
۱۰. آقا میرزا احمد آشتیانی، متوفی ۱۳۹۵ هـ. ق.
۱۱. میرزا طاهر تنکابنی، متوفی ۱۳۶۰ هـ. ق.
۱۲. سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، استاد امام خمینی در شرح منظومه و قسمتی از اسفار، متوفی ۱۳۹۴ هـ. ق.
۱۳. شیخ محمد حسین فاضل تونی، متوفی ۱۳۸۰ هـ. ق.
۱۴. سید محمد کاظم عصّار، متوفی ۱۳۹۴ هـ. ق.

استاد مطهری، بعد از ذکر نام فیلسوفان اسلامی، دربارهٔ سیر فلسفه در جهان اسلام نکاتی را متذکر می‌شود که خوب است به برخی از آن نکات توجه داشته باشیم :

۱ «از نیمهٔ اول قرن سوم که تاریخ فلاسفهٔ دورهٔ اسلامی آغاز می‌شود تا پایان قرن چهارم «دورهٔ ترجمه» است. در این دوره بسیاری از فیلسوفان، مترجم بوده‌اند و بسیاری از مترجمان، خود فیلسوف بوده‌اند. البته مترجمانی هم بوده‌اند که فیلسوف نبوده‌اند و یا فیلسوفانی که مترجم نبوده‌اند. دورهٔ ترجمه از دورهٔ تألیف و تحقیق مجزا نیست : چنان نیست - آن‌چنان که بعضی گمان کرده‌اند - در دورهٔ اسلامی یک قرن یا دو قرن منحصرأً به ترجمه مشغول بوده‌اند و بعدها افراد صاحب‌نظر که آنها را «فیلسوف» می‌نامیم ظهور کرده باشند، بلکه هم‌زمان با ترجمه‌های اولیه صاحب‌نظری کم‌نظیر به نام یعقوب بن اسحاق کندی پیدا شد، فیلسوفانی تربیت کرده و این رشته ادامه یافت. الکندی هم‌زمان است با مترجمانی از قبیل حنین بن اسحاق عبادی و عبدالمسیح حمصی و تقدم زمانی دارد بر بسیاری از مترجمین از قبیل ثابت بن قره و غیره.

۲ مترجمین غالباً یهودی و یا مسیحی یا صابئی بوده‌اند. کمتر مترجم مسلمان در میان آنها می‌یابیم، همچنان که مترجم زردشتی پیدا نمی‌شود. از میان مترجمان تنها عبدالله بن مقفع است که احتمالاً می‌توان گفت زردشتی بوده است ولی او هم زردشتی نبوده، مانوی بوده و به‌علاوه بعد مسلمان شد. ولی فیلسوفان و صاحب‌نظران این دوره که از خود اندیشه‌ای داشته‌اند همه مسلمانند؛ ما حتی یک فیلسوف صاحب‌نظر غیرمسلمان پیدا نمی‌کنیم و این خود از نظر تحلیل علمی و جامعه‌شناسی قابل مطالعه است.

۳ در دورهٔ بعد از دورهٔ ترجمه تا قرن ششم و هفتم و تا اندازه‌ای در دورهٔ ترجمه، اکثریت قریب به اتفاق فلاسفه ضمن اینکه فیلسوف‌اند در فن پزشکی مهارت دارند، همچنان که بوعلی هم فیلسوف است و هم پزشک، در بسیاری از آنها پزشکی بر فلسفه غلبه دارد.

[در] این دوره که دورهٔ «فیلسوف پزشکی» است، مسلمان و یهودی و مسیحی شرکت دارند. از صابئیان در این دوره برخلاف دورهٔ ترجمه خبری نیست. در این دوره ما به پزشکان بلندقدر مسیحی یا یهودی زیاد برمی‌خوریم که ضمناً فیلسوف هم هستند ولی به فیلسوف بلندقدری از یهودیان یا مسیحیان بر نمی‌خوریم. مثلاً ابوالفرج بن الطیب که معاصر ابن‌سیناست، از نظر پزشکی در مرتبه‌ای است که ابن‌سینا آن را می‌ستاید ولی در فلسفه به هیچ‌وجه مورد توجه ابن‌سینا و غیر ابن‌سینا نبوده است. ابوالبرکات بغدادی و حتی ابوالخیر حسن بن سوار می‌توانند استثنایی از این جهت به‌شمار روند زیرا ابوالبرکات یک فیلسوف صاحب‌نظر یهودی بود و ابوالخیر یک فیلسوف مسیحی، ولی چنان‌که می‌دانیم این دو نیز بر دین اولی باقی نماندند و هر دو آخر کار مسلمان شدند. این آمارها می‌تواند موضوع مطالعهٔ جالبی از نظر جامعه‌شناسی باشد که مثلاً در طبقهٔ «مترجمان فیلسوف و فیلسوفان مترجم» فیلسوفان صاحب‌نظر همه مسلمانند و یا در طبقهٔ «پزشکان فیلسوف و فیلسوفان پزشک» فیلسوفان صاحب‌نظر همه مسلمانند

و غیرمسلمان با اینکه پزشکان بسیار عالی قدر دارند، فیلسوف صاحب نظر ندارند. این دلیل این است که روح اسلامی با تعقلات فلسفی از سایر روح‌های حاکم بر مذاهب دیگر سازگارتر است. از همه جالب‌تر اینکه در طول تاریخ تقریباً دوازده قرنی فلسفه و پزشکی دوره اسلامی، نه به یک فیلسوف زردشتی برمی‌خوریم و نه به یک پزشک زردشتی (و ظاهراً از این قبیل است جمع ریاضیدانان). بدیهی است که همچنان که یهودیان و مسیحیان می‌توانسته‌اند در این نهضت علمی و فرهنگی و فلسفی شرکت کنند و سهمی باشند، زردشتیان هم می‌توانستند شرکت کنند ولی شرکت نکرده‌اند، همچنان که در دوران قبل از اسلام هم شرکتی در فرهنگ جهانی نداشته‌اند. در دوران قبل از اسلام، ایرانیانی که مشعل دار علم و فرهنگ بوده‌اند، مسیحی و یا یهودی و یا صابی بوده‌اند و همان‌ها هستند که دانشگاه جندی‌شاپور را اداره می‌کرده‌اند.

در دوره اسلامی در میان فلاسفه تنها بهمنیاربن مرزبان آذربایجانی است که زردشتی بود ولی او هم بعد مسلمان شد، و در میان پزشکان تنها علی بن عباس اهوازی معروف به ابن‌المجوسی است که پزشک عالی قدری است، ولی او هم، هم‌چنانکه ادوارد براون در طب اسلامی و دیگران گفته‌اند و بعلاوه نامش گواهی می‌دهد، نیاکانش زردشتی بوده‌اند نه خودش.

حقیقت این است که روح زردشتی‌گری به صورتی بوده (یا درآورده بودند) که به هیچ وجه با علم و فلسفه سازگار نبوده و اگر احیاناً افرادی زنجیر را پاره می‌کرده‌اند و به علوم می‌گراییده‌اند، زردشتی‌گری را بدرود می‌گفته‌اند.

۴ در میان فلاسفه مسلمان، اکثریت با فلاسفه شیعه است. فلاسفه غیرشیعی به استثنای فیلسوفان اندلس که از محیط و اندیشه تشیع دور بوده‌اند، اکثریت قریب به اتفاق تمایل شیعی دارند. این نیز می‌تواند دلیل بر مطلبی باشد و آن اینکه عقل شیعی از اول عقل فلسفی بوده است. ما در کتاب سیری در نهج البلاغه درباره این مطلب بحث کرده‌ایم.^۱ بحث بیشتر فرصت بیشتری می‌خواهد.

۵ ایرانیان در قسمت فلسفه و حکمت - از مجموعه فرهنگ اسلامی که ایرانی و غیرایرانی در آن شرکت داشته‌اند - نسبت به غیرایرانیان اکثریت قاطع دارند. خصوصاً در قرون متأخرتر یعنی از دوره مغول به بعد و بالاخص از قرن دهم به بعد که ایران یکسره شیعه می‌شود. فلسفه اسلامی مختص ایران است. ایرانیان فلسفه اسلامی را آغاز نکردند - اولین فیلسوف اسلامی عرب است - ولی پس از آشنایی با فلسفه، بیش از هر قوم دیگر به آن چسبیدند. به عقیده ما این جهت دو ریشه دارد: یکی اینکه عقلیت ایرانی علیرغم ممانعت‌های زرتشتی قبل از اسلام، عقلیت فلسفی است. دیگر نفوذ تشیع در ایران است. اگر از فلاسفه ایرانی که از نظر نژاد، عرب یا ترک یا تژاد دیگرند صرف نظر کنیم از قبیل فخرالدین رازی، جلال‌الدین دوانی، صدرالدین دشتکی، غیاث‌الدین دشتکی و عده دیگر، فلاسفه غیرایرانی

به نسبت بسیار اندک اند. فلاسفه غیر ایرانی یا غیر مسلمان اند و آنها گروهی از پزشکان فیلسوف مصر و شام و اندلس و غیره اند و یا مسلمانان غیر ایرانی اند از قبیل ابن هیثم بصری مصری، ابوالبرکات بغدادی، علی بن رضوان مصری، کندی، ابن رشد، ابن طفیل، ابن السائغ، قطب الدین مصری، کمال الدین یونس موصلی و احتمالاً فارابی که عددشان زیاد نیست.

۶ مرکز تعلیم و تعلم فلسفه قبل از ابن سینا بغداد بود. ابن سینا مرکزیت را به ایران منتقل کرد. ابن سینا اساساً به بغداد نرفت، بلکه او در فلسفه استاد نداشته است. اندکی منطق پیش استاد خوانده است. نبوغ و شهرت ابن سینا، از اطراف و اکناف طالبان حکمت را به سوی او و مطالعه کتبش کشانید. کتاب‌هایش ناسخ کتب پیشینیان شد. اساتید کتاب‌های او فقط در ایران پیدا می‌شدند و از ایران به خارج ایران گسترش پیدا کرد. با نفوذ اندیشه‌های ابن سینا و بی‌رقیب بودن کتاب‌هایش و ایرانی بودن شاگردانش که متخصصان آن کتب بودند، بغداد از مرکزیت افتاد. البته در بغداد کتب فلسفه و از آن جمله کتب ابن سینا تدریس می‌شد ولی دیگر آن مرکزیت پیش را نداشت.

بعدها وسیله ابوالعباس لوکری شاگرد ابن سینا، حوزه فلسفه - که در زمان ابن سینا قسمت‌های مرکزی و احیاناً جنوبی ایران بود - تا خراسان گسترش یافت.

۷ با آمدن مغول از یک طرف و حملات امثال غزالی از طرف دیگر، بساط فلسفه از غیر ایران کم و بیش برچیده شد. در ایران شعله کمی باقی بود، ولی تدریجاً همین شعله ضعیف روبه قوت نهاد. این کار بیشتر در حوزه فارس صورت گرفت. با طلوع دولت صفویه و نهضت جدید علمی و فلسفی در اصفهان، بار دیگر به وسیله میرداماد و صدر المتألهین فلسفه رونق جدیدی یافت.

۸ از زمان صفویه به این طرف که فلسفه اسلامی در انحصار شیعیان ایرانی قرار می‌گیرد، همه نواحی ایران به نسبت متساوی سهم نیستند.

بعضی منطقه‌ها با اینکه در علوم ثقلی سهم قابل توجهی دارند، در علوم عقلی یا سهمی ندارند و یا سهم قابل توجهی ندارند. خوزستان با اینکه در ادب و حدیث و فقهات سهم مهمی دارد، در فلسفه و حکمت و علوم عقلی سهمی ندارد، همچنین استان سیستان و بلوچستان، ابوسلیمان منطقی سجستانی را باید یک استثنا در منطقه سیستان شمرد. بعضی استان‌ها سهم اندکی دارند مثل آذربایجان از آذربایجان بهمینار، شمس الدین خسروشاهی، ملارجبعلی، ملاحسین اردبیلی و آقاعلی حکیم زنوزی و در عصر ما علامه طباطبایی را باید نام برد. ولی بعضی دیگر از ایالات و استان‌های ایران سهم بیشتری دارند از قبیل خراسان، اصفهان، فارس و ...

آنچه ممکن است غیرمنتظره تلقی شود این است که بیشترین سهم را در علوم عقلی از زمان میرداماد تا عصر ما، شمال ایران یعنی گیلان و مازندران و گرگان دارد. در حدود سی نفر از معاریف فلسفه از این ناحیه اند و در میان آنها فیلسوفان بسیار بزرگ و نامداری وجود دارند از قبیل میرداماد، ملاسماعیل

خواجوی، آقامحمد بیادآبادی، ملاعلی نوری، میرفندرسکی، عبدالرزاق لاهیجی، ملامحمدجعفر لنگرودی و غیره. این گروه اگرچه مرکز تحصیل یا تدریسشان، اصفهان بوده است، ولی خودشان از شمال ایران اند. ۱ طبقات فلاسفه به ترتیبی که ما به دست آورده‌ایم، یک سلسله منظم و مرتب و بدون وقفه است و نشانه یک فرهنگ مستمر است، همچنان که نظیر آن را در فقه و حدیث و عرفان و ادبیات و حتی ریاضیات می‌توانیم ارائه دهیم.

از نظر استاد و شاگردی، فقط در دو نقطه است که به نقطه مجهول می‌رسیم: یکی در ملاسماعیل خواجویی که زمانش مقارن با فتنه افغان است؛ نه خودش و نه دیگران (در حدودی که ما به دست آورده‌ایم) از اساتید او یاد نکرده‌اند. و دیگر در فخرالدین سماکی استاد میرداماد است که اساتید او را نمی‌شناسیم.^۱ البته در این دو نقطه وقفه‌ای پیدا نشده است، تسلسل استاد و شاگرد به هم نخورده است بلکه فعلاً بر ما مجهول است، شاید بعدها به دست آید. اگر از این دو نقطه مجهول صرف نظر کنیم، می‌توانیم سلسله اساتید خود را تا بوعلی مشخص کنیم و اگر شیخ‌بهای را به عنوان استاد فلسفه بپذیریم، یکی از دو نقطه ابهام برطرف می‌شود؛ یعنی از طریق شیخ‌بهای و استادش ملاعبدالله یزدی - نه از طریق میرداماد - تا بوعلی سلسله استاد و شاگردی مشخص است.

بوعلی شخصاً وضع دیگری دارد. او اساساً استاد فلسفه نداشته است: استفاده‌اش صرفاً از کتب دیگران بوده است.

۱۰ نه تنها بوعلی در فلسفه استاد نداشته است و با مطالعه کتب دیگران فیلسوف شده است، فارابی و الکندی - که دو سر سلسله دیگر هستند - نیز استاد فلسفه نداشته‌اند.

تاریخ از هیچ فیلسوفی به عنوان استاد الکندی یاد نمی‌کند. بلکه اساساً در آن وقت فیلسوفی در محیط الکندی وجود نداشته است، لهذا فیلسوفی الکندی از شخص خودش آغاز می‌شود. فارابی نیز فقط منطق را نزد استاد (یوحنا بن حیلان) خوانده است قبلاً گفتیم اینکه می‌گویند فارابی شاگرد ابوبشر متی بوده است اساس درستی ندارد.

علیهذا مسلمین از نظر کتب فلسفی مدیون و رهین غیرمسلمانان اند، نه از نظر معلم فلسفه.

توضیح درباره امام خمینی رضی الله عنه

از آنجا که دانش‌آموزان، امام خمینی رضی الله عنه را بیشتر به عنوان یک شخصیت سیاسی و با عنوان یک فقیه می‌شناسند، خوب است که شخصیت فلسفی و نیز عرفانی ایشان برای دانش‌آموزان توضیح داده شود.

۱. خوشبختانه در مورد فخرالدین سماکی اخیراً به دست آمد که شاگرد غیاث‌الدین منصور بوده است. رجوع شود به صفحه ۵۱۰ همین کتاب (پاورقی). بنابراین، این نقطه مجهول تبدیل به معلوم شد. امیدواریم با همکاری فضلالی متتبع به استاد یا اساتید خواجوی نیز دست یابیم و نقطه مجهولی از این جهت باقی نماند.

امام خمینی، همان‌طور که در عرصه اجتماعی و سیاست با شجاعت وارد شد و حصارها را شکست، در عرصه فلسفه نیز همین‌گونه عمل کرد. ایشان در زمانی درس فلسفه را در حوزه عملیه قم آغاز کرد و سال‌ها تدریس نمود که جو حاکم بر حوزه با فلسفه مخالف بود و بیشتر علما در شأن یک فقیه نمی‌دانستند که فلسفه تدریس کند. ایشان تدریس فلسفه را سال‌ها قبل از علامه طباطبایی در قم آغاز کرد و با آمدن علامه به قم، دوره تدریس ایشان به آخر رسیده بود.

جو ضد فلسفه چنان حاکم بود که گروهی، هرچند اندک، اما با نفوذ در حوزه، تدریس فلسفه را حرام می‌دانستند و مدرس فلسفه را مسلمان نمی‌شمردند. امام خمینی خود درباره آن جو می‌گویند که اگر فرزند من از ظرف آب در مدرسه فیضیه یا حرم حضرت معصومه آب می‌نوشید، اگر آن گروه باخبر می‌شدند، ظرفی را که فرزند من در آن آب خورده بود، ظاهر می‌کردند و بعد با آن ظرف آب می‌نوشیدند. اما امام خمینی با قدرت روحی و شجاعت خود در برابرین جو ایستاد و سال‌های متمادی به تدریس فلسفه پرداخت. لذا می‌توان گفت که امام خمینی تا حدود زیادی زمینه را برای تدریس علامه طباطبایی فراهم کرد. البته علامه هم با همین جو سخت‌گیرانه مواجه بود و ایشان هم استقامت ورزید تا توانست بر آن جو غلبه کند و درس فلسفه رونق یابد.

توضیح درباره «برای مطالعه»

این قسمت با اینکه برای مطالعه است، اما خوب است که یک بار در کلاس مطرح شود و بندهای ۱ تا ۵ توضیح داده شود.

این قسمت درباره سؤالی است که در این سال‌ها، به خصوص در محیط‌های دانشگاهی مطرح شده و اذهان را به خود مشغول کرده است. با توجه به اینکه هم سؤال و هم پاسخ در کتاب درسی آمده، از تکرار آن خودداری می‌کنیم.

بیان شخصیت فلسفی علامه طباطبایی رحمته‌الله علیه

با توجه به اینکه علامه طباطبایی مؤثرترین و مطرح‌ترین فیلسوف اسلامی در زمان ماست و همچنان هم به‌عنوان محور فلسفه اسلامی شناخته می‌شود و شاگردان برجسته وی کرسی درس فلسفه اسلامی را در حوزه‌های علمیه و مراکز فلسفی برعهده دارند، خوب است که با تفصیل بیشتری درباره وی سخن گفته شود.

خوشبختانه علامه طباطبایی یک «خود نوشته» درباره بخشی از زندگی خود دارد که حاوی نکات آموزنده تربیتی و اخلاقی است و ما آن را در اینجا می‌آوریم:

نویسنده، محمد حسین طباطبایی رحمته‌الله علیه سال هزار و دویست و هشتاد و یک شمسی در تبریز در میان یک خانواده علمی به‌وجود آمده‌ام. در سن پنج سالگی مادر را و در سن نه سالگی پدر را از دست دادم و به مناسبت اینکه کم و بیش مایه معاش داشتیم سرپرست ما (وصی پدر) وضع زندگی ما (من و برادر کوچک‌تر از خودم را که داشتم)

به هم نزد و تحت مراقبت و پرستاری یک نفر خادم و یک نفر خادمه قرار گرفتیم. کمی پس از درگذشت پدر به مکتب و پس از چندی به مدرسه فرستاده شدیم و بالاخره به دست معلم خصوصی که به خانه می آمد سیرده گشتیم و به این ترتیب تقریباً مدت شش سال مشغول فراگرفتن فارسی و تعلیمات ابتدایی بودیم.

آن روزها تحصیلات ابتدایی برنامه معینی نداشت. همین قدر به یاد دارم که در فاصله میان ۱۲۹۶-۱۲۹۰ که مشغول بودم قرآن کریم را که معمولاً پیش از هر چیز دیگر خوانده می شد و کتاب گلستان و بوستان سعدی و نصاب و اخلاق مصور و انوار سهیلی و تاریخ معجم و منشآت امیرنظام و ارشادالحساب را خواندم.

سال ۱۲۹۷ وارد رشته های علوم دینی و عربیه شدم و تا سال ۱۳۰۴ به قرائت متون سرگرم بودم. در ظرف همین هفت سال در علم صرف کتاب امثله و صرف میر و تصریف و در نحو کتاب عوامل و انموذج و صمدیه و سیوطی و جامی و مغنی و در بیان کتاب مطول و در فقه کتاب شرح لمعه و مکاسب و در اصول کتاب معالم و قوانین و رسائله و کفایه و در منطق کبری و حاشیه و شرح شمسیه و در فلسفه کتاب شرح اشارات و در کلام کتاب کشف المراد را خواندم و به همین ترتیب دروس متن (در غیر فلسفه و عرفان) خاتمه یافت.

سال ۱۳۰۴ برای تکمیل تحصیلات خود عازم حوزه نجف گردیدم و به مجلس درس مرحوم آیت الله آقای شیخ محمدحسین اصفهانی حاضر شده یک دوره خارج اصول که تقریباً شش سال طول کشید و چهار سال نیز خارج فقه معظم له درک نمودم و همچنین هشت سال در خارج فقه مرحوم آیت الله نائینی و یک دوره خارج اصول معظم حضور یافتم و کمی نیز به خارج فقه مرحوم آیت الله آقای سیدابوالحسن اصفهانی رفتم. کلیات علم رجال را نیز پیش مرحوم آیت الله حجت کوه کمری رفتم.

در فلسفه نیز به درس حکیم و فیلسوف معروف وقت مرحوم آقا سیدحسین بادکوبی موفق شدم. در ظرف شش سال که پیش معظم له تلمذ می کردم منظومه سبزواری و اسفار و مشاعر ملاصدرا و دوره شفای بوعلی و کتاب اثولوجیا و تمهید ابن ترکه و اخلاق ابن مسکویه را خواندم.

مرحوم بادکوبی از فرط عنایتی که به تعلیم و تربیت نویسنده داشت برای اینکه مرا به طرز تفکر برهانی آشنا ساخته به ذوق فلسفی تقویت بخشید امر فرمود که به تعلیم ریاضیات پردازم. در امتثال امر معظم له به درس مرحوم آقا سیدابوالقاسم خوانساری که ریاضیدان زبردستی بود حاضر شدم و یک دوره حساب استدلالی و یک دوره هندسه مسطحه و فضایی و جبر استدلالی از معظم له فراگرفتم.

سال ۱۳۱۴ در اثر اختلال وضع معاش ناگزیر به مراجعت شده به زادگاه اصلی خود (تبریز) برگشتم و ده سال و خورده ای در آن سامان به سر بردم که حقاً باید این را در زندگی خود دوره خسارت روحی بشمارم. زیرا در اثر گرفتاری ضروری به معاشرت عمومی وسیله تأمین معاش (که از مجرای فلاح بود) از تدریس و تفکر علمی (جز مقداری بسیار ناچیز) باز مانده بودم و پیوسته با یک شکنجه درونی به سر می بردم.

در سال ۱۳۲۵ از سر و سامان خود چشم پوشیده زادگاه اصلی را ترک گفتم و متوجه حوزه قم گردیده بساط زندگی را در این شهر گستردم و دوباره اشتغالات علمی را از سر گرفتم و تاکنون که اوایل سال ۱۳۴۱

می‌باشد روزگار خود را در این سامان می‌گذرانم.

البته هر کسی حسب حال خود در زندگی خود خوشی و تلخی و زشت و زیبایی‌هایی دیده و خاطره‌هایی دارد. من نیز به‌نوبه خود و خاصه از این نظر که بیشتر دوره زندگی خود را با یتیمی یا غربت یا مفارقت دوستان یا انقطاع وسایل و تهیدستی و گرفتاری‌های دیگر گذرانیده‌ام، در مسیر زندگی با فراز و نشیب‌های گوناگون روبه‌رو شده در محیط‌های رنگارنگ قرار گرفته‌ام. ولی بی‌وسه حس می‌کردم که دست ناپیدایی مرا از هر پرتگاه خطرناک نجات می‌دهد و جاذبه مرموزی از میان هزارها مانع بیرون کشیده به‌سوی مقصد هدایت می‌کند.

من اگر خارم و گر گل چمن‌آرایی هست که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم در اوایل تحصیل که به‌صرف و نحو اشتغال داشتم علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این روی هرچه می‌خواندم نمی‌فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذرانیدم. پس از آن یکباره عنایت خدایی دامن‌گیرم شده عوضم کرد. و در خود یک‌نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم. به‌طوری که از همان روز تا پایان ایام تحصیل که تقریباً هفده سال کشید هرگز نسبت به تعلیم و تفکر درک خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبایی جهان را فراموش نموده و تلخ و شیرین حوادث در برابر می‌بنداشتم. بساط معاشرت غیر اهل علم را به کلی برچیدم. در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی به حداقل ضروری قناعت نموده باقی را به مطالعه می‌پرداختم. بسیار می‌شد (و به‌ویژه در بهار و تابستان) که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می‌گذرانیدم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می‌کردم و اگر اشکالی پیش می‌آمد با هر خودکشی بود حل می‌نمودم و وقتی که به‌درس حضور می‌یافتم از آنچه استاد می‌گفت قبلاً روشن بودم و هرگز اشکال و اشتباه درس پیش استاد نبردم»^۱

درباره استاد مطهری رحمته‌الله

استاد مطهری که شاگرد دو فیلسوف معرفی شده در صفحات قبل، یعنی امام خمینی و علامه طباطبایی است، به دلیل سخنرانی‌ها و آثاری که دارد، همچنان برای ما شناخته شده است. اما دانش‌آموزان، کمتر با شخصیت فلسفی وی آشنایی دارند.

استاد مطهری نیز یک «خودنوشته» ای دارند که در مقدمه کتاب علل گرایش به مادیگری به چاپ رسیده است. بخشی از این خودنوشته در قسمت «برای مطالعه» آمده است.

محور بحث ما درباره استاد مطهری، معرفی ایشان به‌عنوان کسی است که دارای یک نظام فکری جامع است و این نظام فکری را در آثار خود نشان داده است. شایسته است که این نظام فکری به دانش‌آموزان معرفی شود تا بتواند نقش الگویی برای آنان داشته باشد.

۱. بررسی‌های اسلامی، علامه طباطبایی، گردآوری سیدهادی خسروشاهی

انجام فعالیت «خودآزمایی»

این فعالیت، بدان جهت مطرح گردیده که هر دانش‌آموزی بکوشد شناخت درستی از خود به دست آورد و بداند که آیا یک اندیشه نظام‌مند دارد یا نه. البته معمولاً شخصیت نظام‌مند فکری افراد در این سنین کمتر شکل می‌گیرد. به همین جهت هم رفتارهای متناقض از جوانان و نوجوانان سر می‌زند. متأسفانه برخی از افراد تا پایان عمر هم صاحب یک نظام فکری نمی‌شوند و به همین جهت در بسیاری از حوادث دچار سردرگمی و تصمیم‌گیری‌های غلط و نادرست می‌گردند.

انجام فعالیت ذکر نمونه (۱)

در این فعالیت نشان داده می‌شود که «عدالت» در اندیشه استاد مطهری و نظام فکری وی جایگاه دقیق و درستی دارد و در همه قسمت‌های اندیشه وی در جایگاه مناسب خود قرار گرفته است. عبارتی از وی درباره علامت آمده و از دانش‌آموزان خواسته که هر بخش از عبارت مربوط به کدام شاخه از شاخه‌های نظام فکری استاد مطهری است. این عبارت چنین است:

در قرآن، از توحید گرفته تا معاد	فلسفه دین
از نبوت تا امامت و زعامت،	فلسفه دین و فلسفه سیاست
و از آرمان‌های فردی	انسان‌شناسی فلسفی و فلسفه اخلاق
تا هدف‌های اجتماعی	فلسفه اجتماع

همه بر محور عدل استوار شده است.

عدل قرآن، آنجا که به توحید یا معاد مربوط می‌شود، به نگرش انسان به هستی و آفرینش شکل خاصی می‌دهد و به عبارت دیگر یک جهان‌بینی است.

فلسفه دین

آنجا که به نبوت و تشریح و قانون مربوط می‌شود، یک «مقیاس» و «معیار» قانون‌شناسی است.

فلسفه دین و فلسفه فقه

آنجا که به امامت و رهبری مربوط می‌شود، یک «شایستگی» است،

فلسفه سیاست و حکمرانی

آنجا که پای اخلاق به میان می‌آید، «آرمانی انسانی» است،

انسان‌شناسی فلسفی و فلسفه اخلاق

و آنجا که به اجتماع کشیده می‌شود، یک «مسئولیت» است.

فلسفه اجتماع

انجام فعالیت ذکر نمونه (۲)

این فعالیت برای آشنایی دانش‌آموزان با آثار متنوع استاد مطهری می‌باشد، آثاری که می‌تواند یک نظام فکری عقلانی و مستدل می‌تواند دانش‌آموزان را در رسیدن به یک نظام فکری عقلانی کمک کند و آنان را

در رسیدن به یک دینداری عاقلانه و عارفانه یاری نماید. در این فعالیت، نام برخی از کتاب‌های استاد مطهری ذکر شده و دانش‌آموزان باید آنها را در سه دسته بندی «فلسفی»، «میانه» و «مسائل جاری» قرار دهند. منظور از دسته «میانه» کتاب‌هایی است که به نحو تخصصی، فلسفه محض نیستند، مثلاً درباره وجود و معرفت‌شناسی و وجوب و امکان و علیت و اتحاد عاقل و معقول و نظایر آن باشند. اما بحث استاد مطهری در آن کتاب رنگ فلسفی دارد، مانند انسان و سرنوشت.

دسته بندی

کتاب‌های فلسفی محض	حرکت و زمان، فلسفه تاریخ، فلسفه اخلاق، مقالات فلسفی، درس‌های کتاب شفای ابن‌سینا، شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری
کتاب‌های میانی	انسان و سرنوشت، عدل الهی، تکامل اجتماعی انسان، نظام اقتصادی اسلام، انسان کامل، فطرت، انسان و ایمان
کتاب‌های مسائل جاری	سیره نبوی، خدا در زندگی انسان، هدف زندگی، خدمات متقابل اسلام و ایران، نظام حقوق زن در اسلام، اخلاق جنسی، داستان راستان، حق و باطل، تعلیم و تربیت در اسلام

